

مقتل الحسين

عليه السلام

بـه روایت شیخ صدوق (قدس سره)

اهم حسین عليه السلام

و عاشورا از زیان

معصومان عليهم السلام

محمدبن علی ابن بابویه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

مقتل الحسین (علیه السلام) به روایت شیخ صدق

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدق

ناشر چاپی:

هستی نما

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست

۵	مقدمه
۱۰	مقتل الحسین به روایت شیخ صدوق(قدس سره): امام حسین علیه السلام و عاشورا از زبان مخصوصان علیهم السلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	آهمیت عاشورا پژوهی
۱۲	هدف پژوهش
۱۵	پیشینه‌ی مقتل نگاری
۱۸	مقتل شیخ صدوق
۱۹	شاخصه‌های مقتل شیخ صدوق
۲۱	قرائت شیخ صدوق از قیام عاشورا
۲۲	شیوه‌ی پژوهش
۲۳	امام حسین در عصر پیامبر
۲۴	روایت رؤیای ام ایمن
۲۵	مولود پاکیزه
۲۵	قصه‌ی فطرس
۲۷	داستان دردائیل
۳۳	مراسم نام‌گذاری امام حسین
۴۱	تکبیر تکلم
۴۲	حکایتی از کودکی امام حسین
۴۹	روزه گرفتن و ایشار در کودکی
۵۷	امام حسین خود را معرفی می‌کند
۶۴	صبحاً هدایت و سفینه‌ی نجات
۶۷	امام حسن و حسین از زبان رسول خدا
۷۰	اخبار آسمانی و پیش‌گویی از شهادت امام حسین علیه السلام

- پیش گویی پیامبر از شهادت مسلم بن عقبه ۸۶
- پیش گویی های امام علی از شهادت امام حسین ۸۷
- شهادت امام حسین از زبان امام حسن ۹۹
- در حدیث دیگران ۱۰۰
- حدیث صحیفه‌ی آسمانی ۱۰۳
- در مسیر شهادت ۱۰۵
- امتناع از بیعت ۱۰۵
- خروج از مدینه ۱۰۸
- می رود منزل به منزل، با شتاب ۱۱۱
- امام حسین با یارانش سخن می گوید ۱۱۳
- رویایی با حر بن یزید ریاحی ۱۱۴
- در منزل قطقطانه ۱۱۶
- در منزل قصر بنی مقاتل ۱۱۷
- ورود به کربلا ۱۱۹
- شب عاشورا ۱۲۰
- در صبح عاشورا ۱۲۳
- سخنی از بریر بن خضیر همدانی ۱۲۶
- امام حسین اتمام حجت می کند ۱۲۷
- توبه‌ی حر بن یزید ریاحی ۱۲۹
- شهادت زهیر بن قین ۱۳۰
- شهادت حبیب بن مظاہر ۱۳۱
- شهادت عبدالله بن ابی عروه‌ی غفاری ۱۳۱
- شهادت بریر بن خضیر همدانی ۱۳۱
- شهادت مالک بن انس کاهلی ۱۳۱
- شهادت ابوالشعثاء الکندي ۱۳۱

۱۳۲	شهادت عبدالله بن عمیر
۱۳۳	شهادت نافع بن هلال
۱۳۴	شهادت عبدالله بن مسلم
۱۳۵	شهادت علی اکبر و قاسم بن حسن
۱۳۶	عباس، مرد وفا و ایثار
۱۳۷	وصف الحال شهیدان
۱۳۸	شهادت امام حسین علیه السلام
۱۳۹	شرح مرگ و اشقياق
۱۴۰	پيشواي شهيدان، در قتلگاه
۱۴۱	شمار زخم ها
۱۴۲	انگشت امام حسین
۱۴۳	وصيت امام حسین
۱۴۴	غارت خيمه ها به روایت فاطمه، بنت الحسين
۱۴۵	روز عاشورا به روایت امام رضا
۱۴۶	روز عاشورا، روز عزا و ماتم
۱۴۷	به خدا حسین کشته شد
۱۴۸	پس از شهادت
۱۴۹	تأثر روح نبوی از شهادت امام حسین
۱۵۰	گريه ی آسمان
۱۵۱	سوگواری پريان
۱۵۲	فرابند فاجعه
۱۵۳	در مجلس ابن زياد
۱۵۴	مجلس يزيد بن معاویه
۱۵۵	در زندان شام
۱۵۶	سرگذشت پسران مسلم
۱۵۷	نده و نوحه در سوگ سور آزادگان

۱۸۰	گریه بر ذبیح الله
۱۸۲	امام حسین اسوهٔ رسولان
۱۸۳	انا قتیل العبرہ
۱۸۴	شعر خوانی در رثای سرور آزادگان
۱۸۷	محبان امام حسین
۱۸۷	پاداش گریه بر امام حسین
۱۸۸	تشنگی و یاد امام حسین
۱۸۹	امام سجاد پیشوای پیام آور عاشورا
۱۹۳	زیارت امام حسین علیه السلام
۱۹۳	پیش بینی امام علی از اقبال مردم به کربلا
۱۹۳	فرشتگان کربلا
۲۰۰	توصیه به زیارت امام حسین
۲۰۱	پاداش زیارت
۲۱۱	معادل حج و عمره
۲۱۹	زیارت امام حسین در روز عرفه
۲۲۱	زیارت نیمهٔ شعبان
۲۲۱	آداب زیارت
۲۲۸	زیارت امام حسین در حال تقویه
۲۲۸	زیارت امام حسین از راه دور
۲۲۹	زیارت شهدای کربلا
۲۲۹	زیارت وداع
۲۳۱	حریم مرقد مطهر
۲۳۲	در قداست حرم مقدس
۲۳۲	تریت کربلا
۲۳۳	سجدہ و تسییح با تربت کربلا
۲۳۳	عاشور و موعود منتفع

۲۲۳	پدر نه پیشوای معصوم
۲۴۱	عاشر و قیام قائم
۲۵۲	آخر و عاقبت ستمگران در دنیا
۲۵۴	خدا، کشیدگان امام حسین را نمی بخشد
۲۵۴	شدت عذاب ستمگران در جهان جاویدان
۲۵۸	خونخواهی فاطمه‌ی زهراء در روز رستاخیز
۲۶۶	سخنان امام حسین علیه السلام
۲۶۶	توضیح
۲۶۷	در باب خداشناسی
۲۷۲	دعای باران
۲۷۴	خیر دنیا و آخرت
۲۷۵	خصوصیت بنی امیه
۲۷۵	نفرین منافقان
۲۷۶	امامت و مردم داری
۲۷۸	مواعظ و آداب
۲۸۴	پاورقی
۳۲۴	درباره مرکز

مقتل الحسین به روایت شیخ صدوق(قدس سره): امام حسین علیه السلام و عاشورا از زبان معصومان علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، محمدبن علی، - ق ۳۸۱

عنوان قراردادی : [مقتل الحسین(ع)]

عنوان و نام پدیدآور : مقتل الحسین علیه السلام به روایت شیخ صدوق(قدس سره): امام حسین علیه السلام و عاشورا از زبان معصومان علیهم السلام / تحقیق و ترجمه محمد صححتی سردوودی

مشخصات نشر : تهران: هستی نما، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ص ۳۶۷

فروست : (تاریخ و شرح حال ۱)

شابک : ۹۶۴-۹۳۵۲۳-۸-۹۳۵۲۳-۴۲۰۰۰-۸-۹۶۴ ریال ؛ ۴۲۰۰۰ ریال

یادداشت : ص. ع. لاتینی شده: Muhammad sihati sardrodi: Maktal al – husain (a)Imam Husain .va ashura as zaban muasuman

یادداشت : عنوان دیگر: امام حسین(ع) و عاشورا از زبان معصومان(ع).

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۴۷ - ۳۵۲]

عنوان دیگر : امام حسین(ع) و عاشورا از زبان معصومان(ع).

عنوان دیگر : امام حسین(ع) و عاشورا از زبان معصومان(ع)

موضوع : واقعه کربلا -- عق. -- احادیث

موضوع : حسین بن علی(ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق. -- احادیث

موضوع : عاشورا -- احادیث

شناسه افزوده : صححتی سردوودی، محمد

رده بندی کنگره : BP141/5 /ع ۲ الف ۲ ۱۳۸۱

مقدمه

اهمیت عاشورا پژوهی

به نام خداوند مهرآین و مهربانامام حسین علیه السلام پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام، پرآوازه ترین پیشوای دینی در میان مسلمانان به ویژه شیعیان است. امروز بیش از هر کس، از او و عاشورای او یاد می شد. این توجه و عنایت به عاشورا بیش تراز آن جا سرچشمه می گیرد که انسان ها بیش از هر چیز از نبود عدل و آزادی و سلطه‌ی ستم و ریاکاری در رنج بوده اند و امام حسین علیه السلام سنبلاستم سنتیزی، درفش دادخواهی و رایت آزادی و رهایی است. روایت عاشورا اگر در چهره‌ی درست و دقیق خودش بیان شود، می تواند رساتر از هر روایت دیگری رسوایگر ستمگران و ریاکاران

باشد. بیان وقایع عاشورا، همچنین انسان هایی را که بر خفت ستم پذیری به تکاپو برای رهایی وامی دارد. اساسا با بازخوانی و بازگویی رنج های «مطلوب معصوم» و «شهی صادق» صدای آه مظلومان و محرومان، رساتر و رسواگرتر در جان ها می پیچید و مستند و منصب ستمگران، با این طینی به لرزه می افتد. جریان توفنده ای طوفان، همچنین پایه های مشروعيت آن ها را می لرزاند و تاریشه کن کردن رنج [صفحه ۱۴] رایجی که انسان ها از ریا و ستم می برنند پیش می راند. در این میان آن چه عاشورا را تهدید می کند، تحریف های رایج و پذیرفته شده ای است که پیوسته از همدیگر می زایند و تا آن جا ادامه می یابند که «مقتل مظلوم» را به نفع «مستند ظالم» مصادره می کنند که اگر چنان شود دیگر سخن از «شهید صادق و معصوم» درد هیچ مظلومی را دوا نخواهد کرد، بلکه خوشایند ریاکاران بوده و تنها ستمگران را به کار خواهد آمد. سوگمندانه دیربازی است که این تحریف بزرگ و گران، توسط برخی افراد ناآگاه، به عرصه ای واقعیت های کربلا-را یافته است. از این رو دانشوران درد آشنا را لازم است، تا دیر نشده در برابر این تحریف های زاینده و جسارت تحریف گران بکنند و گرنم عاشورا، این آه رسا و معنادار از دست مظلومان و محروم انگرفته خواهد شد تا دیگر ناله ای نماند که نور بخشد و رثایی که رسا و رسواگر باشد. دور باد چنان روزی انبیانده ای سطور، سال ها است که از این درد دینی و فاجعه ای فرهنگی، پیوسته می نالد و در این راستا مدتی پیش، تحقیقی را با عنوان تحریف شناسی عاشورا و زندگانی امام حسین علیه السلام که حاصل سال ها تلاش بود، به سامان رساند.

همچنین سه سال پیش کتابی با نام شهید فاتح، در تفسیر تحلیل هایی که در طول تاریخ، درباره‌ی عاشورا بیان شده است توسط همین قلم آماده‌ی انتشار شد. این دو اثر سال گذشته (۱۳۸۰) با عنوان کلی «عاشورا پژوهشی»، از طرف «دبیرخانه‌ی دین پژوهان کشور»، پژوهش برتر شناخته شد و جایزه و لوح تقدیری را به خود اختصاص داد که جای شکرنش باقی است. با این وجود هیچ یک از این دو تحقیق، تاکنون فرصت انتشار نیافته است که امیدواریم در آینده‌ی نزدیک، [صفحه ۱۵] توفیق این کار به دست آید. به هر روی، افزون بر کارهای پراکنده‌ای که از رقم این سطور درباره‌ی امام حسین علیه السلام و عاشورا منتشر شده، این اثر سومین کار مفصلی است که درباره‌ی عاشورا به سامان رسیده است. هدف ما در این تحقیق آن است آب از سرچشمہ برداریم؛ چرا که این آب زلال، هر چه در بستر زمان جاری تر شده و پایین تر غلتیده، گل آلوده تر گشته است؛ تا آن جا که به صراحة و تأسف، توان گفت کتاب‌هایی هستند که نام امام حسین علیه السلام را بر خود نهاده اند و بیش از آنکه «مقتل حسین» باشند، عنوان «قاتل حسین» را سزاوار ترند؛ تا جایی که با اندک درنگی در برخی از آن‌ها، مظلومیت مستمر حسین علیه السلام، دیدگان را در اشک می‌شاند و قلب را در اندوه می‌فشارد که: بس که ببستند بر او برگ و ساز گر تو بینی نشناشیش باز

هدف پژوهش

چنان که هر پژوهشی در پی پاسخی برای پرسشی یا پرسش‌هایی است، این پژوهش نیز در پی آن است که به پرسش‌هایی پاسخ دهد: ۱. آیا مقتل امام حسین علیه السلام را جز روایت «ابومحنف»

- که آن هم تنها توسط یک تاریخ نگار غیر شیعی یعنی مورخ بزرگ اسلام، ابو جعفر طبری نقل شده و به دست ما رسیده است - روایت دیگری نیست؟^۲. آیا گزارش مدون فاجعه‌ی کربلا از طریق دانشوران شیعه، منحصر به دو کتاب الملهوف از «سید ابن طاووس» (۶۶۴ ه.ق) و مثیرالاحزان از [صفحه ۱۶] «ابن نمای حلی» (۶۴۵ ه.ق) است که پس از گذشت شش سده از تاریخ عاشورا آن را نقل کرده اند [۱]^۳? اگر کسی خواست وقایع و حوادث عاشورا را به نقل از دانشوران شیعی پی‌گیرد، باید آن را در آثاری چون الارشاد، «شیخ مفید» یا مناقب «ابن شهرآشوب» و روضه الوعاظین «نیشابوری» جستجو کند؟ در حالی که قسمت مقتل از کتاب الارشاد به صورت مجمل بیان شده و تنها مستند به اقوال «کلبی» و «مدائی» است و اقوال آن دو با این که یکی غیر شیعه است از هم تفکیک نشده است [۲] و دو دیگر (مقتل مناقب و روضه الوعاظین) افزون بر این که هر دو مربوط به قرن ششم و متأخر از حادثه‌ی عاشورا هستند، بسیار آشفته، مجمل و مختصر، و غیرمستند می‌باشند.^۴. آیا در عصر تدوین اصول و میراث شیعی، مقتل امام حسین علیه السلام به صورت مؤثر و منقول از امامان معصوم علیهم السلام، توسط محدثان و راویان متقدم و راستین شیعه تدوین نشده بود؟^۵. و اینکه قرائت یا قرائت‌های متداول و مرسوم از عاشورا، با قرائت‌های نخستین و مؤثر آن، چه تفاوت یا تفاوت‌هایی - بلکه چه تعارض‌هایی - دارد؟ مقتل شیخ صدوق، بی‌گمان می‌تواند به پرسش‌های مطرح شده و حتی به ده‌ها پرسش دیگر درباره‌ی زندگانی و

پیشنهای مقتل نگاری

پیش از شیخ صدوق و پس از او تا روزگار «سید بن طاووس» و «ابن نمای حلی» برخی از دانشوران مسلمان کتاب هایی درباره عاشورا نوشته بودند که عنوان بیشتر آن ها مقتل الحسین بود و امروزه یا فقط نامی از آن ها در فهرست ها مانده و یا بخش اندکی از آن ها به صورت پراکنده در میان متون متأخر، نقل شده است. که در این جا فهرستی از آن آثار را به ترتیب تاریخی آن ها می آوریم: ۱. «اصیغ بن نباته تمیمی کوفی» از اصحاب علی علیه السلام که عهدا نامه‌ی معروف مولا، به مالک اشتر و نیز وصیت مشهور آن حضرت به پسرش، محمد حنفیه را نیز روایت کرده و پس از سال صدم هجری وفات یافته است. [۳]. ۲. «جابر بن یزید جعفی» از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام (۱۲۸ ه.ق). عنوان کتاب او مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام، بوده است. [۴]. ۳. «جعفر بن عفان طائی» (۱۵۰ ه.ق) از مرثیه سرایان بنام شیعی، که توفیق مرثیه خوانی در محضر امام صادق علیه السلام را یافته بود و گفته می شود کتابش به المراثی نام داشت، در دویست ورقه بوده است. [۵]. ۴. «ابومحنف، لوط بن یحیای غامدی» (۱۵۸ ه.ق). ۵. «هشام بن محمد بن سائب کلبی» (۲۰۶ ه.ق). [۶]. ۶. «محمد بن عمر واقدی» (۲۰۷ ه.ق)، نویسنده‌ی المغازی. نام اثر او نیز مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود. [۷]. ۷. «ابوعبیده معمر بن مشنی تمیمی» (۲۱۰ ه.ق) کتاب او مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام نام داشت. [۸]. ۸. «نصرین مزاحم منقری» (۲۱۲ ه.ق)، نویسنده‌ی وقعه الصفین. [۹]. ۹. «ابوعبید

قاسم بن سلام هروی» (۲۲۴ ه.ق). [۱۰]. «ابوالحسن علی بن محمد مدائی» (۲۲۵ ه.ق). از کتاب وی با عنوان مقتل الحسین علیه السلام و السیره فی مقتل الحسین علیه السلام یاد شده است. [۱۱]. ۱۱. «ابو عبدالله محمد بن زیاد»، معروف به ابن اعرابی (۲۳۰ ه.ق). نام اثر او مراثی الحسین علیه السلام بوده است. [۱۲]. [صفحه ۱۹] ۱۲. «ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق احرمی نهاندی» (۲۶۹ ه.ق). عنوان اثر او نیز مقتل الحسین بن علی علیه السلام بوده است. [۱۳]. ۱۳. «عبدالله بن احمد بن ابی الدنيا»، از علمای اهل تسنن؛ (۲۸۱ ه.ق). [۱۴]. ۱۴. «ابوالفضل سلمه بن خطاب براوستانی از دورقانی»، از فقیهان و محدثان شیعی در سده ی سوم و منسوب به «براوستان» یکی از روستاهای قدیمی قم. از کتاب او گاه با نام مقتل الحسین علیه السلام [۱۵] و گاه با عنوان مولد الحسین بن علی علیهم السلام و مقتله [۱۶] یاد شده است. ۱۵. «ابراهیم بن محمد سعید ثقفی کوفی» (۲۸۳ ه.ق). [۱۷]. ۱۶. «ابن واضح، احمد بن اسحاق یعقوبی» نویسنده‌ی کتاب‌های پرآوازه‌ای چون تاریخ یعقوبی و البلدان. او به قولی، پس از سال ۲۹۲ [۱۸] و به قولی، در سال ۲۸۴ ه.ق درگذشته است، نام اثر او نیز مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود. [۱۹]. ۱۷. «ابو عبدالله محمد بن زکریا بن دینار غلابی» (۲۹۸ ه.ق). [۲۰]. ۱۸. «ابن حماد بن عمر بن کلیب»، مولای «بنی عامر» که هر دو حکومت [صفحه ۲۰] بنی امیه و بنی عباس را درک کرد. از کتاب او با عنوان مراثی الحسین علیه السلام نام برده شده است. [۲۱]. ۱۹. «ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد جلوودی» [۲۲] (متوفای پس از ۳۳۰ ه.ق). از او دو

کتاب با نام های مقتل أبي عبدالله الحسین علیه السلام و کتاب ذکر الحسین علیه السلام نام برده شده است. [۲۳] ۲۰. «ابوزید عماره بن زید خیوانی همدانی»، از محدثان سده ی سوم چهارم هجری. از تاریخ زندگانی او چیزی بیش از این معلوم نیست و این مقدار نیز تنها از دیباچه‌ی کتاب مروج الذهب به دست می‌آید که در آن جا مسعودی (۳۴۶ ه.ق) درباره‌ی او می‌نویسد: وی مصاحب «عبدالله بن محمد بن محفوظ بلوی انصاری» بود. [۲۴] ۲۱. «ابوجعفر بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی»، معروف به «دبه شیب»، از محدثان و فقیهان سده ی چهارم هجری که دو اثر در این باره داشته است یکی با نام مقتل أبي عبدالله الحسین علیه السلام [۲۵] و دیگری کتاب ما نزل من القرآن فی الحسین بن علی علیهمالسلام. [۲۶] ۲۲. «ابوجعفر محمد بن یحیی عطار قمی». نجاشی او را چنین می‌ستاید: [صفحه ۲۱] «شیخ اصحابنا فی زمانه، ثقة عین، کثیر الحديث» و نخستین اثر از آثار او را کتاب مقتل الحسین علیه السلام نام می‌برد. [۲۷] ۲۳. «ابوسعید الحسن بن عثمان بن زیاد تستری». وی از نظر تاریخی مقدم بر شیخ صدق بود و شیخ در امالی خود، مجلس سی ام را - که سراسر، آن، مقتل امام حسین علیه السلام است - از کتاب او نقل می‌کند. [۲۸] ۲۴. «محمدبن علی بن فضل بن تمام بن سکین»، از محدثان موثق شیعی در سده ی چهارم که به تعبیر رجالی بزرگ شیعه، مرحوم نجاشی: «ثقة و عین و صحيح الاعتقاد و جيد التصنيف» بود. [۲۹] و هم طبقه ی شیخ صدق و شیخ رجالی سخت گیر و دقیق النظر، یعنی «ابن غضايری» بود. [۳۰]

۲۵. «عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز بغوی» (۳۱۷ ه.ق) معروف به «حافظ بغوی» و «ابن بنت منیع»؛ [۳۱]. ۲۶. «ابوحسین عمر بن حسن بن علی بن مالک شیبانی» (۳۳۹ ه.ق). [۳۲]. [۲۲] صفحه . ۲۷. «ابن قولویه قمی» (متوفای ۳۶۸ یا ۳۶۹ ه.ق). کتاب او با نام کامل الزيارات منتشر شده است و نزدیک به هشتاد درصد آن درباره ای امام حسین علیه السلام و عاشورا و کربلا است. این اثر پربار و گران ارجح که در صحت و ثابت آن همگان متفقند، چنان پنداشته می شود که تنها درباره ای زیارت نگاشته شده است و به همین دلیل، بیشتر عاشوراپژوهان از آن غفلت می کنند. بسیاری از احادیث و روایاتی که شیخ صدوق در مقتل امام حسین علیه السلام آورده است، در کتاب کامل الزيارات نیز روایت شده است. ابن قولویه، هم عصر شیخ صدوق در چندین شیخ از مشایخ خویش با او، مشترک است. او در کامل الزيارات از پدر شیخ صدوق (علی بن الحسین بن موسی بن بابویه) روایات بسیاری نقل کرده است؛ همچنان که خود صدوق نیز در آثار خود، روایات بسیاری را به نقل از پدرش آورده است.

مقتل شیخ صدوق

«ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی»، مشهور به «شیخ صدوق» و «ابن بابویه» (۳۸۱ ه.ق). در جلالت قدر او همین بس که شیخ [۲۳] صفحه الطائفه او را با واژگانی چون «فقیه» و «عماد الدین» وصف کرده است. [۳۳] از او در میان خواص، چنان به توثیق و تکریم یاد شده است که در سلسله ای عالمان و دانشوران و نویسندهای شیعه، مشکل می توان برای او همانندی یافت. او از زمان ابن ادریس حلی

(۵۹۸ق)، پس از او پیوسته در اصطلاح دانشوران شیعی «شیخ صدوق» یعنی روایتگری بزرگ و بسیار درست و راستگو، شناخته شده است و همین در بزرگداشت مقام او کافی است. از سید ابن طاووس نقل شده که درباره‌ی او گفته است: «در مورد علم و عدالت وی اتفاق نظر وجود دارد.» [۳۴] «شیخ صدوق» تا جایی مورد قبول علمای شیعه قرار گرفته که روایات مرسلا او در حکم سند دانسته شده است. نیز روایات کتابش «کتاب من لا يحضره الفقيه» - یکی از کتب اربعه شیعه - به اجماع علمای شیعه در شمار روایات صحیح گنجانده شده است. [۳۵] شیخ صدوق نزدیک به ۲۵۰ کتاب نوشته بود که اینک فقط چهارده کتاب و رساله از او به جا مانده و منتشر شده است. [۳۶] . [صفحه ۲۴]

شاخصه‌های مقتل شیخ صدوق

در میان کتاب‌های منتشر نشده‌ی شیخ صدوق، کتابی نیز به نام مقتل الحسین علیه السلام نام برده شده است. [۳۷] ایشان در ضمن برخی از آثار منتشر شده اش از این کتاب نام برده و به آن ارجاع داده است. یک بار در فصل حج و باب زیارات کتاب من لا يحضره الفقيه می‌نویسد: «من در کتاب کامل الزیارات و در کتاب مقتل الحسین علیه السلام انواعی از زیارت‌ها را آورده ام.» [۳۸] یک بار دیگر نیز در کتاب الخصال، «باب الأثنین»، ذیل حدیث ۱۰۱ می‌نویسد: «این حدیث، طولانی و مفصل است و ما قسمتی از آن را که در اینجا نیاز داشتیم، نقل کردیم. البته من همه‌ی حدیث را همراه با احادیث دیگری که در برتری های عباس بن علی علیه السلام روایت می‌کنم، تخریج کرده و در کتاب مقتل الحسین بن علی علیهم السلام

آورده ام.» [۳۹]. این مقتل، دارای مزیت های مهمی است که در این جا به برخی از آن ها اشاره می کنیم و تفصیل و تحقیق بیشتر را به جستجو در متن کتاب، [صفحه ۲۵] وامی گذاریم: ۱. عمدہ ی مطالب این مقتل - که حدوداً ۹۰ درصد آن را تشکیل می دهد - از احادیث و اخبار مؤثری است، که از پیشوایان پاک دینی و چهارده معصوم علیهم السلام، به ویژه امام سجاد علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام نقل شده است. ۲. همه ی اخبار و احادیث این مقتل به صورت مستند و با ثبت دقیق اسناد و سلسه ی روایان، نقل شده است. البته ما در این جا، به ذکر اسمی مقدس معصومان علیهم السلام، که گاه روایتی را نسل در نسل از یکدیگر نقل کرده اند و همچنین نام نزدیک ترین راوی - یعنی کسی که سخن را از گوینده ی اصلی یا امام معصوم علیه السلام شنیده است - بسنده کرده ایم، زیرا با ذکر منابع و مأخذ در پاورقی ها نیازی به این کار دیده نشد. افزون بر این، معنعن نویسی در صدر احادیث و اخبار موجب خستگی خواننده ی فارسی زبان می شود.^۳. این مقتل، از لحظه زمانی به عصر عصمت و زمان حضور امامان معصوم علیهم السلام نزدیک است. شیخ صدوق که در نیمه نخست سده ی چهارم هجری می زیست، گاه به واسطه ی پدر و دو - سه واسطه ی دیگر که همگی شناخته شده و موثق هستند، به اصل سخن و منبع نور و عصمت می رسد. مقتل او از این نظر نیز، بی مانند و بی نظیر است.^۴. این کتاب از پیشداوری ها و ارزشگذاری های ایدئولوژیکی و سیاسی خالص، خالی است. از آن جا که شیخ صدوق در آثارش تنها به

آوردن متن احادیث و اخبار بستنده کرده و حتی عناوین فضول و ابواب را از متن روایات برگزیده است، مقتلش بیش از هر چیز، به اصول اعطایی پیشوایان [صفحه ۲۶] پیشوایان معصوم مبتنی است. به لحاظ نزدیکی این مقتل به عصر عصمت و زمان حضور، تحلیل های تحمیلی و ابزارانگارانه، به آن راه نیافته است.

قرائت شیخ صدوق از قیام عاشورا

قرائت شیخ صدوق از عاشورا کاملاً دینی و الهی است. در زبان شیخ صدوق، پیوسته سخن از خدا، فرشتگان، پریان، روز رستاخیز، آسمان ها و عرش، پیوسته سخن از خدا، فرشتگان، پریان، روز رستاخیز، آسمان ها و عرش، جهان آخرت، معجزه، وحی و الهام، اخبار غیبی، ایمان و اعتقاد، و انبیا و اولیای الهی، جاری است. برخلاف قرائت رسمی و رایج امروزین که سعی می کند به امام حسین علیه السلام به عنوان یک انسان سیاستمدار و رهبر سیاسی نگاه کند، در قرائت شیخ صدوق، جز اشارت های گنگ و مجمل، اثری از دنیا، قدرت و حکومت دیده نمی شود. عاشورا در این قرائت، بیش از آنکه حمامه، انقلاب و حتی نهضت باشد یک فاجعه و مصیبت بزرگی است که به زور بر امام حسین علیه السلام تحمیل شده است. همچنین در این نگاه، امام حسین علیه السلام بیش از آن که قهرمان قیام و انقلاب باشد، قهرمان مظلومیت و معصومیت است. در این نگرش، وقایع و حوادث بیشتر از آن که رنگ خاکی و مادی داشته باشد صبغه‌ی خدایی و دینی دارد و عجیب این که کشندگان امام حسین علیه السلام نیز دو از دین می زندند و او را برای خدا و به اصطلاح قربه‌ی الله می کشند! [۴۰] برخی وقایع تا آن جا موارای طبیعت و عادت است که

گاهی منقولات، کاملاً [صفحه ۲۷] اسطوره‌ای می‌نماید. این قرائت را در سه محور می‌توان خلاصه کرد: «امتناع و فرار از بیعت»، «شهادت» و «مظلومیت تکان دهنده و بیداری بخش، همراه با معصومیت و صمیمیت مجدوب کننده و ایمان آفرین» که از رفتار و کردار و گفتار امام حسین علیه السلام همیشه و در همه جا به وضوح پیدا است.

شیوه‌ی پژوهش

۱. در این پژوهش ما نیز به تأسی از شیخ صدوق، عناوین فصول و ابواب و احادیث را از متن اخبار و روایات برگزیده ایم و چنان که رسم و روش شیخ صدوق بود، ما نیز به نوعی احادیث و اخبار را مرتب و منظم ساخته ایم که متون احادیث، خود یکدیگر را توضیح دهند و تفسیر کنند. ۲. متن‌ها را بیشتر از کتاب‌های شیخ صدوق استخراج کرده ایم و در موارد اندکی نیز روایاتی را به واسطه‌ی دیگر دانشوران شناخته شده‌ی شیعی - مانند شیخ طوسی، شیخ مفید، حسن بن سلیمان حلی و... - از شیخ صدوق نقل کرده ایم که فهرست آن‌ها در آخر کتاب به طور جداگانه آمده است. بنابراین همه‌ی متون این کتاب، بی‌واسطه یا با واسطه، از شیخ صدوق نقل شده است. ۳. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، اسناد و اسامی راویان را از صدر اخبار و احادیث، حذف کرده ایم. ۴. متن عربی احادیث و روایاتی را که از چهارده معصوم نقل شده و یا در ضمن آن‌ها سخنی از معصوم روایت شده است - و قسمت عمده‌ی متن را شامل می‌شود -، با تحقیق و تصحیح آورده ایم اما از ذکر متن عربی اخباری که از [صفحه ۲۸] معصوم، منقول نبوده و مؤثر محسوب نمی‌شود، اجتناب کرده

و به ترجمه‌ی آن‌ها بسته نموده ایم. پس از آوردن متن روایت و ترجمه‌ی آن در مواردی که نیازی به توضیح داشت، به حداقل شرح و توضیح بسته کرده ایم و توضیحات مربوط به نسخه بدل و مباحث مربوط به متن را نیز در پاورپوینت آورده ایم تا متن را کامل و در یک جا داشته باشیم. در پایان برخود لازم می‌دانم که از استاد محمد علی مهدوی راد، قرآن شناس و کتاب پژوه معاصر که مرا در این کار راه نمودند قدردانی نمایم. نیز از دوست دانشور و نویسنده نوازم آقای یدالله جنتی شاکرم که در انتشار این اثر حسینی، بانی همو است همچنین از همکارانش در انتشارات هستی نما سپاس گزارم. والسلام علی الحسین الذی عاش عادلا و معصوما و استشهاد معصوما و مظلوما. محمد صحتی سردروزیزستان ۱۳۸۱ [صفحه ۳۱]

امام حسین در عصر پیامبر

روایت رؤیای ام ایمن

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: أَقِيلَ جِيرَانَ أُمَّ اِيمَنَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّ اِيمَنَ لَمْ تَمْ الْبَارِحَةِ مِنَ الْبَكَاءِ، لَمْ تَرُلْ تَبْكِيَ حَتَّى اصْبَحَتْ. قَالَ: فَبَعْثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أُمَّ اِيمَنَ فَجَاءَهُ، فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّ اِيمَنَ لَا أَبْكِي اللَّهَ عَيْنِيَكَ، إِنْ جِيرَانَكَ أَتَوْنِي وَأَخْبَرُونِي أَنِّكَ لَمْ تَرُلِ اللَّيلَ تَبْكِينَ أَجْمَعَ، فَلَا أَبْكِي اللَّهَ عَيْنِيَكَ مَا الَّذِي أَبْكَاكَ؟ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْتُ رُؤْيَا عَظِيمَه شَدِيدَه، فَلَمْ أَزْلِ أَبْكِيَ اللَّيلَ أَجْمَعَ. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَقُصِّيهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَعْلَمُ. قَالَتْ: تَعْظِيمُ عَلَى أَنْ أَتَكَلَّمَ بِهَا. فَقَالَ لَهَا: إِنَّ الرُّوْيَا لَيْسَ عَلَى مَاتَرِي فَقُصِّيهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ. قَالَتْ: رَأَيْتُ فِي لِيلَتِي هَذِهِ كَأَنْ بَعْضَ اعْصَائِكَ مُلْقَى فِي بَيْتِي. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَامَتْ عَيْنِكَ يَا اُمَّ اِيمَنَ، تَلَدَّ

فاطمه الحسین علیه السلام فکان یوم السابع، امر رسول الله صلی الله علیه و آله فحلق رأسه و تصدق بوزن شعره فضه و عق عنه، ثم هیأته ام ایمن و لفته فی برد رسول الله صلی الله علیه و آله ثم أقبلت به إلی رسول الله صلی الله علیه و آله [صفحه ۳۲] فقال صلی الله علیه و آله: مرحبا بالحامل والمحمول، يا ام ایمن هذا تأویل رویاک. [۴۱] از امام صادق علیه السلام روایت است که گفت: «همسایگان ام ایمن به پیش پگاهان گریسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا، ام ایمن دیشب از گریه نخوابیده و تا پگاهان گریسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به سراغ ام ایمن فرستاد و او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد. رسول خدا به وی گفت: ای ام ایمن، همسایگانت به من خبر دادند که تو شب تا سحر می گریستی؟ چشمانت گریان مباد! برای چه می گریستی؟ گفت: ای رسول خدا رویای سخت و بزرگی دیدم و از آن، همه می شب را تا سحر گریستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی گفت: خواب خود را به پیام آور خدا حکایت کن که خدا و پیامبرش داناترند. ام ایمن گفت: برای من سخت است که از آن سخن گوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: حقیقت رویا چیز دیگری است و چنان نیست که در خواب دیده می شود پس آن را برای رسول خدا حکایت کن! ام ایمن گفت: دیشب در خواب دیدم که پاره ای از اعضای تو، در خانه می من افتاده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای ام ایمن آسوده باش که فاطمه، حسین را به دنیا

خواهد آورد و تو وی را پرستاری کرده، شیرش خواهی داد و به این ترتیب پاره ای از اعضای من در خانه‌ی تو خواهد بود. و آن گاه که فاطمه، حسین را به دنیا آورد و روز هفتم فرارسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا موى سر نوزاد را تراشیده هم وزنش، نقره تصدیق کنند و برایش گوسفندی قربانی نمایند؛ سپس ام ایمن وی را مرتب ساخته، در عبای [صفحه ۳۳] رسول خدا پیچید و به پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرحبا به حامل و محمول! ای ام ایمن، این تعییر خواب تو است.»

مولود پاکیزه

عن فاطمه بنت الحسين، عن اسماء بنت ابی بکر، عن صفیه بنت عبدالطلب، قالت: لما سقط الحسين عليه السلام من بطن امه و کنت ولیتها، قال النبی صلی الله علیه و آله: يا عمه، هلمی الى ابني. فقلت: يا رسول الله، إنا لم ننظفه بعد فقال صلی الله علیه و آله: يا عمه أنت تنظفینه! أن الله تبارک و تعالى قد نظفه و طهره. [۴۲]. «فاطمه»، دختر امام حسین از «اسماء»، دختر ابویکر روایت کرد که «صفیه»، دختر عبدالطلب گوید: هنگامی که حسین عليه السلام از مادرزاده شد. من قابله اش بودم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: عمه جان بستاب پسرم را پیش من بیاور! گفتم: ای رسول خدا، ما هنوز او را نشسته ایم. گفت: ای عمه آیا تو می خواهی او را بشوی؟! به راستی که خداوند متعال، خود او را پاک و پاکیزه ساخته است.

قصه‌ی فطرس

عن ابراهیم بن شعیب المیثی، قال: سمعت الصادق ابا عبد الله علیه السلام يقول: إن الحسين بن على عليه السلام لـما ولـد أمر الله عزوجل جبرئیل أـن يهـبـط فـى أـلـفـ من الـمـلـائـكـهـ فـيـهـنـىـءـ رسـولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ آـلـهـ مـنـ اللهـ وـ مـنـ جـبـرـئـیـلـ،ـ قالـ:ـ فـهـبـطـ جـبـرـئـیـلـ،ـ فـمـرـ عـلـىـ جـزـیرـهـ فـىـ الـبـحـرـ مـلـکـ يـقـالـ لـهـ:ـ فـطـرـسـ،ـ كـانـ مـنـ الـحـمـلـ،ـ بـعـثـهـ اللهـ عـزـوجـلـ [صفحه ۳۴] فـىـ شـىـءـ فـابـطـأـ عـلـيـهـ،ـ فـكـسـرـ جـنـاحـهـ وـ أـلـقـاهـ فـىـ تـلـكـ الـجـزـیرـهـ،ـ فـعـبـدـ اللهـ تـبـارـکـ وـ تـعـالـیـ فـيـهـ سـبـعـمـائـهـ عـامـ حـتـیـ وـلـدـ الحـسـینـ بـنـ عـلـیـهـ السـلـامـ فـقـالـ الـمـلـکـ لـجـبـرـئـیـلـ:ـ يـاـ جـبـرـئـیـلـ،ـ أـيـنـ تـرـیدـ؟ـ قـالـ:ـ إـنـ اللهـ عـزـوجـلـ أـنـعـمـ عـلـىـ مـحـمـدـ بـنـعـمـهـ فـبـعـثـتـ أـهـنـهـ مـنـ اللهـ وـ منـیـ،ـ فـقـالـ:ـ يـاـ جـبـرـئـیـلـ!ـ اـحـمـلـنـیـ مـعـکـ،ـ لـعـلـ مـحـمـداـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ يـدـعـوـلـیـ.ـ قـالـ:ـ فـحـمـلـهـ،ـ قـالـ دـخـلـ جـبـرـئـیـلـ عـلـیـ

النبی صلی الله علیه و آله هناء من الله عزوجل و منه و اخبره بحال فطرس، فقال النبی صلی الله علیه و آله قل له: تمسح بهذا المولود و عد الى مكانک. قال: فتمسح فطرس بالحسین بن علی علیه السلام و ارتفع، فقال: يا رسول الله! أما إن أمتک سستقتله، وله علی مكافاه ألا يزوره زائر الا ابلغته عنه و لا يسلم عليه مسلم الا ابلغته سلامه و لا يصلی علیه مصل إلا ابلغته صلاته، ثم ارتفع.

[۴۳] ابراهیم بن شعیب میشمی گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: «وقتی که حسین بن علی علیه السلام متولد شد، خدای عزوجل، جبرئیل را فرمود تا با هزار فرشته بر زمین فرود آید و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از سوی خدا و خود تبریک گوید. جبرئیل روانه شد و بر راه، از جزیره ای گذشت که در آن فرشته ای بود و چون او در آن، کوتاهی کرده بود، بالش را شکسته و در آن جزیره انداخته بود. فطرس در آن جا هفتصد سال خدای تبارک و تعالی را عبادت کرده بود تا این که حسین بن علی متولد شد و جبرئیل را که به سوی زمین فرود می آمد، دید. فرشته از جبرئیل پرسید: به کجا می روی؟ و او پاسخ داد: خداوند متعال، محمد را با نعمتی نواخته است و من مأمورم که این نعمت را از سوی خود و خدای، به او تبریک گویم. [صفحه ۳۵] فطرس گفت: ای جبرئیل، مرا نیز با خود ببر تا محمد صلی الله علیه و آله در حق من دعایی بکند. امام صادق می گوید: «جبرئیل وی را با خود برد و آن گاه که به پیش پیامبر

صلی الله علیه و آله رسید و او از طرف خدا و خود، تهنیت گفت: حال و روز فطرس را نیز به وی خبر داد. پیامبر گفت: فطرس را بگو که خود را به این نوزاد بمالد و به جایگاه خود برگردد. فطرس تا پر و بال خویش را به روی حسین بن علی علیه السلام کشید، پرواز کرده و به سوی آسمان اوچ گرفت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: به زودی امت تو او را خواهند کشت و مرا برای او، در برابر این لطفی که از او دیدم، خدمتی خواهد بود، که هر زائری او را زیارت کند من ارادتش را به حضرتش خواهم رسانید و هر که سلام یا صلواتی به بفرستد، دعا و درود وی را به او ابلاغ خواهم کرد. فطرس، این گفت و به سوی آسمان، بال کشید و اوچ گرفت.»

داستان دردائیل

قال ابن عباس: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: أن الله تبارك و تعالى ملکا يقال له: دردائیل. کان له ستة عشر ألف جناح ما بين الجناح الى الجناح هواء و الهواء كما بين السماء الى الأرض. فجعل يوما يقول في نفسه: أفق ربنا جل جلاله شيء؟ فعلم الله تبارك و تعالى، ما قال فراده اجنهه مثلها فصار له اثنان و ثلاثون ألف جناح. ثم أوحى الله عزوجل اليه أن طر. فطار مقدار خمسين عاما فلم ينل رأس قائم من قوائم العرش. فلما علم الله عزوجل إتعابه أوحى اليه ايها الملك عد الى مكانك فأنا عظيم فوق كل عظيم و ليس فوقی شيء ولا أوصف بمكان فسلبه الله أجنته و مقامه من صفوف

الملائكة. فلما ولد الحسين بن علي عليه السلام و كان مولد عشيه الخميس ليه الجمعة أوحى [صفحه ٣٦ الله عزوجل الى «ملك» خازن النار أن أخمد النيران على أهلها لكرامه مولود ولد لمحمد. و أوحى إلى «رضوان» خازن الجنان أن زخرف الجنان و طيبها لكرامه مولود ولد لمحمد في دار الدنيا. و أوحى الله تبارك و تعالى إلى حور العين تزين و تزاورن لكرامه مولود ولد لمحمد في دار الدنيا. و أوحى عزوجل إلى الملائكة أن قوموا صفوافا بالتسبيح و التحميد و التمجيد و التكبير لكرامه مولود ولدا لمحمد في دار الدنيا. و أوحى الله تبارك و تعالى ألى جبرئيل أن أهبط ألى نبى محمد فى ألف قبيل و القبيل ألف ألف من الملائكة على خيول بلق، مسرجه ملجمه، عليها قباب الدر و الياقوت و معهم ملائكة يقال لهم: الروحانيون، بأيديهم أطباقي من نور، أن هنثوا محمدا بمولود و اخبره يا جبرئيل أنى قد سميته الحسين. وهنثه و عز و قل له: يا محمد! يقتله شرار أمتك على شرار الدواب، فوييل للقاتل و وييل للسائق و وييل للقائد. قاتل الحسين أنا منه برى و هو من برى لأنه لا يأتي يوم القيمة أحد إلا و قاتل الحسين اعظم جرما منه، قاتل الحسين يدخل النار يدم القيمة مع الذين يزعمون أن مع الله إليها آخر و النار أشوق إلى قاتل الحسين من اطاع الله إلى الجنة. قال: فيينا جبرئيل عليه السلام يهبط من السماء إلى الأرض إذ مر بدردائيل فقال له دردائيل: يا جبرئيل ما هذه الليلة في السماء هل قامت القيمة على أهل الدنيا؟ قال: لا ولكن ولد لمحمد مولود في دار الدنيا وقد بعثني الله عزوجل إليه لأنه

بمولوده فقال الملك: يا جبرئيل بالذى خلقك و خلقنى إذا هبطت إلى محمد فاقرئه مني السلام و قل له: بحق هذا المولود عليك إلا ما سألت ربک أَن يرضي عنى فيرد على اجنبتى و مقامى من صفوف الملائكة.فهبط جبرئيل على النبي صلی الله عليه و آله فهناه كما امره الله عزوجل و عزاه فقال له [صفحه ٣٧] النبي صلی الله عليه و آله: تقتلها أمتى؟ فقال له: نعم يا محمد. فقال النبي صلی الله عليه و آله ما هؤلاء بامتى أنا برى منهم والله عزوجل برى منهم. قال جبرئيل: و أنا برى منهم يا محمد! فدخل النبي صلی الله عليه و آله على فاطمه عليه السلام فهناها و عزاهما. فبكت فاطمه عليه السلام و قالت يا ليتني لم ألد، قاتل الحسين في النار؟ فقال النبي صلی الله عليه و آله: و أنا أشهد بذلك يا فاطمه، ولكنه لا يقتل حتى يكون منه امام [و] يكون منه الائمه الهاشيمية بعده. ثم قال صلی الله عليه و آله: والائمه بعدي: الهاشمي الحسن، و المهدى الحسين، و الناصر الحسين، و المنصور على بن الحسين، والشافع محمد بن على، و النفاع جعفر بن محمد، و الامين موسى بن جعفر، و الرضا على بن موسى، و الفعال محمد بن على. والمؤمن على بن محمد، والعلام الحسن بن على، و من يصلى خلفه عيسى بن مرريم عليه السلام القائم عليه السلام. فسكت فاطمه عليه السلام من البكاء ثم أخبر جبرئيل النبي صلی الله عليه و آله بقصته الملك و ما أصيب به. قال ابن عباس: فأخذ النبي عليه السلام الحسين عليه السلام و هو ملفوف في خرق من صوف فأشار به إلى السماء، ثم قال: اللهم بحق هذا المولود عليك

لابل بحقك عليه

و علی جده محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب إن کان للحسین بن علی و ابن فاطمه عندک قد فارض عن دردائل و رد علیه اجتنحه و مقامه من صفوف الملائکه فاستجاب الله دعائه و غفر للملک و رد علیه اجتنحه و رده الى صفوف الملائکه فالملک لا یعرف فی الجنه إلا بأن یقال: هذا مولی الحسین بن علی و ابن فاطمه بنت رسول الله. صلی الله علیه و آله [۴۴]. ابن عباس گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: خداوند متعال را [صفحه ۳۸] فرشته ای است که دردائل نامیده می شود. او شانزده هزار بال داشت که فراخنای بین دو تا از آن ها، فضایی به گستره‌ی آسمان و زمین بود. روزی با خود می گفت: آیا فراتر از پروردگار ما - جل جلاله - چیزی هست؟ خداوند متعال که از گفته‌ی وی آگاه بود، بال های او را دو چندان ساخت تا دارای سی هزار بال گشت و به او وحی کرد که: پرواز کن. دردائل پنجاه سال کرد اما حتی به ستیغ پایه ای از پایه های عرش نیز نرسید. خدای عزوجل، چون درماندگی وی را دید، او را خطاب کرد: به جایگاه خویش بازگرد که من بزرگتر از هر بزرگی هستم و فراتر از من چیزی نیست و من با هیچ مکانی وصف نمی گردم. آن گاه خداوند متعال، بال ها و جایگاه او را در میان صفووف فرشته ها داشت، از وی باز ستاند. هنگامی که حسین بن علی علیه السلام در شامگاه پنجشنبه و شب جمعه، متولد شد، خدای عزوجل بن «مالک»، خازن دوزخ، وحی کرد که به گرامیداشت نوزادی که برای محمد زاده شده است، آتش دوزخ را

بر دروخیان، خاموش سازد و به خازن جنت، «رضوان»، فرمود که به پاسداشت نوزاد محمد، بهشت را آذین بندد و عطرآگین سازد و به دختر کان سیاه چشم بهشتی دستور داد، به تکریم مولود محمد صلی الله علیه و آله، به زیور خود بیفزایند و خویشتن را آراسته تر سازند و فرشتگان را فرمود تا به پاس این نوزاد، صف به صف، به تسبیح و سپاس و تمجید و تکبیر خدا همت گمارند. و جبرئیل را نیز فرمود: با هزار گروه از فرشتگان، پیش پیامبرم، محمد فرود آی؛ در هر گروه، هزار هزار فرشته، سوار بر اسبان سیاه و سفید زین نهاده و لگام زده شده، که کوهانی از در و یاقوت بر پشت دارند و در کنارشان فرشتگانی است که «روحانیان» نامیده می شوند و برای شادباش گویی به محمد، طبق هایی از نور؛ در دست دارند. ای جبرئیل او را تهنیت و تعزیت بگوی و به او برسان که من نوزاد را حسین [صفحه ۳۹] نامیده ام. به او بگو: ای محمد! او را اشرار امت، سوار بر بدترین چارپایان می کشنند. نفرین بر قاتل او و هر که بر آن رهبری یا، یاری کند! من از قاتل حسین بیزارم و وی (قاتل حسین) از من بیگانه است، در روز قیامت با کسانی که می پندارند در کنار خدا، خدایان دیگری نیز وجود دارد، داخل دوزخ می شود و گیرایی آتش جهنم به قاتل حسین، پیش تر از اشتیاقی است که فرمانبران از خدا، به بهشت دارند. ابن عباس در ادامه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هنگامی که جبرئیل از آسمان فرود می آمد، گذرش به دردائیل رسید. دردائیل به وی

گفت: ای جبرئیل! امشب در آسمان چه خبر است، آیا اهل دنیا را روز رستاخیز فرار سیده است؟ جبرئیل گفت: نه محمد را مولودی متولد شده است و خدای عزوجل مرا به سوی او فرستاده تا به وی تبریک گویم. فرشته (در دائل) گفت: ای جبرئیل! تو را به آن که من و تو را آفریده سوگند می‌دهم، آن گاه که به پیشگاه محمد، فرود آمدی سلام مرا به وی برسان و به او بگو: «تو را به حق این نوزادت، از پروردگارت بخواه از من راضی شود و بال‌ها و جایگاه مرا که در میان ملائک داشتم، به من باز گرداند!» جبرئیل به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و چنان که خدای عزوجل فرموده بود وی را تهنیت و تعزیت گفت. پیامبر از او پرسید: امت من او را خواهند کشت؟ و او پاسخ داد: آری ای محمد! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن‌ها امت من نیستند. من از آن‌ها متنفرم و خدای عزیز و جلیل از آن‌ها بیزار است. جبرئیل نیز گفت: یا محمد! من هم از آن‌ها متنفرم. پیامبر صلی الله علیه و آله به پیش فاطمه علیها السلام آمد و او را تبریک و تسلیت گفت. فاطمه علیها السلام گریست و گفت: ای کاش وی را نمی‌زدم، آیا کشنده‌ی حسین در دوزخ خواهد بود؟ [صفحه ۴۰] پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آری و من بر آن گواهی می‌دهم، ولی وی کشته نمی‌شود جز آن گاه که از نسل او پیشوایی باشد که پیشوایان هدایت گستر، از نسل وی باشند، سپس گفت: پیشوایان پس از من، علی است که راه حق

را می نمایاند و حسن که پیش رو هدایت است و حسین که یاریگر حق است و علی بن حسین که خدا او را یاری می رساند و محمد بن علی که شفاعتگر است و جعفر بن محمد که بسیار خیرسان است و موسی بن جعفر، که امین و علی بن موسی، که رضا و محمدبن علی، که ساعی و کوشما است علی بن محمد، که باورمند و امانتدار، و حسن بن علی، که بسیاردان و آگاه است و حضرت قائم علیه السلام، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می خواند. پس فاطمه از گریه باز ایستاد و جبرئیل، داستان دردائیل را با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گذاشت. ابن عباس در ادامه‌ی حدیث می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله حسین را که در پارچه هایی پشمین پوشیده شده بود برداشت و به سوی آسمان بلندش کرد و گفت: بار پروردگار! تو را به آن حقی که این نوزاد بر تو دارد، نه، بلکه به حقی که تو بر او و بر نیاکانش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب داری، اگر فرزند فاطمه، حسین بن علی را پیش تو ارجی است، از دردائیل در گذر و بال‌ها و جایگاه وی را در میان فرشتگان به او بازگردان! خدا دعای پیامبر را پذیرفت و از دردائیل در گذشت و بال‌هایش را پس داد و او را به صفوف فرشتگان بازگردانید. از آن پس دردائیل، در بهشت با این وصف شناخته می شد که آزاد شده‌ی حسین بن علی فرزند فاطمه، بنت رسول الله است.» [۴۵]. [صفحه ۴۱]

مراسم نام‌گذاری امام حسین

۱ - عن زید بن علی، أبیه علی

بن الحسين عليه السلام، قال: لما ولدت فاطمه الحسن عليه السلام قالت لعلى عليه السلام سمه. فقال: ما كنت لأسبق باسمه رسول الله. فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله فأخرج اليه في خرقه صفراء، فقال: ألم أنهكم أن تلفوه في خرقه صفراء؟ ثم رمى بها وأخذ خرقه بيضاء فلطف فيها، ثم قال لعلى عليه السلام: هل سميتها؟ فقال: ما كنت لأسبقك باسمه. فقال صلى الله عليه وآله: وما كنت لأسبق باسمه ربى عزوجل، فاوحى الله تبارك وتعالى إلى جبريل أنه قد ولد لمحمد ابن فاهبط أقرئه السلام و هنئه وقل له: إن عليا منك بمنزله هارون من موسى، فسمه باسم ابن هارون. فهبط جبريل فهناه من الله عزوجل، ثم قال: إن الله عزوجل يأمرك أن تسميه باسم ابن هارون. قال: وما كان اسمه؟ قال: شبر. قال: لسانى عربي. قال: سمه الحسن، فسماه الحسن. فلما ولد الحسين عليه السلام أوحى الله عزوجل إلى جبريل أنه قد ولد لمحمد ابن، فاهبط إليه و هنئه، وقل له: إن عليا منك بمنزله هارون من موسى، فسمه باسم ابن هارون. قال: فهبط جبريل فهناه من الله تبارك وتعالى، ثم قال: إن عليا منك بمنزله هارون من موسى، فسمه باسم ابن هارون. قال: وما اسمه؟ قال: شبير. قال: لسانى عربي. قال: سمه الحسين، فسماه الحسين. [٤٦]. زيد بن على از پدرش امام سجاد عليه السلام نقل می کند که گفت: (وقتی فاطمه عليه السلام حسن عليه السلام را به دنیا آورد، به على عليه السلام گفت: برایش نامی برگزین! على عليه السلام گفت: من در نامیدن وی به رسول خدا پیشی نمی گیرم. تا این که رسول خدا صلی الله عليه و آله آمد و [صفحه ٤٢] على عليه السلام حسین عليه السلام

را در پارچه‌ی زردی به نزدش برد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مگر من به شما نگفته بودم، که بچه را با پارچه‌ی زرد نپیچید؟ سپس آن پارچه را کناری نهاد و بچه را با پارچه‌ای سپید پوشانید، سپس از علی علیه السلام پرسید: آیا بر او نامی نهاده‌ای؟ پاسخ داد: من در نامیدن او بر تو پیشی نمی‌گیرم، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گفت: من هم در نامیدن او بر پروردگار پیشی نخواهم گرفت. خداوند متعال به جبرئیل وحی کرد محمد را پسری زاده شده است، فرود آی و سلام رسان و شادباشش گوی و به او بگو: علی برای تو همانند هارون به موسی است پس پرسش را به اسم پسر هارون بنام! جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای عزیز و جلیل، پیامبر را تهنیت گفت: سپس فرمود: خدای عزیز و جلیل تو را می‌فرماید که نوزاد را به اسم پسر هارون بنامی. پیامبر پرسید نام وی چه بود؟ جبرئیل گفت: شبر، پیامبر گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: او را حسن بنام! پس او را حسن نامید. و هنگامی که حسین تولد یافت خدای عزوجل به جبرئیل وحی کرد که محمد را پسری زاده شده است، فرود آی و تبریکش بگو و او را بگو: علی برای تو همانند هارون به موسی است، پس او را به اسم پسر هارون، بنام! جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای تبارک و تعالی پیامبر را تبریک گفت، سپس گفت: به راستی که علی برای تو همانند هارون به موسی است، پس پرسش را به اسم هارون بخوان! پیامبر پرسید: اسم

وی چه بود؟ جبرئیل گفت: شبیر. پیامبر گفت: زبان من عربی، است. جبرئیل گفت: او را حسین بنام! پس او را حسین نامید.

[۴۷] .شیخ صدوق دربارهٔ نام گذاری امام حسن و حسین علیهم السلام چند خبر دیگر را نیز روایت کرده است که در این جا نقل می‌کنیم: [صفحه ۴۳] ۲ - عن عبدالله بن عباس، قال: النبی صلی اللہ علیہ و آله: یا فاطمه اسم الحسن و الحسین فی أبْنی هارون شبر و شبیر لکرامتہما علی اللہ عزوجل. [۴۸] .عبدالله بن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی اللہ علیہ و آله، به دخترش گفت: ای فاطمه، نام حسن و حسین پیش تر روی دو پسر هارون بود که شبر و شبیر خوانده می‌شدند، زیرا آن دو برای خدای عزوجل گرامی بودند.^۳ - قال رسول الله صلی اللہ علیہ و آله: انی سمیت ابین هذین باسم ابین هارون شبرا و شبیرا.

[۴۹] .رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله گفت: من این دو پسرم را به نام پسران هارون، شبر و شبیر نامیدم.^۴ - عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال: أهدى جبرئيل الى رسول الله صلی اللہ علیہ و آله اسم الحسن بن على عليه السلام و خرقه حرير من ثياب الجنه و اشتق اسم الحسين من اسم الحسن عليه السلام. [۵۰] .امام صادق عليه السلام از پدرش امام باقر عليه السلام نقل می‌کند که گفت: نام حسین بن علی علیه السلام را جبرئیل به همراه پارچه ای ابریشمی از لباس های بهشت، به رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله اهدا کرد و نام حسین بن علی علیه السلام نیز از نام حسین علیه السلام گرفته شده است.^۵ - عن عکرم قال: لما ولدت فاطمه الحسن علیه السلام

جاءت به الى النبي فسماه [صفحة ٤٤] حسنا فلما ولدت الحسين جاءت به اليه. فقالت: يا رسول الله هذا أحسن من هذا فسماه حسينا. [٥١] عكرمه گوید: هنگامی که فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام را به دنیا آورد او را به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله نامش را حسن نهاد و هنگامی که حسین را به دنیا آورد او را نیز به نزد پیامبر آورد و گفت: ای رسول خدا این یکی از آن زیباتر است و پیامبر صلی الله علیه و آله او را حسین نامید.^٦ - عن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: حدثني أبي موسى بن جعفر، قال: حدثني أبي جعفر بن محمد، قال: حدثني أبي محمدين على، قال: حدثني أبي على بن الحسين علية السلام قال: حدثني أسماء بنت عميس، قالت: حدثتني فاطمه علية السلام لما حملت بالحسن و ولدته جاء النبي صلی الله علیه و آله فقال: يا أسماء هلمني ابني فدفعته اليه في خرقه صفراء فرمی بها النبي صلی الله علیه و آله و أذن في أذنه اليمنى و أقام في أذنه اليسرى ثم قال لعلی علیه السلام بأی شيء سمیت ابني؟ قال: ما كنت اسبقك باسمه يا رسول الله وقد كنت احاب أن اسميه حربا، فقال النبي صلی الله علیه و آله: و لا انا اسبق باسمه ربی، ثم هبط جبرئيل فقال: يا محمد العلی الاعلى يقرئك السلام ويقول: على منك بمنزله هارون من موسى و لانبی بعدک، سم ابنک هذا باسم ابن هارون، فقال النبي صلی الله علیه و آله: و ما اسم ابن هارون؟ قال: شبر، فسماه الحسن، فما كان يوم سابعه عق

النبي صلى الله عليه و آله عنه بكبشين أملحين و اعطى القابله فخذنا و دينارا، ثم حلق رأسه و تصدق بوزن الشعر ورقة و طلى رأسه بالخلوق، ثم قال: يا أسماء الدم فعل الجاهليه، قالت أسماء، فلما كان بعد حول ولد الحسين و جاء النبي صلى الله عليه و آله فقال: يا أسماء هلمي ابني، فدفعته اليه [صفحه ٤٥] في خرقه بيضاء، فاذن في اذنه اليمني و أقام في اليسري و وضعه في حجره فبكى، فقالت أسماء: بأبى أنت و امي مم بكائك؟ قال: على ابني هذا. قلت: انه ولد الساعه يا رسول الله، فقال تقتله الفئه الباغيه من بعدي، لأنالهم الله شفاعتى، ثم قال: يا اسماء لا تخبرى فاطمه بهذا فانها قربه عهد بولادته، ثم قال لعلى: اي شى سميت ابني هذا؟ قال: ما كنت لأسبقك باسمه يا رسول الله و قد كنت احب أن أسميه حربا، فقال النبي صلى الله عليه و آله و لا اسبق باسمه ربى عزوجل. ثم هبط جبرئيل فقال: يا محمد العلى الاعلى يقرئك السلام و يقول لك: على منك كهارون من موسى، سم ابنك هذا باسم ابن هارون، قال النبي صلى الله عليه و آله و ما اسم ابن هارون؟ قال: شبير، قال النبي صلى الله عليه و آله: لسانى عربي، قال جبرئيل: سمه الحسين، فلما كان يوم سابعه عق عنه النبي صلى الله عليه و آله بكبشين املحين و اعطى القابله فخذنا و دينارا، ثم حلق رأسه و تصدق بوزن الشعر ورقة، و طلى رأسه بالخلوق، فقال يا أسماء الدم فعل الجاهليه. [٥٢]

امام رضا عليه السلام از پدرش موسى بن جعفر عليه السلام و او از پدرش جعفر بن محمد عليه السلام و او

از پدرش امام باقر علیه السلام و او از پدرش امام سجاد علیه السلام و آن حضرت از اسماء بنت عمیس نقل کردند که وی گفت: «هنگامی که فاطمه علیها السلام حسن را باردار بود و او را به دنیا آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای اسماء، پسرم را به پیش من بیاور من نوزاد را در پارچه ای زرد به او دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله آن پارچه را به دور انداخت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس از علی علیه السلام پرسید: پسرم را به چه اسمی نامیده ای؟ پاسخ داد: ای رسول خدا من در نام او بر تو پیشی نمی گیرم اما دوست داشتم او را «حرب» بنامم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من نیز در اسم او [صفحه ۴۶] بر پروردگارم پیشی نمی گیرم. تا این که جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای بزرگ و برتر، تو را سلام می رساند و می گوید: جایگاه علی برای تو همانند هارون به موسی است، جز این که پس از تو پیامبری نخواهد بود. پسرت را به اسم پسر هارون بنام! پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: اسم پسر هارون چیست؟ گفت: شیر، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: زبان من عربی است، جبرئیل گفت: وی را حسن بنام! روز هفتم که شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دو قوچ نمکین، برای حسن قربانی کرد و یک ران از قربانی را با دیناری به قابله بخشید. سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق کرد و سرش را

با عطر زعفران شست و معطر ساخت سپس گفت: ای اسماء سر نوزاد را با خون آغشتن، از رسوم جاهلیت است. اسماء می گوید: پس از یک سال آن گاه که حسین تولد یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای اسماء پسرم را به پیش من بیاور! وی را در میان پارچه‌ی سفیدی به او دادم. در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت: و او را در آغوشش نهاد و گریست. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد! گریه ات برای چیست؟ فرمود: برای این پسرم، گفتم: ای رسول خدا! او که همین حالا متولد شد! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من او را، گروه سرکش و ستم گر، خواهند کشت که خدای شفاعتم را به آن‌ها نرساند. سپس گفت: ای اسماء این خبر را به فاطمه مگو که او وی را تازه به دنیا آورده است. سپس از علی پرسید: پسرم را به چه اسمی نامیده ای؟ پاسخ داد: ای رسول خدا! من در نام گذاری او، بر تو پیشی نمی‌گیرم ولی دوست داشتم نام او را حرب بنامم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من نیز در این کار بر پروردگارم پیشی نمی‌گیرم پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای والا و برتر، تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: علی تو را مانند هارون به موسی است، این پسرت را به اسم هارون بنام! [صفحه ۴۷] پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: اسم پسر هارون چه بود؟ گفت: شبیر. پیامبر گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: وی را حسین بنام! وقتی که روز هفتم نوزاد فرارسید، پیامبر

صلی الله علیه و آله دو قوچ نمکین را برای بچه قربانی کرد، یک ران از آن ها را با یک دینار به قابله داد، سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق کرد و سر نوزاد را با عطر زعفرانی شست و معطر ساخت و گفت: ای اسماء سر نوزاد را با خون آغشتن، از آداب جاهلیت است.» [۵۳].

تکبیر تکلم

عن ابی جعفر علیه السلام أنه قال: خرج رسول الله صلی الله علیه و آله الی الصلاه و قد کان الحسین علیه السلام أبطا عن الكلام حتى تخوفوا أنه لا-يتكلم و أن يكون به خرس، فخرج صلی الله علیه و آله به حاملـ. علی عاتقه وصف الناس خلفه، فأقامه على يمينه فافتتح رسول الله صلی الله علیه و آله الصلاه فكبـر الحسین علیه السلام، فلما سمع رسول الله صلی الله علیه و آله تكبیره عاد فكبـر و كـبر الحسین علیه السلام حتى كـبر رسول الله صلی الله علیه و آله سبع تكبیرات و كـبر الحسین علیه السلام فجرت السنة بذلك. [۵۴] از امام باقر علیه السلام نقل است که گفت: «حسین علیه السلام دیر به سخن آمد تا آنجا که بیم می رفت، زبان باز نکند و به گنگی، گرفتار باشد. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حالی که حسین بر شانه‌ی خویش نهاده بود، برای نماز، از خانه بیرون آمد. مردم نیز پشت سر ایشان به صف نماز ایستادند. رسول خدا حسین علیه السلام را در سمت راست خویش، به پا داشت و نماز، آغاز کرد. در این حال حسین علیه السلام نیز تکبیر گفت و [صفحه ۴۸] پیامبر صلی الله علیه و آله تا تکبیر وی را شنید دوباره تکبیر را تکرار

کرد و حسین علیه السلام نیز، باز تکبیر گفت و این کار تکرار شد تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله هفت بار تکبیر گفت و حسین علیه السلام نیز هر بار تکرار کرد و از این جا بود که تکبیرهای هفتگانه در اول نماز رسم و سنت رایج شد. شیخ صدوq این روایت را افرون بر امام باقر علیه السلام، از امام صادق علیه السلام نیز نقل کرده است که متن آن با آن چه که نقل شد، اندکی تفاوت دارد. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان فی الصلاه الی جانبہ الحسین بن علی علیه السلام فکبر رسول الله صلی الله علیه و آله فلم، يحر الحسین علیه السلام التکبیر، فلم یزل رسول الله صلی الله علیه و آله یکبر و یعالج الحسین علیه السلام التکبیر فلم یحره حتی اکمل سبع تکبیرات فأحـار الحسـین علـیه السلام التـکبـیر فـی السـابـعـه فـقـال ابو عبدالله علیه السلام و صارت سنه. [۵۵] از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «رسول خدا در نماز بود و حسین بن علی علیه السلام در کنارش ایستاده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت امام حسین علیه السلام تکبیر را تکرار نکرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مدام تکبیر می گفت و از حسین علیه السلام، می خواست که تکبیر گوید اما او پاسخ نمی داد تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت تکبیر گفت و آن گاه حسین علیه السلام، تکبیر هفتم را پاسخ داد. امام صادق علیه السلام گوید: و به این گونه، تکبیرهای هفتگانه، سنت گردید.» [صفحه ۴۹]

حکایتی از کودکی امام حسین

عن ابی عبدالله الصادق جعفر بن محمد، عن ابیه محمد بن علی الباقر، عن ابیه علیه السلام قال:

مرض النبي صلى الله عليه و آله المرضه التي عوفى منها، فعادته فاطمه سيده النساء عليها السلام و معها الحسن و الحسين عليهما السلام قد اخذت بيدها اليمني و اخذت الحسين بيدها اليسرى و هما يمشيان و فاطمه بينهما حتى دخلوا منزل عائشه، فقعد الحسن عليه السلام على جانب رسول الله الأيمن و الحسين عليه السلام على جانب رسول الله الأيسر، فأقبلًا يغمزان ما يليهما من بدن رسول الله صلى الله عليه و آله مما أفاق من نومه. فقالت فاطمه الحسن و الحسين: حبيبي، إن جد كما قد غفا، فانصر فاساعتكما هذه و دعاه حتى يفيق و ترجعان اليه. فقالا: لسنا ببار حين في وقتنا هذا. فاضطجع الحسن على عضد النبي الأيمن، و الحسين على عضده و الأيسر فغفيا، و انتبهما قبل أن يتتبه النبي صلى الله عليه و آله و قد كانت فاطمه عليهما السلام لما ناما إنصرفت إلى منزلها، فقالا: ما فعلت أمنا؟ قالت: لما نمتنا رجعت إلى منزلها. فخرجتا فلية ظلماء مدلهمه ذات رعد و برق و قد أرخت السماء عزاليها، فسطع لهما نور، فلم يزالا يمشيان في ذلك النور، و الحسن قابض بيده اليمني على يد الحسين اليسرى و هما يتماشيان و يتهدثان، حتى أتيا حدائقه بنى النجار، فلما بلغا الحديقه حارا، فبقيا لا يعلمان أين يأخذان، فقال الحسن للحسين: أنا قد حرنا و بقينا على حالتنا هذه و ما ندرى أين نسلك، فلا عليك أن ننام في وقتنا هذا حتى نصبح، فقال له الحسين عليه السلام: دونك يا أخي فافعل ما ترى، فاضطجعا جميعا و اعتنق كل واحد منهمما صاحبه و ناما. و انتبه النبي صلى الله عليه و آله من نومته التي نامها، فطلبهما، في منزل فاطمه، فلم يكونا فيه

و افتقد هما، فقام النبي صلی الله علیه و آله علی رجليه و هو يقول: الھی و سیدی و مولای! هذان [صفحه ۵۰] شبلای خرجا من المخصصه و المجائعه، اللهم أنت وكيلی عليهما. فسطع للنبي صلی الله علیه و آله نور، فلم يزل يمضی في ذلك النور حتى أتى حدیقه بنی النجار، فإذا نائمان قد إعتنق كل واحد منهما صاحبه وقد تقشع السماء فوقهما كطبق، فھی تمطر كأشد مطر، مارآه الناس قط، وقد منع الله عزوجل المطر منهمما في البقعه التي هما فيها نائمان، لايمطر عليهما عطرا. وقد إكتنفهما حي له شعرات کآجام القصب، جناحان، جناح قد غطت به الحسن و جناح قد غطت به الحسين، فلما أن بصرهما النبي صلی الله علیه و آله تنحنح، فانسابت الحیه و هی يقول: اللهم انی أشهدك و أشهد ملائكتک أأن هذین شبلای نبیک، قد حفظتهما علیه و دفعتهما اليه سالمن صحيحین. فقال لها النبي صلی الله علیه و آله: أيتها الحیه، فمن انت؟ قالت: أنا رسول الجن اليک. قال: و أى الجن؟ قالت: جن نصیین، نفر من بنی مليح، نسینا آیه من كتاب الله عزوجل فبعثونی اليک لتعلمنا ما نسینا من كتاب الله، فلما بلغت هذا الموضع سمعت منادیا ينادي: أيتها الحیه، هذان شبلای رسول الله، فاحفظتهما من الآفات و العاهات و من طواریق اللیل و النهار، فقد حفظتهما و سلمتهما اليک سالمن صحيحین. و اخذت الحیه الآیه و انصرف. و أخذ النبي صلی الله علیه و آله الحسن، فوضعه على عاتقه الأيمن و وضع الحسين عى عاتقه الأيسر، و خرج على علیه السلام فلحق برسول الله صلی الله علیه و آله فقال له بعض اصحابه: بأبی انت و

أمي، إدفع الى أحد شبليك، أخفف عنك. فقال أمض، فقد سمع الله كلامك وعرف مقامك. و تلقاء آخر، فقال: بأبى انت وأمي، إدفع الى أحد شبليك، أخفف عنك، فقال: إمض، فقد سمع الله كلامك وعرف مقامك. فتلقاء على عليه السلام فقال: بأبى انت وأمي يا رسول الله، إدفع الى أحد شبلى و [صفحه ٥١] شبليك حتى أخفف عنك، فالتفت النبي صلى الله عليه و آله الى الحسن عليه السلام فقال: يا حسن، هل تمضى الى كتف أبيك؟ فقال له: والله يا جداه، إن كتفك لأحب إلى من كتف أبي. ثم التفت الى الحسين عليه السلام فقال: يا حسين هل تمضى الى كتف أبيك؟ فقال له: والله يا جداه أني لأقول لك كما قال أخي الحسن، أن كتفك لأحب إلى من كتف أبي. فأقبل بهما الى منزل فاطمه عليها السلام وقد ادخلت لهما تميرات، فوضعتها بين أيديهما فأكللا. و شيعا و فرحا. فقا لهما النبي صلى الله عليه و آله قوما الآن فاصطرعا. فقاما ليصطرعا وقد خرجت فاطمه عليها السلام في بعض حاجتها فدخلت فسمعت النبي صلى الله عليه و آله وهو يقول: أيه يا حسن، شد على الحسين فأصرعه! فقالت له: يا أبه! واعجبا! أتشجع هذا على هذا؟ أتشجع الكبير على الصغير؟ فقال لها: يا بنيه! أما ترضين أن أقول أنا: يا حسن! شد على الحسين فأصرعه و هذا حبيبي جبرئيل يقول: يا حسين! شد على الحسن فأصرعه. [٥٦]. امام صادق عليه السلام از پدرش، امام باقر عليه السلام، او نیز از پدرش، امام سجاد عليه السلام نقل می کند که آن حضرت گفت: «پیامبر صلى الله عليه و آله به بیماری مختصری دچار شده بود که بعدها

از آن عاقبت یافت. فاطمه - بزرگ بانوی بانوان - در حالی که حسن را با دست راست و حسین را با دست چپش گرفته بود و خود در میان آن ها قدم بر می داشت، برای عیادت ایشان، وارد منزل عایشه شد. حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ رسول خدا نشستند و با بدنه پیامبر به نازش پرداختند اما پیامبر صلی الله علیه و آله، از خواب بیدار نشد. فاطمه علیها السلام به حسن و حسین گفت: عزیزانم، بابا بزرگتان خوایده است، بیاید کنار بیدار شود، بعد بروید به سراغش. آن دو [صفحه ۵۲] گفتند: ما نمی رویم. حسن به بازوی راست و حسین به بازوی چپ پیامبر صلی الله علیه و آله سر نهادند و به پهلو خوابیدند. آن ها پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله، از خواب بیدار شدند اما چون فاطمه علیها السلام، پس از خوابیدن آنها به خانه ی خویش برگشته بود، از عایشه پرسیدند: مادر ما چه شد؟ عایشه پاسخ داد: آن گاه که شما خفتهید، به خانه اش برگشت. حسن و حسین، آن شب تیره و تاریک که آذربخش، سینه ی آسمان را می شکافت و باران به شدت می بارید از خانه خارج شدند. هاله ای از نور آن دو را در برگرفت و آن ها در روشنایی آن، به راه افتادند. آن ها در حالی که حسن با دست راستش، دست چپ حسین را گرفته بود، با هم سخن می گفتند و راه می رفتند تا به باع بنی النجار رسیدند. در آن جا راه را گم کردند و ندانستند که به کدام سو روند. حسن به حسین گفت: ما گم شده ایم و نمی دانیم که به کدام سو باید برویم،

آیا تو نمی خواهی که همین جا بخواییم تا صبح شود؟ حسین به او گفت: برادر جان تصمیم با تو است، هر چه می خواهی بکن. و سپس یکدیگر را در آغوش گرفتند و دست در گردن هم، خوابیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله، از خواب بیدار شد و در جست وجوی حسن و حسین، به خانه‌ی فاطمه رفت اما آن‌ها جا نبودند. پیامبر چون آنها را نیافت، [در پیشگاه خدا] بر دو پای خود ایستاد و گفت: خدایا! سیدا و سرورا!! این دو فرزندانم را که با گرسنگی از خانه بیرون شده اند به تو می سپارم. پس از این دعا، نوری پیامبر صلی الله علیه و آله را در برگرفت که با آن، راه می پیمود تا به باع بنی التجار رسید و دید که آن دو، دست در گردن هم، در آن جا خوابیده اند و آسمان، طبقی از ابرهای متراکم بر سرshan گرفته است. باران، چنان تند می بارید [صفحه ۵۳] که کسی، هرگز نظیرش را ندیده بود اما خداوند متعال آن دو را از بارش باران در امان داشته بود و حتی یک قطره باران بر آن‌ها نباریده بود. مار بزرگی که پوستش دارای موهای پر پشت، چون خوش‌های خرمن بود، آن دو را در گرفته بود. آن مار بال داشت که با یکی حسن و با دیگری حسین را در بر گرفته بود. هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها افتاد، سرفه‌ای کرد و مار خود را کنار کشید، در حالی که چنین می گفت: بار پروردگارا!! تو و فرشتگانت را به گواهی می گیرم که من این دو فرزندان پیامبرت را

نگه داشتم تا صحیح و سالم به او باز دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله از وی پرسید: ای مار! تو کسیتی؟ پاسخ داد: من، پیک پریانم به سوی تو. پرسید: کدام پریان؟ گفت: پریان «نصیین» که گروهی از «بنی ملیح» اند. ما آیه ای از کتاب خدای عزوجل را فراموش کرده ایم به همین جهت، مرا به سوی تو فرستادند تا آن چه را که از کتاب خدا فراموش کرده ایم به ما بیآموزی، اما هنگامی که به این محل رسیدم، از ندا دهنده ای شنیدم که ندا در داد: ای مار! این دو، فرزندان رسول خدایند، آن ها را از آفت ها و بلاها، و حوادث شب و روز، نگهدار! من نیز از آن ها نگهداری کردم تا صحیح و سالم به تو سپردم. سپس مار آیه را فراگرفت و بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله، حسن را بر شانه‌ی راستش و حسین را بر شانه‌ی چپش نهاد و راه افتاد که در راه علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: پدر و مادرم به فدایت، یکی از فرزندانت را به من بده تا سبک گردی! پاسخ داد: برو که خدا سخت را شنید و مقامت را دانست. یکی دیگر از اصحاب نیز همان گفت و همان پاسخ را شنید. علی علیه السلام نیز به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! یکی از [صفحه ۵۴] بچه ها را به من بدھید تا بارتان را سبک ساخته باشم. پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به حسن کرد و

گفت: حسن جان! به شانه‌ی پدرت می‌روی؟ پاسخ داد: یا جدا، به خدا که شانه‌ی تو برای من از شانه‌ی پدرم دوست داشتنی تر است. سپس نگاهی به حسین کرد و گفت: حسین جان! به دوش پدرت می‌روی؟ وی نیز پاسخ داد، یا جدا، به خدا که من نیز همان گوییم که برادرم حسن گفت، به راستی که دوش تو برای من از دوش پدرم دوست داشتنی تر است. بالاخره پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را به خانه‌ی دخترش فاطمه آورد، فاطمه مقداری خرما را که برای آن‌ها ذخیره کرده بود، به جلوشان نهاد تا خوردند و سیر شدند و خوش حال گشتند پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو گفت: حال به پا خیزید و با یکدیگر کشتی گیرید! آن دو برخاستند که با یکدیگر کشتی گیرند. فاطمه که برای کاری از خانه بیرون شده بود وقتی برگشت شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: ای حسن! حسین را بگیر و زمین بزن! فاطمه علیه‌السلام [با تعجب] به پدر گفت: بابا! شگفتا! آیا یکی را بر دیگری می‌شورانی؟ آیا بزرگ‌تر را بر کوچک‌تر دلیر می‌سازی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخش داد: دخترم آیا نمی‌خواهی که من بگویم، ای حسن! حسین را بگیر و بیندازش در حالی که حبیب جبرئیل، همینک می‌گوید، ای حسین! حسن را بگیر و بر زمین بزن. [۵۷]. [صفحه ۵۵]

روزه گرفتن و ایثار در کودکی

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام في قوله عزوجل: «يوفون بالنذر» [۵۸] ، قال «مرض الحسن و الحسين عليهما السلام و هما صبيان صغيران، فعادهما رسول الله صلی الله علیه و آله و

معه رجالن، فقال أحدهما: يا أباالحسن! لو نذرت في إبنيك نذراً إن الله عفاهما. فقال: أصوم ثلاثة أيام شكرًا لله عزوجل و كذلك قالت فاطمه عليهالسلام وقال الصبيان: و نحن ايضا نصوم ثلاثة أيام و كذلك قالت جاريتهم فضه. فألبسهما الله عافيه فأصبحوا صياماً و ليس عندهم طعام. فانطلق على عليهالسلام الى جار له من اليهود، يقال له شمعون، يعالج الصوف. فقال: هل لك أن تعطيني جزء من صوف تغزلها لك إبنه محمد بثلاثة أصوص من شعير؟ قال: نعم، فأعطاه فجاء بالصوف و الشعير، و أخبر فاطمه عليهالسلام فقبلت و أطاعت، ثم عمدة فغزلت ثلث الصوف، ثم اخذت صاعاً من الشعير فطحنته و عجنته و خبزت منه خمسة أقراص، لكل واحد قرص. و صلى على عليهالسلام مع النبي صلى الله عليه و آله المغرب، ثم أتى منزله، فوضع الخوان و جلسوا خمستهم، فأول لقمه كسرها على عليهالسلام إذا مسكن قد وقف بالباب فقال: السلام عليكم يا أهل بيته محمد، أنا مسكن من مساكين المسلمين، أطعموني مما تأكلون اطعمكم الله على موائد الحنة. فوضع اللقمه من يده، ثم قال: فاطم ذات المجد و اليقين يا بنت خير الناس أجمعين أما ترين لبائس المسكين جاء إلى الباب له حنين يشكوا إلى الله و يستكين يشكوا إلينا جائنا حزين [صفحة ٥٦] كل امرئ بحسبه رهين من يفعل الخير يقف سمين موعده في جنه رهين حرمه الله على الضئين و صاحب البخل يقف حزين تهوى به النار إلى سجين شرابه الحميم و الغسلين فأقبلت فاطمه عليهالسلام تقول: أمرك سمع يابن عم و طاعه ما بي من لؤم و لا- رضاعهعذيت باللب و بالبراعه أرجوا إذا أشبعـت من مجاعهـأن الحقـالأخـيار و الجـمـاعـه و أدخل الجنـهـ فىـ شـفـاعـهـ

عمدت الى ما كان على الخوان فدفعته الى المسكين و باتوا جياعا و أصبحوا صياما لم يذوقوا إلا الماء القرابح. ثم عمدت الى الثالث الثاني من الصوف فغزلتة، ثم أخذت صاعا من العشير فطحنته و عجنته، و خبزت منه خمسه أقراص، لكل واحد قرص، و صلى على عليه السلام المغرب مع النبي صلى الله عليه و آله، ثم أتى منزله، فلما وضع الخوان بين يديه و جلسوا خمستهم فأول لقمه كسرها على عليه السلام إذا يتيم منيتامى المسكين، قد وقف بالباب فقال: السلام عليكم يا اهل بيته محمد، أنا يتيم من يتامى المسلمين أطعمونى مما تأكلون أطعمكم الله على موائد الجن. فوصح على عليه السلام اللقمه من يده ثم قال: فاطمة بنت السيد الكريم بنت نبى ليس بالزنيم قد جاءنا الله بذا اليتيم من يرحم اليوم هو الرحيم موعده في جنه النعيم حرمتها الله على اللثيم و صاحب البخل يقف ذميم تهوى به النار إلى الجحيم شرابها الصديد و الحيم [صفحة ٥٧] فأقبلت فاطمة عليها السلام و هي تقول: فسوف أعطيه و لا أبالي و أؤثر الله على عيالى أمسوا جياعا و هم أشبالى أصغرهم يقتل في القتال بكر بلا يقتل باعتيال لقاتله الويل و الوبال يهوى به النار إلى سفال كبوله زادت على الأكبال ثم عمدت فأعطيته جميع ما على الخوان و باتوا جياعا لم يذوقوا إلا الماء القرابح و أصبحوا صياما و عمدت فاطمة عليها السلام فغزلت الثالث الباقى من الصوف و طحنت الصاع الباقى و عجنته و خبزت منه خمسه أقراص، لكل واحد قرص و صل على عليه السلام المغرب مع النبي صلى الله عليه و آله ثم أتى، منزله من أسراء المشركين قد وقف بالباب، فقال: السلام عليكم يا اهل بيته محمد، تأسروننا و تشدوننا و لاتطعموننا!

فوضع على عليه السلام القمه من يده، ثم قال: فاطم يا بنت النبي احمد بنت النبي سيد مسود قد جاءك الأسير ليس يهتد مكبلا في غله مقيد يشكوا اليها الجوع قد تعدد من يطعم اليوم يجده في غد عند العلي الواحد الموحد ما يزع الزارع سوف يحصل فأعطي لا يجعليه ينكم فأقبلت فاطمه عليها السلام وهي تقول: لم يبق مما كان غير صاع قد دبرت كفى مع الذراع شبلائي والله هما جياع يا رب لا تركهما ضياع أبوهما للخوار ذواصطناع عبد الذراعين طويل الباع [صفحة ٥٨] وما على رأسى من قناع ألا عبا نسجتها بصاع وعمدوا الى ما كان على الخوان فأعطوه وباتوا جياعا واصبحوا مفطرين وليس عندهم شيء. قال شعيب في حديثه: وأقبل على بالحسن والحسين عليهما السلام نحو رسول الله صلى الله عليه وآله وهم يرتعشان كالفراغ من شده الجوع، فلما بصر بهم النبي صلى الله عليه وآله قال: يا أبا الحسن! شدما يسوءني ما أرى بكم، إنطلق إلى إبنتي فاطمة، فانطلقا إليها وهي في محابها، قد لصق بطنها بظهرها من شده الجوع وغارت عيناهما، فلما رأها رسول الله صلى الله عليه وآله ضمها إليه وقال: واغوثاه بالله، انتم منذ ثلاث فيما أرى! فهبط جبرائيل فقال: يا محمد! خذ ما هيأ الله لك في أهل بيتك. قال: و ما آخذ يا جبرائيل؟ قال: (هل أتي علل الانسان حين من الدهر) [٥٩] حتى إذا بلغ: [٦٠] (ان هذا كان لكم جزاء و كان سعيكم مشكورا). [٦١]. امام جعفر صادق عليه السلام در شأن نزول آیه ی: (یوفون بالنذر) [٦٢] به روایت از پدرش، امام محمد باقر عليه السلام، می فرماید، حسن و حسین که [در آن زمان] کودکان کوچکی

بودند، بیمار شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه دو مرد، به عیادتشان آمد. یکی از آن دو مرد علیه السلام گفت: با اباالحسن! ای کاش برای پسرانت نذری می کردی تا خدا شفایشان می داد. علی علیه السلام گفت: برای سپاس از خداوند متعال، سه روز روزه [صفحه ۵۹] می گیرم. فاطمه نیز چنین گفت و کودکان نیز گفتند: ما نیز سه روز، روزه می گیریم. کنیزشان فضه نیز همان را گفت. خدا به آن دو لباس عافیت پوشانید و آنان در حالی که غذایی نداشتند، روزه گرفتند. علی علیه السلام پیش همسایه‌ی خود، شمعون یهودی که پشم ریسی می کردی، رفت و به وی گفت: می خواهی پشم گوسفندی را که برای رسیدن آماده است، به دختر محمد بدھی تا آن را در ازای سه پیمانه جو برسید؟ گفت آری و داد. علی علیه السلام پشم و جو را پیش فاطمه علیهاالسلام آورد و ماجرا را به او گفت، فاطمه علیهاالسلام نیز پذیرفت و شروع کرد به رسیدن. پس از آن که یک سوم پشم را رسید، یک پیمانه از جو را برداشت و آرد کرد و خمیر ساخت و از آن پنج قرص نان - به تعداد خانواده - پخت. موقع مغرب، علی علیه السلام پس از آن که نماز را با پیامبر صلی الله علیه و آله خواند به خانه آمد. سفره گستردۀ شد و هر پنج تن به گرد آن نشستند. علی علیه السلام تا نخستین لقمه را گرفت، مسکینی بر در خانه ایستاد و گفت: ای خانواده‌ی محمد! درود بر شما! من درمانده‌ای از درماندگان مسلمانم، مرا از آن چه می خورید اطعام کنید، خدا شما را از سفره‌های بهشتی

اطعام کند. علی علیه السلام لقمه را از دست نهاد و رو به فاطمه کرد و گفت: - فاطمه! ای دارای مجده و یقین، ای دختر برترین مردم! - آیا این بی نوا و درمانده را نمی بینی که بر در خانه می نالد؟ - او به خدا روی آورده و می نالد، و از درد و گرسنگی خود، به ما شکوه می کند. - هر کس در گرو کاری است که می کند و هر که کار نیک کند بهرمند گردد. [صفحه ۶۰] - جایگاه چنین کسی در بهشت جاودان و سرسیز خواهد بود که خدا آن را بر بخیل حرام کرده است. - انسان بخیل در روز رستاخیز، اندوهناک خواهد ماند و آتش دوزخ وی را به کام خود خواهد کشید که شراب آن، آب جوشان و چرکاب خواهد بود. فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت: - پسر عمو! دستورت را شنیدم و از جان پذیرفتم که من خسیس و کنس، نیستم. - من شهد خردورزی و خبرگی را از کودکی چشیده ام و امید آن دارم که با سیرساختن گرسنه ای، به گروه نیکان پیوندم و با شفاعت آنان به بهشت روم و سپس آن چه را که در سفره بود برداشت و به مسکین داد. آن ها، آن شب را گرسنه سحر کردند و صبح، روزه گرفتند در حالی که جز آب خالص نچشیده بودند. روز بعد، فاطمه علیها السلام یک سوم دیگر از پشم را ریسید و سپس یک پیمانه از جو را آرد کرد و خمیر ساخت و از آن به تعداد خانواده، پنج قرص نان پخت. علی علیه السلام پس از آن نماز مغرب را با پیامبر صلی الله علیه و آله خواند، به خانه برگشت. سفره گستردۀ شد و همه‌ی

آن پنج تن به گرد آن جمع شدند. علی علیه السلام تا خواست اولین لقمه را بردارد، یتیمی بر در خانه‌ی ایستاد و گفت: درود بر شما ای خانواده‌ی محمد! من یتیمی مسلمان هستم، از آن چه می‌خورید مرا نیز بخورانید، خدا شما را از سفره‌های بهشتی بخوراند! علی علیه السلام لقمه‌ای را که در دست داشت به سفره نهاد و چنین گفت: - فاطمه! ای دختر مردی بزرگ و کریم! ای دخت پیامبری که فرمایه نیست. [صفحه ۶۱] - خدا، این یتیم را بر در ما فرستاده است و هر که امروز مهربانی کند، در روز رستاخیز مورد رحمت قرار خواهد گرفت. - و جایگاهش فردا در بهشت مملو از نعمت، خواهد بود که خدا آن را بر فرومایگان حرام کرده است. و هر که بخل ورز باشد، نکوهیده ماند و آتش دوزخ، وی را به کام خویش کشد، دوزخی که شرابش از آب جوشان و چرکاب تن دوزخیان خواهد بود. فاطمه علیها السلام نیز در پاسخ، چنین گفت: - آن (افطاری شب دوم) را به او (یتیم) می‌دهم و خدا را بر اهل و عیالم مقدم می‌دارم. - بگذار کودکانم شب را گرسنه به سر کنند که پسر کوچک در جنگ، کشته خواهد شد. - او را در کربلا، ناجوانمردانه خواهند کشت، وای بر قاتلان او با آن جرم سنگینشان! - آتش دوزخ، قاتل او را به درک اسفل خواهد کشید و زنجیرهای آویخته بر او، بیش از زنجیرهای همه‌ی دوزخیان خواهد بود. سپس هر چه را که در سفره بود، به یتیم داد و آن شب را نیز در حالی که جز آب نخورده بودند، سحر کردند و روز را با روزه آغاز کردند.

فاطمه علیه السلام ثلث آخر پشم را نیز ریسید و باقی ماندی جو را آرد ساخت و خمیر کرد و از آن به تعداد خانواده، پنج قرص نان پخت. علی علیه السلام روز سوم نیز، پس از آن که نماز مغرب را با پیامبر صلی الله علیه و آله خواند، به خانه اش آمد، سفره را پیش وی گستردند و هر پنج تن به گرد آن نشستند. اما تا علی علیه السلام خواست اولین لقمه را بردارد اسیری از مشرکان، بر در [صفحه ۶۲] خانه آمد و گفت: درود بر شما ای خانواده‌ی محمد! ما را اسیر می‌کنید، به بند می‌کشید و غذایی به ما نمی‌دهید! علی علیه السلام لقمه ای را که در دستش بود، به سفره نهاد و گفت: - فاطمه! ای دختر پیامبر پسندیده و ستوده، ای دخت پیامبر بزرگ و بزرگوار! - اسیری گمراه به تو روی آورده، در حالی که در زنجیر اسارت گرفتار است. - ژنده پوش و آشفته است و از گرسنگی به ما شکوه می‌کند، هر که امروز، اطعام کند فردا پاداش آن را خواهد یافت؛ - پیش خدایی که بزرگ و فرد و یکتا است. «هر کس آن درود عاقبت کار که کشت.» - پس به او غذا بده و او را دست خالی و امگذار! فاطمه علیه السلام نیز در پاسخ چنین سرود: - از آن چه بود جز پیمانه ای نمانده است، دست و بازوی من (در اثر آسیاب کردن) پینه بسته است. - به خدا کودکانم گرسنه اند، خدایا آن دو را به خود و امگذار که هلاک می‌شوند. - پدرشان، گرچه ستبر بازو و قوی پنجه است، گشاده دست و بسیار بخشندۀ است. - من بر سر خویش پوششی جز یک عبا ندارم

که آن را در برابر یک پیمانه جو، به دست آورده و باfte ام. آن شب هر چه در سفره داشتند، به اسیر بخشید و خود، شب را با گرسنگی سر کردند و صبح، چزی برای خوردن نداشتند. [صفحه ۶۳] راوی حدیث (شعیب) در ادامه می گوید: علی علیه السلام حسن و حسین را که از شدت گرسنگی، مانند جوجه می لرزیدند، به پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برد. هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها افتاد، رو به علی کرد و گفت: یا اباالحسن! شما را با این حال و روز دیدن مرا بسیار سخت است؛ پیش دخترم فاطمه بروید. به نزد فاطمه رفتند و او را در محراب عبادتش دیدند که از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده و چشمانش گود افتاده بود. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، در آغوشش کشید و گفت: پناه بر خدا! آیا شما سه روز است که چنین بوده اید؟ در این حال جبرئیل فرود آمد و گفت: یا محمد! بگیر آن چه را که خدا درباره‌ی خاندانت برای تو فروفرستاده است! ای جبرئیل! چه چزی را باید بگیرم؟ و جبرئیل خواند: (هل أتى على الإنسان حين من الدهر... تا رسید به آیه‌ی ان هذا كان لكم جزاء و كان سعيكم مشكورا). [۶۴].

امام حسین خود را معرفی می کند

شیخ صدقه به سند خود از خالد بن ربیعی نقل می کند که وی گفت: «امیرمؤمنان برای کاری به مکه وارد شد و بادیه نشینی را دید که به پرده‌های کعبه چنگ زده بود و در راز و نیاز با خدا، چنین می گفت: ای صاحب خانه! خانه، خانه‌ی

تو، و مهمان، مهمان توست و هر میزبانی از مهمانش به نوعی پذیرایی می کند و تو پذیرایی مرا امشب، آمرزش گناهانم قرار ده! امیر المؤمنین علیه السلام به همراهانش گفت: آیا سخن اعرابی را می شنوید؟ [صفحه ۶۴] گفتند: آری می شنویم، گفت: خدا کریم تراز آن است که میهمانش را نپذیرد. راوی در ادامه می گوید: «شب دوم، علی علیه السلام باز همان بادیه نشین را دید که به رکن کعبه چنگ زده و گوید: ای عزیزی که در عزت خویش عزیزی، در عزت، از تو عزیزتر، کسی نیست، تو را به عزت عزت، مرا چنان عزت بخشن که کسی آن را در ک نتواند کرد. به تو روی آورده و دست به دامن تو شده ام، تو را به حق محمد و آل محمد، مرا آن ده که جز تو کسی نتواند داد و از من، آن را بگردان که جز تو کس نتواند بگرداند! امیر المؤمنان به یارانش گفت: به خدا این به زبان سریانی، اسم اعظم است که حبیبم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن را به من یاد داده است. او بهشت را از خدا خواست که به وی داد و دوری از دوزخ را خواست که از وی دورش ساخت. شب سوم نیز علی علیه السلام او را دید که به رکن کعبه چنگ زده بود و چنین می گفت: ای آن که در جایی نگنجد و جایی از او خالی نباشد، این بادیه نشین را چهار هزار درهم روزی کن! امیر المؤمنان پیش رفت و به وی گفت: ای اعرابی! از پروردگارت پذیرایی خواستی پذیرایی ات کرد، بهشت خواستی داد و دوری از دوزخ خواستی، دورت ساخت با این همه امشب از او چهار هزار

درهم می طلبی؟! بادیه نشین گفت: تو کیستی؟ گفت: من علی، پسر ابوطالب، هستم. بادیه نشین گفت: به خدا که خواست و مراد من توبی و من نیاز خود، از تو خواهم خواست. پرسید: ای اعرابی بگو بیینم چه می خواهی؟ گفت: هزار درهم برای مهریه، هزار درهم برای پرداخت قرض، هزار درهم برای خرید خانه و هزار درهم برای این که زندگی کنم. علی علیه السلام گفت: ای بادیه نشین به [صفحه ۶۵] انصاف خواستی. وقتی که از مکه رفتم، در مدینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلسله ام بیا! بادیه نشین، پس از آن که یک هفته در مکه ماند، در جست و جوی امیرمؤمنان به شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و شفافت و در آن جا ندا در داد: چه کسی مرا به خانه‌ی امیرمؤمنان علی علیه السلام راه می نماید؟ از میان کودکان، حسین بن علی علیه السلام هستم. بادیه نشین گفت: پدرت کیست؟ گفت: امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب. پرسید: مادرت کیست؟ گفت: بزرگ بانوی بانوان جهان، فاطمه زهرا. پرسید: پدر بزرگت چه کسی است؟ گفت: رسول خدا، محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله. پرسید: مادرت بزرگت کیست؟ گفت: خدیجه، دختر خویلد. پرسید: برادرت کیست؟ گفت، ابومحمد، حسن بن علی. گفت: راستی که جهان را با هر دو جانبش دارایی، به پیش امیرمؤمنان برو و به او بگو، همان بادیه نشینی که در مکه ضمانتش کردی، بر در خانه است. حسین بن علی علیه السلام وارد شد و گفت: باباجان! بادیه نشینی بر در است و می پندارد که در مکه ضمانت شده است. علی علیه السلام رو به فاطمه کرد و گفت: آیا در خانه چیزی هست که اعرابی بخورد؟ گفت: نه. امیرمؤمنان

لباس پوشید و از خانه خارج شد و گفت: ابو عبدالله سلمان فارسی را که آمد امیر مؤمنان گفت: یا ابا عبدالله [۶۵] ! باغی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم کاشته بود، به خریداران عرضه کن! سلمان به بازار رفت و باغ را به دوازده درهم فروخت و بهای آن را به نزد علی علیه السلام آورد و بادیه نشین را نیز حاضر ساخت. علی علیه السلام افرون بر [صفحه ۶۶] چهار هزار درهم، چهل درهم نیز بر او اتفاق کرد. این خبر به درماندگان و گدایان مدینه رسید و آن ها در کنار علی، گرد آمدند، مردمی از انصار به سوی فاطمه علیها السلام رفت و او را از ماجراه باخبر ساخت، فاطمه علیها السلام وی را دعا کرد و گفت: خدا تو را برای این کار پاداش، دهد! علی علیه السلام نشست و درهم ها را پیش پایش به زمین ریخت تا این که یارانش به دور او گرد آمدند و او درهم ها را مشت برداشت و به هر مردمی مشتی داد تا این که تمام شد و درهمی نیز نماند. هنگامی که به خانه آمد فاطمه علیه السلام به او گفت: پسر عموم! باغی را که پدرم برایت کاشته بود فروختی؟ گفت: آری به برتر از آن در دنیا و آخرت فروختم، پرسید: قیمتش کو؟ گفت: پیش از آن که از من خواهش کنند، به چشمان خواهشگری بخشیدم که شرم آمد با ذلت خواستن و تمنا، تحقیر شوند. فاطمه علیه السلام گفت: من گرسنه ام، کودکانم گرسنه اند و تردیدی ندارم که تو نیز مانند ما در گرسنگی به سر می بری، با این حال، آیا درهمی نیز از آن به ما نماند؟! این گفت و گوشه‌ی لباس علی

علیه السلام را گرفت. علی علیه السلام گفت: یا فاطمه رهایم کن! گفت: نه به خدا، رها نمی کنم تا پدرم میان من و تو، حکم کند. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت، یا محمد! خدا تو را درود می فرستد و می فرماید: به علی سلام مرا برسان و به فاطمه نیز بگو: «تو را نمی رسد که، دست فرا دست علی علیه السلام زنی و اعتراض را بر دامنش دست آویزی. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به متزل علی علیه السلام آمد، دید فاطمه علیه السلام، علی را چسیده است، به او فرمود: دخترم چرا علی را گرفته ای؟ گفت: [صفحه ۶۷] پدر جان باغی را که تو برایش غرس نموده بودی، به دوازده درهم فروخته، اما حتی یک درهم برای خودمان باقی نگذاشته تا با آن غذایی بخریم. پیامبر فرمود: عزیزم! جبرئیل از پروردگارم به من سلام رساند و گفت، به علی از پروردگارش سلام برسانم و مرا فرمود که به تو بگویم، تو نباید بر دستان علی بزنی و بر لباسش درآویزی! فاطمه علیه السلام گفت: من از خدا آمرزش می خواهم و دیگر چنین نخواهم کرد. فاطمه علیه السلام گوید: پدر و شوهرم، علی از خانه خارج شده هر یک به سویی رفتند، چیزی نگذشت که پدرم با هفت درهم سیاه هجری باز آمد و گفت: فاطمه! پسر عمومیم کو؟ گفتمش: از خانه خارج شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: این درهم ها را بگیر، وقتی که پسر عمومیم آمد، بگو با آن ها برای شما غذایی بخرد. اندکی گذشته بود که علی علیه السلام آمد و گفت، پسر عمومیم بازگشته بود، من بوی پاک او

را در این جا می یابم!فاطمه گفت: آری، به من نیز مبلغی داد تا با آن برایمان غذایی بخری.علی علیه السلام گفت: بدہ به من! فاطمه، هفت درهم سیاه هجری را به او داد. علی علیه السلام گفت: بسم الله، سپاس بسیار و خالص، خدا را برازنده است و این، از روزی خدا عزوجل است. سپس گفت: حسن جان! با من بیا! به بازار آمدند و در آن جا مردی را دیدند که ایستاده بود و می گفت: کیست که به دارای بی نیاز و وفادار (خدا) قرضی دهد؟ علی علیه السلام گفت: پسرم، این [صفحه ۶۸] درهم ها را به او بدهم؟ حسن گفت: آری، به خدا، پدر جان. علی علیه السلام درهم ها را به وی داد و حسن پرسید: بابا جان همه ی درهم ها را به وی دادی؟ گفت: آری پسرم، آن که اندک را دهد، به دادن بسیار نیز توانا است. راوی گوید: علی علیه السلام پس از آن، به خانه مردی می رفت تا از وی پولی قرض کند، او در راه، بادیه نشینی را دید که ماده شتری به همراه داشت و به او گفت: یا علی این ماده شتر را از من بخر! گفت: پوش را ندارم. گفت: مهلت می دهم تا پرداخت کنی. پرسید: ای بادیه نشین به چند؟ گفت: به صد درهم. علی علیه السلام رو به حسن، گفت: حسن جان! شتر را بگیر و او گرفت. علی علیه السلام به راه افتاد و به بادیه نشینی دیگر برخورد کرد همشکل بادیه نشین پیشین بود اما لباسی دیگر گونه پوشیده بود. گفت: یا علی! شتر را می فروشی؟ علی علیه السلام گفت: می خواهی با آن چه کنی؟ در نخستین جهادی که پسر عمومیت را پیش آید، با آن

جهاد می روم. علی علیه السلام گفت: اگر بپذیری، این شتر، به رایگان از آن تو باشد. گفت، بهای آن را دارم و آن را به بھایش می خرم. تو آن را به چه قیمتی خریده ای؟ گفت: صد درهم. بادیه نشین گفت: من آن را صد و هفتاد درهم از تو می خرم. علی علیه السلام به حسن گفت: صد و هفتاد درهم را بگیر و شتر را به وی ده، صد درهم آن برای آن بادیه نشین که شتر را از وی خریدیم و هفتاد درهم نیز برای ما، تا با آن چیزی بخریم. حسن درهم ها را گرفت و شتر را به بادیه نشین داد. علی علیه السلام گوید: به راه افتادم تا آن بادیه نشینی را که شتر را از وی خریده [صفحه ۶۹] بودم، پیدا کنم و پولش را بپردازم. در میان راه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، در جایی نشسته بود که او را پیش از آن در آن جا ندیده بودم و پس از آن نیز ندیدم. او که در میان راه اصلی، نشسته بود، تا مرا دید تبسم کرد و خندید تا آن جا که دندان های آسیابش نمایان شد. علی علیه السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله را چنان دید به وی گفت: رویت خندان باد و خوش خبر باشی! پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: یا اباالحسن! تو در پی همان بادیه نشینی هستی که شتر را به تو فروخت، تا بهای آن را به وی بپردازی؟ گف: آری، پدر و مادرم فدایت باد! گفت: یا اباالحسن! آن که شتر را به تو فروخت، جبرئیل و آن که آن را از تو خرید، میکائیل بود. شتر از

ماده شتران بهشت است و در هم ها از جانب پرودگار جهانیان - عزو جل - آن ها را در راه خیر انفاق کن و از تنگدستی نترس ! [٦٦].

مصباح هدایت و سفینه نجات

عن محمد بن علی بن موسی، عن أبيه علی بن موسی، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علی، عن أبيه علی بن الحسین، عن أبيه الحسین بن علی بن أبي طالب علیه السلام قال: دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و عنده ابی بن کعب. فقال لی رسول الله صلی الله علیه و آله: مرحبا بك يا ابا عبدالله، يا زین السماوات و الأرض. قال له أبي: و کیف یکون يا رسول الله صلی الله علیه و آله زین السماوات و الأرض أحد [صفحه ٧٠] غيرك؟ قال: يا ابی، والذی بعثنی بالحق نیا، أن الحسین بن علی فی السماء اکبر منه فی الأرض، و إنہ لمکتوب عن یمین عرض الله عزو جل: مصباح هدی، و سفینه نجاه، و إمام خیر، و یمن [٦٧] ، و عز، و فخر، و بحر علم، و ذخر [فلم لا یکون كذلك؟] [٦٨] و أن الله عزو جل ركب فی صلبه نطفه طیبه مبارکه زکیه [خلقت من قبل أن یکون مخلوق فی الأرحام أو یجری ماء فی الأصلاب أو یکون لیل و نهار]. [٦٩] و لقد لقى دعوات ما یدعوا بهن مخلوق إلا حشره الله عزو جل معه و كان شفیعه فی آخرته، و فرج الله عنه کربه، و قضى بها دینه، و یسر أمره، و أوضاع سبیله، و قواه علی عدوه، و لم یهتك ستراه. فقال له ابی بن کعب: و ما هذا الدعوات يا رسول الله؟ قال: تقول إذا فرغت من

صلاتك و أنت قاعد: اللهم إني أسألك بكلماتك، و معاقد عرشك، و سكان سماواتك و أرضك، و أنبيائك و رسلك، أنت تستجيب لى، فقد رهقنى من أمري عسرا، فأسئلتك أنت تصلى على محمد و آل محمد، و أن يجعل لى من أمري يسرا. فان الله عزوجل يسهل أمرك، و يشرح صدرك، و يلقنك شهاده أن لا اله إلا الله عند خروج نفسك. فقال له ابى: يا رسول الله فما هذه النطفه التي في صلب حبيبي الحسين؟ [صفحة ٧١] قال: مثل هذه النطفه كمثل القمر، و هي نطفه تبيين و بيان، يكون من اتبعه رشيدا و من ضل عنه هويا [غوياء]. فقال: فما اسمه و ما دعاؤه؟ قال: اسمه على و دعاؤه: يا دائم يا ديموم، يا حى يا قيوم، يا كاشف الغم، يا فارج الهم، يا باعث الرسل، يا صادق الوعد. من دعا بهذا الدعاء حشره الله عزوجل مع على بن الحسين و كان قائده الى الجنه.... [٧٠]. امام جواد عليه السلام از پدرش امام رضا عليه السلام و او از پدرش موسى بن جعفر عليه السلام، و او از پدرش امام صادق عليه السلام، و او از پدرش امام باقر عليه السلام، و او از پدرش امام سجاد عليه السلام، و او از پدرش امام حسین عليه السلام نقل می کند که آن حضرت گفت: «ابی بن کعب پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که من وارد شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: آفرین بر تو یا ابا عبدالله! ای زینت آسمان ها و زمین! ابی بن کعب به او گفت: یا رسول الله! چگونه جز تو، زینت آسمان ها و زمین، تواند بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای ابی! سوگند به آن که

مرا به حق پیامبری برانگیخته، به راستی که حسین بن علی، در آسمان بزرگ تراز آن که در زمین شناخته می‌شود. هر آینه بر سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته شده است: حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات، پیشوای نیکی و برکت و عزت و افتخار، و دریای دانش و گنجی است که برای آینده اندوخته شده است. چرا چنین نباشد که خدای [صفحه ۷۲] عزیز و جلیل، در پشت او، نسل پاک و پاکیزه و با برکتی را قرار داده است که پیش از آن که آفریده ای در رحم های زنان و پشت مردان بوده باشد، یا شب و روزی آفریده شده باشد؛ این نسل آفریده شده بود. به او (امام حسین علیه السلام)، دعاهايی الهام شده است که هرگز آفریده ای، خدا را با آن ها نخواند، مگر این که خدای عزوجل وی را با او محشور سازد و در سرای دیگر شفیعیش باشد و خدا گره از کارش بگشاید و اندوهش برطرف سازد، قرضش را ادا نماید، مشکلش را آسان گرداند، راهش را هویدا سازد، او را بر خصمش، نیرو دهد و پرده اش را ندرد.ابی بن کعب گفت: یا رسول الله! این دعاها که گفتی چیست؟پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آن گاه که از نمازت در آمده ای و نشسته ای، می گویی: بار پروردگار!! تو را به کلمه های خودت، به پایه ها و استوانه های تخت قدرت، به ساکنان آسمان ها و زمینت، به پیامبران و فرستادگانت می خوانم و از تو می خواهم، خواسته‌ی مرا برآوری که دشواری کارم، مرا به سختی گرفتار ساخته است، پس از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و کار مرا آسان

گردانی. پس از آن این دعا را خواندی، خداوند متعال، مشکلت را آسان می سازد و سینه ات را گشاده می دارد و هنگام درآمدن روح از بدن، شهادت به لا اله الا الله را، به تو تلقین می کند. ابی بن کعب گفت: یا رسول الله! آن نسلی که در پشت حبیم حسین است، کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: این نسل، به ماه ماند که نسل نوربخش و روشنگر است. هر که از آن پیروی کند به رشد و کمال می رسد و هر که از آن دور افتاد گمراه و [صفحه ۷۳] سرگردان می گردد. ابی پرسید: اسمش چیست و دعایش کدام است؟ فرمود: نامش علی و دعایش چنین است: ای پایدار، ای همیشه پاینده، ای زنده‌ی جاوید و ابدی، ای دردسرز، ای غم‌گشا، ای برانگیزندۀ رسولان و ای راست و عده! هر کس خدا را با این دعا بخواند، خدا او را با علی بن حسین محسور سازد و وی را به سوی بهشت راه نماید...». [۷۱]

امام حسن و حسین از زبان رسول خدا

۱ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الولد ریحانه و ریحاناتی الحسن و الحسین. [۷۲]. - رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «حسن و حسین، سرور جوانان بهشتند و پدرشان از آن‌ها برتر است». ۳ - عن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: أنا سید النبین و علی بن ابی طالب سید الوصیین و الحسن و الحسین سید اشباب [صفحه ۷۴] أهل الجنۃ و الائمه بعدهما سادات المتقین، ولینا ولی الله وعدونا عدو الله، و طاعتني طاعه الله و معصيني معصيه الله عزوجل. [۷۳] - از امام حسن علیه السلام نقل است که گفت: شنیدم

که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: «من سرآمد انبیايم، علی بن ابی طالب سرو او صیا، حسن و حسین، سرور جوانان جنتند و پیشوایان پس از آن دو، سروان پارسایانند. دوست ما، دوست خدا و خصم ما، خصم خدا و نافرمانی ما، نافرمانی خدا است.»^۴ - عن الحسن بن زیاد العطار، قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام قول رسول الله: فاطمه سیده نساء أهل الجنة. أسيده نساء عالمها؟ قال: ذلك مريم، و فاطمه سیده نساء أهل الجنة من الأولين والآخرين. فقلت، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة؟ قال: هما والله سیدا شباب أهل الجنة من الاولین والآخرين. [۷۴] - حسن بن زیاد عطار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که گفت: «فاطمه» سرآمد بانوان بهشتی است. «پرسیدم: آیا فاطمه، تنها سرآمد زنان هم عصر خویش است؟ گفت: مريم، چنان است؛ فاطمه سرآمد بانوان بهشتی از اولین تا آخرین است. [صفحه ۷۵] گفتم: این سخن رسول خدا که گفت: حسن و حسین، سرور جوانان جنتند؛ چطور؟ گفت: به خدا که آن دو سرور جوانان جنت از اولین تا آخرینند.»^۵ - عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: أخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بید الحسن و الحسین علیهمالسلام فقال: من أحب هذين و أباهما و أمهما، كان معى في درجتى يوم القيامه. [۷۵]. - حضرت علی علیه السلام گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست حسن و حسین علیهمالسلام را گرفته بود، گفت: هر کس این دو، و پدر و مادرشان را دوست دارد، روز رستاخیز، همراه من و

در بلندای مرتبه‌ی من قرار خواهد گرفت.»^۶ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله أذا کان یوم القيامه زین عرش رب العالمين بكل زینه، ثم یؤتى بمنبرین من نور طولهما مائه میل، فيوضع أحدهما عن یمین العرش و الآخر عن یسار العرش، ثم یؤتى بالحسن و الحسين عليهما السلام فيقوم الحسن على أحدهما الحسين على الآخر، یزین الرب تبارک و تعالی بهما عرشه كما یزین المرأة قرطاها. [۷۶] - رسول خدا گفت: «زمانی که روز رستاخیز فارسد، عرش پروردگار جهانیان را با هر زینتی آذین بندند، سپس دو منبر از نور، هر یک به طول صد میل می آورند. یکی بر سمت راست عرش و دیگری بر سمت چپ عرش نهاده می شود. سپس حسن و حسین عليهما السلام را حاضر می سازند. حسن بر روی یکی از آن دو منبر و حسین بر روی دیگری می ایستد. خداوند تبارک و تعالی عرش خویش [صفحه ۷۶] را با آنها، زینت می دهد، چنان که زن، خود را، با گوشواره خویش.»^۷ - عن ابن عباس: قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات یوم و عنده علی و فاطمه و الحسن و الحسين، فقال: اللهم إنك تعلم أن هؤلاء أهل بيتي وأكرم الناس على فأحبب من أحبهم وأبغض من أبغضهم و وال من والهم و عاد من عاداهم، وأعن من أعانهم، واجعلهم مطهرين من كل رجس، معصومين من كل ذنب، وأيدهم بروح القدس....ثم التفت الى علی عليه السلام فقال: يا علی! إن فاطمه بضعه منی، و هی نور عینی و ثمره فؤادی، یسوئنی مساهها و یسرنی ما سرها و أنها اول من یلحقنی من أهل

بیتی فأحسن إليها بعدي، و أما الحسن و الحسين فهما ابني و ريحاناتي و هما سيدا شباب أهل الجنه، فليكرما عليك كسمعك وبصرك.... [٧٧] .- از ابن عباس نقل است که روزی رسول خدا صلی الله عليه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین نشسته بودند. پیامبر گفت: با پروردگارا! تو می دانی که اینان، اهل بیت من و گرامی ترین مردم برای منند، دوستداران آنان را، دوست بدار، و دشمنان آن ها را دشمن بدار، و یار آنان را، یار خصم آنان را، خصم باش، و یاری کنند گان آنان را، یاری کن. آنان را از هر ناپاکی، پاک ساز، و از هر گناهی و خطایی، مصون دار، و یا روح قدسی، تأییدشان کن! پیامبر صلی الله علیه و آله، سپس رو به علی علیه السلام کرد و گفت: یا علی! فاطمه، پاره‌ی تنم، نور چشمم و میوه‌ی دلم است، هر چه که او را بد آید، بدم آید و هر چه او را شاد سازد مرا نیز شاد می سازد، او نخستین کس از اهل بیتم است که بر من می پیوندد، پس از من، [صفحه ٧٧] به او نیکی کن. حسن و حسین، دو پسر و دو دسته گل سرسبز و خوشبوی منند، آن دو، سرور جوانان جنتند، بایسته است که آن دو برای تو چون گوش و چشمت، گرامی باشند.... [٧٨] . [صفحه ٨٥]

الاخبار آسمانی و پیش گویی از شهادت امام حسین علیه السلام

پیش گویی هایی پیامبر

١ - عن ابن عباس: قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات يوم اذا إقبل الحسن علیه السلام فلما رآه بكى، قم قال: إلى يا بنى، فما زال يدnye حتى أجلسه على فخذه المينى، ثم اقبل

الحسين عليه السلام فلما رآه بكى، ثم قال: إلى يا بني، فما زال يدنه حتى اجلسه على فخذه اليسرى، ثم أقبلت فاطمه عليه السلام فلما رآها بكى، ثم قال: إلى يا بنيه، فأجلسها بين يديه، ثم أقبل أمير المؤمنين عليه السلام فلما رآه بكى، ثم قال: إلى يا أخي، فما زال يدنه حتى أجلسه إلى جنبه الأيمن، فقال له أصحابه: يا رسول الله! ما ترى واحداً من هؤلاء إلا بكى، أو ما فيهم من تسر برؤيته! فقال صلي الله عليه و آله: والذى بعثنى بالنبوة، و اصطفانى على جميع البريه انى و ايامهم لأكرم الخلق على الله عزوجل، و ما على وجه الأرض نسمه أحبابى منهم. اما على بن أبي طالب أخي و شقيقى، و صاحب الأمر بعدى، و صاحب لوائى فى الدنيا و الآخرة، و صاحب حوضى و شفاعتى، و هو مولى كل مسلم، و أمم كل مؤمن، فى الدنيا و الآخرة، و صاحب حوضى و شفاعتى، و هو مولى كل مسلم، و إمام كل مؤمن، و قائد كل تقى، و هو وصيى و خليفتى على أهلى و امتى فى حياتى و بعد مماتى، محبه محبى و مبغضى و بولايته صارت أمتى مرحومه و بعد اوتة صارت [صفحة ٨٦] المخالفه له منها ملعونه و انى بكيت حين أقبل لأنى ذكرت غدر الأمة به بعدى حتى انه ليزال عن مقعدي، و قد جعله الله بعدى، ثم لايزال الأمر به حتى يضرب على قرنه ضربه تخضب منها لحيته فى افضل الشهور، (شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن هدى للناس و بینات من الهدى و الفرقان) [٧٩]. و اما ابنتى فاطمه فانها سيدة نساء العالمين من الاولين و الاخرين، و هي بضعه

منى و هى نور عينى، و هى ثمره فؤادى، و هى روحى التى بين جنبي، و هى الحواء الانسية، متى قامت فى محرابها بين يدى ربها حبل جلاله زهر نورها لملائكة السماء كما يزهر نور الكواكب لأهل الأرض، و يقول الله عزوجل لملائكته: يا ملائكتى! أنظروا إلى أمتى فاطمه سيده امائى، قائمه بين يدى ترعد فرائصها من خيفتى، و قد اقبلت بقلبها على عبادتى، أشهدكم أنى قد امنت شيعتها من النار. و انى لما رأيتها ذكرت ما يصنع بها بعدي، كأنى بها و قد دخل الذل بيتهما و انتكست حرمتها، و غصبـتـ حقـهاـ و منعتـ اـرـثـهاـ، و كسرـ [ـاتـ]ـ جـنـبـهاـ و أـسـقـطـتـ جـنـيـنـهاـ، و هـىـ تـنـادـىـ:ـ يـاـ مـحـمـدـاـهـ فـلاـ تـجـاـبـ وـ تـسـتـغـيـثـ فـلاـ تـفـاثـ،ـ فـلاـ تـزالـ بـعـدـىـ مـحـزـونـهـ مـكـرـوبـهـ باـكـيهـ،ـ تـنـذـكـرـ اـنـقـطـاعـ الـوـحـىـ عنـ بـيـنـهـاـ مـرـهـ،ـ وـ تـنـذـكـرـ فـرـاقـىـ أـخـرىـ،ـ وـ تـسـتـوـحـشـ اـذـ جـنـهـاـ اللـيلـ لـفـقـدـ صـوـتـىـ الـذـىـ كـانـتـ تـسـتـمـعـ اـذـ تـهـجـدـتـ بـالـقـرـآنـ،ـ ثـمـ تـرـىـ نـفـسـهـاـ ذـلـيـلـهـ بـعـدـ أـنـ كـانـتـ فـيـ اـيـامـ أـبـيـهـاـ عـزـيزـهـ،ـ فـعـنـدـ ذـلـكـ يـوـنـسـهـاـ اللـهـ تـعـالـىـ ذـكـرـهـ بـالـمـلـائـكـهـ،ـ فـنـادـتـهـاـ بـمـاـنـادـتـ بـهـ مـرـيمـ بـنـتـ عـمـرـانـ،ـ فـتـقـولـ:ـ يـاـ فـاطـمـهـ (ـاـنـ اللـهـ اـصـطـفـاـكـ وـ طـهـرـكـ وـ اـصـطـفـاـكـ عـلـىـ نـسـاءـ الـعـالـمـيـنـ)ـ [ـ8ـ0ـ]ـ يـاـ فـاطـمـهـ (ـاـقـنـتـىـ)ـ [ـصـفـحـهـ 87ـ]ـ لـرـبـكـ وـ اـسـجـدـىـ وـارـكـعـىـ معـ الرـاكـعـينـ).ـ [ـ8ـ1ـ].ـ ثـمـ يـيـتـدـىـ بـهـاـ الـوـجـعـ فـتـمـرـضـ،ـ فـيـعـثـ اللـهـ عـزـوجـلـ الـلـهـاـ مـرـيمـ بـنـتـ عـمـرـانـ،ـ تـمـرـضـهـاـ وـ تـوـنـسـهـاـ فـيـ عـلـتـهـاـ،ـ فـتـقـولـ عـنـدـ ذـلـكـ:ـ يـاـ رـبـ،ـ اـنـىـ قـدـ سـئـمـتـ الـحـيـاـهـ وـ تـبـرـمـتـ بـأـهـلـ الدـنـيـاـ،ـ فـأـلـحـقـنـىـ بـأـبـىـ،ـ فـيـلـحـقـهـاـ اللـهـ عـزـوجـلـ بـىـ،ـ فـتـكـونـ اـوـلـ منـ يـلـحـقـنـىـ مـنـ اـهـلـ بـيـتـىـ،ـ فـتـقـدـمـ عـلـىـ مـحـزـونـهـ مـكـرـوبـهـ

مغمومه مغصوبه مقتوله، فأقول عند ذلك: اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها، وأذل من أذلها و خلد نارك من ضرب
جنبها حتى ألت و لدها، فتقول الملائكة عند ذلك: آمين. و أما الحسن فانه ابني و ولدى، وبضعه مني و قره عيني و ضياء قلبي
و ثمره فؤادي و هو سيد شباب أهل الجنه و حجه الله على الأئمه، أمره آمرى و قوله قولى، من بتعه فانه مني و من عصاه فليس
مني، وإنى لاما نظرت اليه تذكرت ما يجري عليه من الذل بعدي، فلا يزال الأمر به حتى يقتل بالسم ظلما وعدوانا، فعند ذلك
تبكي الملائكة و السبع الشداد لموته و يبكيه كل شىء حتى الطير فى جو السماء و الحيتان فى جوف الماء فمن بكاه فمن بكاه
لم تعم عينه يوم تعمى العيون و من حزن عليه لم يحزن قلبه يوم تحزن القلوب، و من زاره فى بقیعه ثبت قدمه على الصراط يوم
نزل فيه الأقدام. و أما الحسين فانه مني و هو ابني و ولدى، و خير الخلق بعد أخيه و هو امام المسلمين و مولى المؤمنين و خليفه
رب العالمين و غياث المستغيثين و كهف المستجيرين و حجه الله على خلقه اجمعين و هو سيد شباب أهل الجنه و باب نجاه
الأئمه أمره امرى و طاعته طاعتي من تبعه فانه مني و من عصاه فليس مني و انى لما [صفحة ٨٨] رأيته تذكرت ما تذكرت
كأنى به و قد استجار بحرمى و قبرى فلا يجار، فأخصمه فى منامه الى صدرى و آمره بالرحلة عن دار هجرتني و أبشره بالشهاده،
فيرتحل عنها الى أرض مقتله و موضع مصرعه أرض

کرب و بلاء و قتل و فناء. تنصره عصابه من المسلمين، اولئك من ساده شهداء أمتي يوم القيامه، كأنى أنظر اليه وقد رمى بسهم فخر عن فرسه صريعا، ثم يذبح كما يذبح البکش مظلوما. ثم بكى رسول الله صلى الله عليه و آله و بكى من حوله و ارتفعت أصواتهم بالضجيج، ثم قام صلى الله عليه و آله و هو يقول: اللهم انی أشكوا اليك ما يلقى أهل بيته بعدى، ثم دخل منزله. [۸۲]

از ابن عباس نقل شده است که «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که حسن علیه السلام، به نزدش آمد. وقتی که پیامبر او را دید، گریست. سپس گفت: پسرم بیا به پیشم و او را به خود نزدیک ساخت و بر زانوی راستش نشاند. پس از آن حسین علیه السلام پیش آمد و با دیدن او نیز گریست و گفت: پسرم بیا به پیشم و او را نیز به خود نزدیک ساخت و بر روی زانوی چیش نشاند. سپس فاطمه علیها السلام آمد و او را نیز تا دید، گریست و گفت: دخترم بیا به پیشم و او را پیش روی خود نشاند. سپس امیر مؤمنان آمد و با دیدن او نیز به گریه افتاد و گفت: برادرم پیش بیا، و او را در سمت راست خود نشاند. اصحاب گفتند: یا رسول الله، هر یک از آنان را که دیدی، گریستی، آیا در میان آن ها کسی نبود که تو را شاد سازد؟! گفت: سوگند به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت و بر همه‌ی مردمان برگزید، من و آنان، خدا را گرامی ترین آفرید گانیم و برای من، کسی دوست داستنی تراز [صفحه ۸۹ آنان،

بر روی زمین نیست. علی بن ابی طالب، برادرم، همسانم و پس از من کاردارم است، او در دنیا و آخرت، پرچمدار و در قیامت، اختیاردار حوض من و شفاعت من است. او مولای هر مسلمان، پیشوای هر مؤمن و پیشوای هر پارسا است. او هم در حال حیات و هم پس از مرگم، وصی و جانشین من بر امتم است. دوستدار او، دوست من و خصمی او، خصم من است. امت من با ولایت او، لائق رحمت، و مخالفانش، با عداوت او، در خور لعنت می‌گردند. گریه‌ی من هنگام دیدن او از آن بود که یاد آوردم پی از من، مسلمانان به او خیانت می‌کنند تا آن جا که او را از جایگاه من برکنار می‌نهند در صورتی که خدا آن را پس از من، ویژه‌ی وی ساخته است. برخورد مسلمانان با او همواره چنین خواهد بود تا ضربتی بر سرش زنند که محاسنش، از خون آن رنگین شود و این کار در بهترین ماه، یعنی ماه رمضان باشد، که قرآن، برای هدایت مردم با دلیل‌های روشنگر، راهگشا و کارآمدش در آن ماه نازل شده است. و اما دخترم، فاطمه، سرآمد تمام بانوان جهان، از ازل تا ابد، است. او پاره‌ای از جان من، نور چشم من، میوه‌ی دلم، و روح و روانی است که در جانم جاری است. او فرشته‌ی انسان نمایی است که هرگاه در محراب عبادتش و در پیشگاه پروردگار- جل جلاله - می‌ایستد، نورش بر فرشتگان آسمان چنان می‌درخشد که ستارگان بر اهل زمین. و خدای - عزوجل - فرشتگانش را می‌گوید: ای فرشتگان من! بهترین بندگانم، فاطمه را بینید! در پیشگاه من

ایستاده، با جان و دلش به عبادت من، روی آورده و تمام استخوان های وجودش از بیم من می لرزد. شما را گواه می گیرم که پیروان او را از آتش دوزخ در امام خواهم داشت. و من (پیامبر صلی الله علیه و آله) هنگامی که او را دیدم، یادم افتاد که پس از من، با او چه [صفحه ۹۰] خواهند کرد، گویی او را می بینم که شوکت و عزت از خانه اش رخت بسته، حرمتش شکسته، حقش غصب شده، ارثش پایمال گشته، پهلویش شکسته و جنیشن، سقط شده است و او فریاد بر می آورد: یا محمداه! و کسی پاسخ نمی دهد؛ استمداد می کند و کسی به دادش نمی رسد. او پس از من همواره غمگین و اندوهناک و گریان خواهد بود، و گاه از این که وحی از خانه اش بریده شد و گاهی از دوری من، یاد می کند و می گرید. زمانی که سیاهی شب، رخ می نماید و حشت می کند چرا که دیگر صدای مرا که هنگام شب زنده داریم با قرآن می شنید، در نمی یابد. او در روزگار پدرش، گرامی بود، اینک شوکت خود را از دست رفته می یابد. آن وقت است که خداوند متعال، او را به واسطه‌ی فرشتگان، با یاد خودش مأنوس می سازد و فرشتگان با همان ندایی که پیش تر مریم، دختر عمران را خوانند، ندایش می دهند: ای فاطمه! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر همه‌ی زنان جهان برتری داده است. [۸۳] ای فاطمه! برای پروردگارت کرنش کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان، رکوع نما! [۸۴] پس از آن رنجوری او آغذار می شود و در بستر بیماری می افتد. تا این که خدای - عزوجل -

مریم، دختر عمران را می فرستد تا در بیماریش همدم وی باشد و از او پرستاری کند، آن گاه است که خدا را گوید: بار پروردگار! من از زندگی خسته و از اهل دنیا ملولم، مرا به پدرم ملحق ساز. خدای - عزوجل - نیز، او را به من ملحق می سازد و او از اهل بیتم نخستین کسی می شود که به من می پیوندد. او غمگین و رنجور و اندوهناک و محروم و کشته [صفحه ۹۱ شده، پیش من می آید و من، آن گاه می گویم: پروردگار! بر کسی که به او ستم کرد نفرین کن و کسی را که حق او را پایمال ساخت، مجازات کن و کسی را که او را خوار کرد، خوار ساز و کسی را که به پهلو وی زد تا فرزندش را سقط کرد، در آتش خود برای ابد محبوس دار، و فرشتگان می گویند: آمین. و اما حسن، به راستی که او پسرم، فرزندم، پاره ای از تن من، روشنی چشمم، نور قلبم و میوه ای دلم است. هموست که سرور جوانان بهشت و حجت خدا بر امت است. کار او کار من و سخن، سخن من است، و هر که از او پیروی کند، از من است و هر که او را نافرمانی کند، از من نیست. آن گاه که وی را دیدم، اهانتی را که پس از من بر وی خواهد رفت، یادآوردم. او را پیوسته خوار خواهد داشت تا سرانجام، از سر ستم و دشمنی، با زهر شهید خواهند کرد. در آن زمان، فرشتگان هفت آسمان، همگان، حتی پرنده‌گان، در فضای آسمان و ماهی‌ها، در اعماق دریاها خواهند گردیست. در آن روزی که دل‌ها همه

محزون خواهد شد، دل کسی که بر او غمگین شود، محزون نخواهد گردید و گام کسی که در بقیع، او را زیارت کرده باشد در آن روزی که گام ها، همه می لرزند بر روی پل صراط نخواهد لرزید. و اما حسین، به راستی که از من است، او پسرم، فرزندم، و پس از برادرش، برترین آفریدگان است. او پیشوای مسلمانان، مولای مؤمنان، خلیفه‌ی پروردگار جهانیان، فریاد رس دادخواهان، پناه امن پناه جویان و حجت خدا بر همه‌ی آفریدگان است. همو سرور جوانان بهشت و درگاه نجات امت است، کار او، کار من و طاعتمن، طاعت من است. هر که پیروش باشد از من است و هر که از او سر پیچد از من نیست.] صفحه ۹۲ من وقتی که او را دیدم به یاد آوردم آن چه را که بر او خواهد رفت. تو گویی من با او و در آن جا هستم و می بینم که به حرم و قبرم پناه می آوردم، اما پناه داده نمی شود. من او را در عالم رؤیا، به آغوشم خواهم کشید و به کوچیدن از سرای هجرتم، فراخواهم خواند و به شهادت، بشارتش خواهم داد. او از آن جا به سرزمین قتلگاهش و به محل برافتادنش، زمین «کرب» و «بلا» و صحرای قتل و فنا، کوچ خواهد کرد. گروهی از مسلمانان او را یاری خواهند کرد. آنان در روز رستاخیز، شهیدان امتن را سرورند. گویی او را می بینم که بر پیکرش تیر زده می شود؛ از اسبش به خاک می افتد، سپس مظلومانه، چون گوسفندی که سربریده شود، ذبح می گردد. پس از این سخن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنان که به

گرد آن حضرت گرد آمده بودند، گریستند تا آنجا که صدای ناله و ضجه آنان بلند شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و در حالی که می گفت: بار پروردگارا از آن چه پس از من به اهل بیتم خواهد رسید، به تو شکوه می کنم؛ به خانه اش رفت.» ۲ - عن علی بن أبي طالب عليه السلام قال: بینا أنا و فاطمه و الحسن و الحسين عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذا التفت اليها فبكى، فقلت: ما يبكيك يا رسول الله؟ فقال: ابكي مما يصنع بكم بعدي، فقلت: و ما ذاك يا رسول الله؟ قال: ابكي من ضربتك على القرن، ولطم فاطمه خدها، و طعنه الحسن في الفخذ، والسم الذي يسوقى، وقتل الحسين. قال: فبكى أهل البيت جميعا، فقلت: يا رسول الله! ما خلقنا ربنا إلا للبلاء! قال: ابشر يا على، فإن الله عزوجل قد عهد إلى لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا [صفحة ٩٣] منافق. [٨٥]. از حضرت علی علیه السلام نقل است که گفت: «من، فاطمه، حسن و حسین، پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ناگهان، نگاهی به ما کرد و گریست. گفتم: يا رسول الله! به چه می گریی؟ گفت: به آن چه پس از من بر شما خواهد رفت. گفتم: يا رسول الله آن چیست؟ گفت: گریه‌ی من از آن ضربتی است که بر فرق سرت فرود آید؛ و از آن سیلی که بر گونه‌ی فاطمه زنند و از آن نیزه‌ای که بر پای حسن زنند و از زهری که او را مسموم سازد و از کشته شدن حسین. اهل خانه، همه، از این سخن رسول خدا، گریستند و من گفتم: يا رسول الله! پروردگارمان، ما را

تنها برای ابتلاء و آزمایش آفریده است! گفت: يا علی مژده باد تو را که خدای - عزوجل - مرا وعده داده که جز مؤمن دوستدار تو نگردد و غیر از منافق دشمن تو نباشد.»^۳ - عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان النبي صلی الله عليه و آله في بيت أم سلمة، فقال لها: لا يدخل على أحد، فجاء الحسين و هو طفل، فما ملكت معه شيئاً حتى دخل على النبي صلی الله عليه و آله. قد دخلت أم سلمة على اثره، فإذا الحسين على صدره و إذا النبي صلی الله عليه و آله يبكي و إذا في يده شيء يقلبه. فقال النبي صلی الله عليه و آله: يا أم سلمة إن هذا جبرئيل يخبرني أن هذا مقتول، و هذه التربة التي يقتل عليها، فضعها عندك، فإذا صارت دما فقد قتل حبيبي. فقالت أم سلمة، يا رسول الله سل الله أن يدفع ذلك عنه. قال: قد فعلت فأوحى الله عزوجل إلى: أن له درجة لا ينالها أحد من المخلوقين، وأن له شيعه يشفعون فيشفعون، وأن المهدى من ولده، فطوبى لمن كن من أولياء الحسين، و شيعته هم والله [صفحة ۹۴] الفائزون يوم القيمة. - از امام باقر عليه السلام نقل است که گفت: «روزی، پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ی ام سلمه بود که به او گفت، کسی را به پیش من راه نده. حسین - که آن زمان کودکی بود - به آن جا آمد. ام سلمه نتوانست وی را باز دارد و او به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. ام سلمه پشت سر او وارد خانه شد و حسین را دید که بر سینه‌ی پیامبر

صلی الله علیه و آله نشسته و پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که می گرید و چیزی در دست گرفته، زیر و رو می کند. پیامبر به ام سلمه گفت: اینک جبرئیل، به من خبر داد که پسرم، کشته می شود و این تربت از آن جایی است که در آن کشته خواهد شد، آن را با خود داشته باش و هر گاه تبدیل به خون گردد، بدان که حبیب حسین کشته شده است. ام سلمه گفت: یا رسول الله از خدا بخواه که این سرنوشت را از وی برگرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: این کار را کردم، اما خدای عزوجل برایم وحی کرد: او را مرتبی است که کسی از آفرید گان بدان نرسد و او را شیعیانی است که شفاعت کنند و شفاعتشان پذیرفته شود و مهدی (عج) - از فرزندان اوست. خوشاب حال کسی که از دوستداران و شیعیان حسین باشد که آنان به خدا، در روز رستاخیز رستگاراند.»^۴ - عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لما علقت فاطمه عليها السلام بالحسين عليه السلام قال لها رسول الله: يا فاطمه إن الله قد وهب لك غلاماً إسمه الحسين تقتلها أمتي. قالت: فلا حاجه لى فيه. قال: إن الله عزوجل قد وعدنى فيه أن يجعل الأئمه من ولدك. قالت: [صفحة ۹۵] قد رضيت يا رسول الله. [۸۷] از امام صادق عليه السلام نقل است که گفت: «زمانی که فاطمه عليها السلام حسین علیه السلام را باردار شد، رسول خدا به او گفت: خدا به تو پسری دهد که نامش حسین باشد و امتم او را می کشنند. گفت: پس مرا نیازی به وی نیست. گفت: خدا به من وعده داده که امامان

را از نسل او قرار دهد. گفت: راضی شدم، ای رسول خدا!»^۵ - عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمي قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام جعلت فداك من أين جاء لولد الحسين الفضل على ولد الحسن و هما يجريان في شرع واحد؟ فقال: لا أريكم تأخذون به، إن جبرئيل نزل على محمد صلى الله عليه و آله و ما ولد الحسين بعد، فقال له: يولد لك غلام تقتله أمتك من بعده. فقال: يا جبرئيل لاحاجه لي فيه فخاطبه ثلاثة، ثم دعا عليا فقال له: إن جبرئيل يخبرني عن الله عزوجل أنه يولد لك غلام تقتله أمتك من بعده، فقال: لاحاجه لي فيه يا رسول الله، فخاطب عليا ثلاثة، ثم قال: إنه يكون فيه وفي ولده الإمامه والوارثه والخزانه. فارسل الى فاطمه عليها السلام أن الله يبشرك بغلام تقتله أمتى من بعدي. فقالت فاطمه: ليس لي حاجه فيه يا أبه فخاطبها ثلاثة ثم أرسل إليها لابد أن يكون فيه الإمامه والوارثه والخزانه، فقالت له: رضيت عن الله عزوجل فعلقت و حملت بالحسين فحملت سته أشهر، ثم وضعته ولم يعش مولود قط لسته أشهر غيرالحسين بن على و عيسى بن مرريم عليها السلام، فكفلته ام سلمه و كان رسول الله يأتيه في كل يوم فيضع لسانه في فم الحسين عليه السلام فيمسه حتى يروى فأنبت الله تعالى لحمه من لحم رسول الله صلى الله عليه و آله و لم يرضع من فاطمه عليها السلام و لا من غيرها لبنا قط، فلما [صفحه ۹۶] انزل الله تبارك و تعالى فيه: و حمله و فصاله ثلاثون شهرا حتى اذا بلغ أشدده و بلغ أربعين سنها، قال رب أوزعنی أنأشكر نعمتك التي أنعمت على و على والدى

و اَن اَعْمَل صَالِحَا تَرْضَاهُ و اَصْلَح لَى فِي ذَرِيْتِي) [٨٨] فَلَوْ فَال: اَصْلَح لَى ذَرِيْتِي كَانُوا كَلِّهِم ائِمَّهُ لَكِنْ خَص هَكُنَا. [٨٩] عَبْد الرَّحْمَان بْن كَثِير هاشمی گوید: «بَه امام صادق علیه السلام گفتم: قربانت گردم، برتری فرزندان حسین بر فرزندان حسن از کجا است، با این که هر دو، در یک راه می روند؟ گفت: نبینم که چنین باوری داشته باشید. پیش از آن که حسین متولد بشود، روزی جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آل‌ه فرود آمد و به او گفت: تو را پسری متولد شود که پس از تو امت اور را می کشنند. گفت: یا جبرئیل مرا نیازی به وی نیست. جبرئیل گفتار خود را سه بار تکرار کرد، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه، علی علیه السلام را خواند و به او گفت: جبرئیل از جانب خدا به من خبر داده است: تو را پسری زاده شود که امت اور را می کشنند. علی علیه السلام گفت: یا رسول الله مرا به وی نیازی نیست. پیامبر سه بار، این گفته را با علی تکرار کرد و در ادامه گفت: امامت، وراثت و خزانه داری گنجینه‌ی نبوت، در او و فرزندان او خواهد بود. پیامبر صلی الله علیه و آل‌ه به فاطمه علیها السلام پیام فرستاد که خدا به تو پسری را بشارت می دهد که امتن، پس از من او را می کشنند. فاطمه گفت: باباجان مرا نیازی به وی نیست. [صفحه ۹۷] پیامبر، این را سه بار با او گفت، سپس این خبر را به او فرستاد که: حتما امامت و وراثت و خزانه داری گنجینه‌ی نبوت ناگزیر باید در او باشد. فاطمه گفت: در آن صورت، از

خداؤند متعال خوشنودم. فاطمه علیه السلام حسین را باردار شد و شش ماهه به دنیا آورد. قبل از «حسین بن علی»، جز «عیسی بن مریم» هرگز نوزادی شش ماهه به دنیا نیامده بود که زنده بماند. پس از تولد، ام سلمه، نگهداری از وی را به عهده گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله، هر روز پیش حسین می آمد و زبانش را در دهان او می نهاد و او آن را آن قدر می مکید تا سیراب می شد. بدین ترتیب خداوند متعال، گوشت حسین علیه السلام را از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله رویانید و حسین، از فاطمه علیه السلام و هیچ زنی دیگر شیر نخورد و آن گاه که خدای تبارک و تعالی در حق وی این آیه را فرستاد: «دوران باروری و شیرخواری او سی ماه باید تا به حد رشد رسد و چهل سالگی را دریابد، گفت: پروردگار! بر دلم بیفکن تا نعمتی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای، سپاس گویم و کار نیک چنان کنم که تو را پسند آید و مرا پس از خودم در میان فرزندانم، صالح و نیک نگهدار.» [۹۰]. اگر می گفت: «فرزندان مرا نیک ساز»، همه می فرزندانش «امام» می شدند و لکن این چنین تخصیص داد.» [۹۱]. [صفحه ۹۸] - عن علی علیه السلام قال: قال النبي صلی الله علیه و آله: يقتل الحسين شر الأمة و يتبرء من ولده من يكفر بي. [۹۲]. - از حضرت علی علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «حسین را بدترین مسلمانان می کشند و کسانی، از فرزندان او بیزاری و برائت می جویند که بر من کفر ورزیده اند.»

- عن

صفیه بنت عبدالمطلب، قالت: سقط الحسین من بطن امه فدفعته إلى النبی صلی الله علیه و آله فوضع النبی لسانه فيه و أقبل الحسین على لسان رسول الله يمصه، فما كنت أحسب رسول الله يغدوه ألا- لبنا أو عسلا. قالت: فبال الحسین، فقبل النبی بين عینیه، ثم دفعه الى و هو بیکی و يقول: لعن الله قوما هم قاتلوك يا بنی، يقولها ثلاثة. قالت: فقلت فداك أبی و أمی و من يقتله؟ قال: بیقه الفئه الباغیه من نبی أمیه. [٩٣]. صفیه دختر عبدالمطلب، گوید، «وقتی حسین از مادرش زاده شد، او را به پیامبر دادم. پیامبر زبانش را در دهان وی نهاد و حسین شروع به مکیدن زبان پیامبر کرد و من، خیال نمی کنم رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جز با شیر و عسل، تغذیه کرده باشد.» صفیه در ادامه می گوید: «در آن حال، حسین بول کرد و رسول خدا میان دو چشمش را بوسید و در حالی که گریه می کرد او را به من داد و گفت: پسرم! خدا لعنت کند آن گروهی را که تو را خواهند کشت و سه بار این سخن را تکرار کرد. [صفحه ٩٩] صفیه گوید: من گفتم: پدر و مادرم فدایت! چه کسی او را می کشد؟ گفت: باقی مانده‌ی آن گروه سرکش، از بنی امیه.» [٩٤] ٨. - عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من سره أن يحيا حیاتی و یموت میتی و یدخل جنه عدن متزلی و یمسک قضیبا غرسه ربی عزوجل، ثم قال له كن فيكون، فیلتول على بن أبي طالب و لیأتم بالأوصیاء من ولدہ، فإنهم عترتی، خلقوا من طینتی، الى الله

أشکوا أعداءهم من أمتي، المنكرين لفضلهم، القاطعى فيهم صلتى، وأيم الله ليقتلن بعدى ابني الحسين، لا أنا لهم الله شفاعتى.

[٩٥]. از ابن عباس نقل است که رسول خدا صلی الله عليه و آله گفت: هر که خوش دارد، که چون زندگانی من زندگانی کند و مانند مردن من بمیرد و در بهشت جاویدان به سرای من درآید و از آن درختی که پروردگارم خود کاشته، شاخه ای برای خود بردارد و به آن بگویید: باش تا باشد، باید که علی بن ابی طالب را دوست داشته باشد و از فرزندان سفارش شده ای او پیروی کند زیرا که آنان خانواده ای من هستند که از سرشت من آفریده شده اند. از دشمنان آنان که از میان امت باشند به خدا شکوه می برم که برتری آنان را انکار می کنند و ارتباط مرا با آنان قطع می کنند و تا آنجا که به خدا پس از من، پسرم حسین را می کشند که خدا آنها را به شفاعتم نرساند! [صفحه ۱۰۰]

پیش گویی پیامبر از شهادت مسلم بن عقیل

عن ابن عباس، قال: قال علی علیه السلام لرسول الله صلی الله عليه و آله: يا رسول الله انک لتحب عقیلا؟ قال: أی والله إنی لاحبه حبیب: حبا له و حبا لحب ابی طالب له و إن ولده لمقتول فی محبه ولدک، فتدمع علیه عيون المؤمنین، و تصلی علیه الملائكة المقربون. ثم بكى رسول الله صلی الله عليه و آله حتى جرت دموعه على صدره، ثم قال: إلى الله أشکوا ما تلقى عترتی من بعدی. [٩٦].- از ابن عباس نقل است که «علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله عليه و آله گفت: يا رسول الله آیا شما عقیل را دوست دارید؟ گفت: آری به خدا به دو

جهت، به او مهر می ورزم؛ یکی به خاطر خودش و دیگری به خاطر محبتی که ابوطالب به او داشت. فرزند او در راه دوستی فرزند تو کشته می شود و چشم مؤمنان برای او می گریند و فرشتگان مقرب بر او درد می فرستند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان با شدت گریست که اشکش بر سینه اش جاری گشت، سپس گفت: از آن چه پس از من برخاندانم خواهد رسید، به خدا شکوه می کنم.

پیش‌گویی‌های امام علی از شهادت امام حسین

۱. عن الأصيغ بن نباتة، قال بينما أمير المؤمنين عليه السلام يخطب الناس وهو يقول: سلوني قبل أن تفقدوني، فوالله لا تسألونني عن شيء مضى ولا عن شيء يكون إلا أنتكم به. فقام إليه سعد بن أبي وقاص، فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرني كم في رأسى ولحيتي من شعره؟ فقال له: أما والله لقد سألكتني عن مسألة حدثني خليلي [صفحة ۱۰۱] رسول الله صلی الله علیه و آله أنک ستسألنى عنها، وما في رأسك ولحيتك من شعره إلا وفي أصلها شيطان جالس. وإن في بيتك لسخلا يقتل الحسين ابني، وعمر بن سعد يومئذ يدرج بين يديه. [۹۷]. از اصیغ بن نباته نقل است که روزی امیرمؤمنان علیه السلام برای مردم سخنرانی می کرده و می گفت: پیش از آن که مرا از دست بدھیم از من بپرسید که به خدا، هر چه از گذشته و از آن چه خواهد شد، بپرسید، شما را خبر خواهم داد. سعد بن ابی وقاص، به پا خاست و گفت: ای امیرمؤمنان! به من بگو که در سر و ریش من، چقدر مو هست؟ علی علیه السلام در جواب او گفت: به خدا سوگند، پیش تر حبیب رسول خدا صلی الله

علیه و آله، به من خبر داده بود که، به زودی تو این سؤال را از من، خواهی پرسید، در سر و ریش تو مویی نیست، مگر این که در بین آن شیطانی نشسته است. پسرکی در خانه‌ی تو هست که پسرم، حسین را خواهد کشت. علی علیه السلام این را زمانی گفت که عمر بن سعد، تازه پای گرفته بود. [٩٨] ٢. عن ابن عباس، قال: كنت مع أمير المؤمنين علیه السلام في خروجه إلى صفين، فلما نزل بنينوى و هو شط الفرات، قال، بأعلى صوته: يابن عباس اتعرف هذا الموضع؟ فقلت له: ما اعرفه يا أمير المؤمنين. فقال علی علیه السلام لو عرفته كمعرفتي لم تكن تجوزه حتى تبكي كبكائی. قال: فبكى طويلاً. حتى اخضلت لحيته و سالت الدموع على صدره، وبكينا معه و هو يقول: أوه أوه، مالي و لآل أبي سفيان، مالي و لآل حرب، حزب الشيطان و أولياء الكفر؟ صبرا يا ابا عبدالله فقد لقى ابوك مثل الذى تلقى منهم. [صفحة ١٠٢] ثم دعا بما فتوضا وضوء الصلاه و صلى ما شاء الله أن يصلى، ثم ذكر نحو كلامه الاول إلا أنه نعس عند انقضاء صلاته و كلامه ساعه، ثم انتبه فقال: يا ابن عباس. فقلت: ها أنا ذا. فقال: ألاـ أحذثك بما رأيت لفی منامي آنفا عند رقدتی؟ فقلت: نامت عیناک و رأیت خیرا يا أمیر المؤمنین. قال: رأیت کأنی برجال قد نزلوا من السماء معهم أعلام بيض، قد تقلدوا سیوفهم، و هی بيض؛ تلمع و قد خطوا حول هذ الارض خطه، ثم رأیت کأن هذه النخيل قد ضربت بأغصانها الارض تضطرب بدم عیيط، و کأنی بالحسین نجلی و فرخی و مضغتی و مخی قد غرق فيه،

يستغيث

فلا يغاث و كأن الرجال البيض قد نزلوا من السماء ينادونه و يقولون: صبرا آل الرسول فإنكم تقتلون على أيدي شرар الناس، و هذه الجنة يا أبا عبد الله إليك مشتاقه. ثم يعزونني و يقولون، يا أبا الحسين، أبشر، فقد أقر الله به عينك يوم القيامه يوم يقول الناس لرب العالمين، ثم انتبهت. هكذا و الذى نفس على بيده، لقد حدثى الصادق المصدق ابو القاسم صلى الله عليه و آله، أنى سأراها فى خروجى إلى أهل البغى علينا و هذه أرض كرب و بلاء، يدفن فيها الحسين و سبعه عشر رجالا من ولدى و ولد فاطمه، و أنها لفى السماوات معروفة تذكر ارض كرب و بلاء كما تذكر بقعة الحرمين و بقعة بيت القدس. ثم قال: يا ابن عباس، أطلب لى حولها بعراقباء، فوالله ما كذبت و لا كذبت قط، و هي مصفره، لونها لون الزعفران. قال ابن عباس: فطلبتها فوجدها مجتمعة، فناديته، يا مير المؤمنين، قد أصبتها على الصه التى و صفتها لي، فقال على عليه السلام: صدق الله و رسوله. ثم قام يهرول إليها، فحملها و شمها، و قال: هي هي بعينها، أتعلم يا ابن عباس [صفحة ١٠٣] ما هذه الأبار؟ هذه شمها عيسى بن مريم و ذلك أنه مر بها و معه الحواريون فرأى هنا الظباء مجتمعه و هي تبكي، فجلس عيسى و جلس الحواريون معه، فبكى و بكى الحواريون و هم لا يدركون لم جلس و لم بكى. فقالوا: يا روح الله و كلمته! ما يكىك؟ قال: أتعلمون أى أرض هذه؟ قالوا: لا. قال: هذه أرض يقتل فيها فرخ الرسول أحمد و فرخ الحره الطاهره البطل شبيه امي. و يلحد فيها طينه أطيب من المسك لأنها طينه الفرج المستشهد، و هكذا تكون طينه الانبياء و أولاد

الأنبياء، ف بهذه الظباء تكلمني و تقول: إنها ترعى من هذه الأرض شوقاً إلى تربة الفرش المبارك، و زعمت أنها آمنة في هذه الأرض. ثم ضرب بيده إلى هذه الصيران فشمها و قال: هذه بعر الظباء على هذا الطيب لمكان حشيشها. اللهم فأبقها أبداً حتى يشمها أبوه ف تكون له عزاء و سلوه. قال: فبقيت إلى يوم الناس هذا و قد اصفرت لطول زمنها و هذه أرض كرب و بلاء. ثم قال بأعلى صوته: يا رب عيسى بن مريم، لا تبارك في قتلته و الحامل عليه و المعين عليه و الخاذل له. ثم بكى بكاء طويلاً و بكينا معه حتى سقط لوجهه و غشي عليه طويلاً، ثم أفاق، فأخذ فصرها في ردائه و أمرني أن اصرها كذلك ثم قال: يا ابن عباس إذا رأيتها تفجر دماً عبيطاً فاعلم أن أباً عبد الله قد قتل و دفن بها. قال ابن عباس: فوالله لقد كنت أحفظها أكثر من حفظي لبعض ما افترض الله على. و أنا لا أحلها من طرف كمي، فيينا أنا في البيت نائم إذا إنتهت فإذا هي تسيل دماً عبيطاً و كان كمياً قد امتلأ دماً عبيطاً، فجلست و أنا أبكي و قلت: قتل و الله الحسين. والله ما كذبني على قط في حديث حدثني و لا أخبرني بشيء قط أنه يكون إلا كان كذلك، لأن رسول الله كان يخبره بأشياء لا يخبر بها غيره. [صفحة ١٠٤] ففزعنا و خرجت و ذلك عند الفجر، فرأيت و الله المدينه كأنها ضباب لا يستبين فيها اثر عين، ثم طلعت الشمس فرأيت كأنها منكسفة و رأيت كأن حيطان المدينه عليها دم عبيطاً، فجلست و أنا باك، فقلت: قد قتل والله الحسين و سمعت صوتاً من ناحيه البيت و

هو يقول: أصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول نزل الروح الأمين بيكانه و عوييل ثم بكى بأعلى صوته و بكثت، فأثبت عندى تلك الساعه و كان شهر المحرم و يوم عاشوراء عشر مرضين منه فوجدهم يوم ورد علينا خبره و تاريخه كذلك. فحدثت بهذا الحديث أولئك الذين كانوا معه، فقالوا: والله لقد سمعنا ما سمعت و نحن في المعركه و لاندرى ما هو، فكنا نرى أنه الخضر.

[۹۹] از ابن عباس نقل است که گوید: «هنگام خروج امیر المؤمنان به جنگ صفين، من به همراه او بودم در نینوا که در کرانه ی فرات قرار دارد، فرود آمد، با صدای بلند گفت: ای ابن عباس، آیا این مکان را می شناسی؟ گفتم: یا امیر المؤمنین نمی شناسم. گفت: اگر آن چنان که من می شناسم تو نیز می شناختی هرگز از آن نمی گذشتی مگر این که مانند من می گریستی. این گفت و بسیار گریست تا آن جا که رسیش از اشک، تر گشت و قطره های سرشک، بر سینه اش بارید و ما نیز با او گریستیم و او چنین می گفت: وای، وای، مرا چه با خاندان ابوسفیان، مرا چه با آل حرب، آن حزب شیطان و آن اولیای کفر؟ یا ابا عبد الله، صبر باید که پدرت نیز از آن ها دید، مانند آن چه تو خواهی دید، سپس آب خواست و برای نماز وضو [صفحه ۱۰۵] ساخت و آن چنان که خدا خواهد، نماز خواند. پس از نماز نیز همانند سخن پیشین خویش، سخن گفت و پس از آن، ساعتی چرت زد و سپس بیدار شد و گفت: ای ابن عباس! گفتم: من اینجايم. گفت: آیا می خواهی آن چه را که اینک در خواب دیدم، برایت بگوییم؟ گفتم: یا امیر المؤمنین، چشمانست در

خواب رفت و آن چه دیدی، خیر است. گفت: مردانی را دیدم که از آسمان فرود آمدند؛ پرچم های سفیدی داشتند و شمشیرهایی را که سفید و درخشان بود به گردن آویخته بودند و به گرد این زمین، خطی کشیدند. سپس این نخل ها را دیدم که با شاخه هایشان به زمین زده شده اند و خون تازه از آن ها می جهد. ناگهان فرزندم، عصاره‌ی وجودم و جگرگوشه ام، حسین را دیدم که غرق در آن خون شده است، فریادرس می طلبد اما کسی به فریادش نمی رسد. آن مردان سپید، از آسمان فرود آمدند، او را خواندند، و گفتند: ای خاندان پیامبر، شما را صبر باید که به دست بدترین مردم کشته خواهید شد: یا ابا عبد الله، اینک این بهشت است که مشتاق توست. سپس مرا تسليت دادند و گفتند: یا اباالحسن تو را بشارت باد که در روز رستاخیز، روزی که مردمان، در پیشگاه پروردگار جهانیان گرد آیند، خدا، چشمان تو را با او روشن خواهد ساخت. سپس از خواب بیدار شدم. سوگند به خدایی که جان علی در دست اوست، پیش تر راستگوی تصدیق شده، حضرت ابوالقاسم صلی الله علیه و آله، به من خبر داده بود که به روزی، هنگام خروجم برای سرکشان و شورشگران، این خواب را خواهم دید و اینک همین جا زمین «کرب» و «بلا» است. حسین به همراه هفده مرد از فرزندان من و فاطمه در این جا دفن خواهند شد و این زمین در آسمان ها شناخته شده است؛ از زمین [صفحه ۱۰۶] «کرب» و «بلا» در آسمان ها چنان یاد می شود که از حرم مکه و مدینه و نیز از بقعه‌ی بیت المقدس، سپس به من گفت:

ای ابن عباس، در این اطراف بگرد و سرگین آهو پیدا کن. به خدا هرگز دروغ نگفته ام و به من نیز هرگز دروغ نگفته اند؟ رنگ آن زرد زعفرانی است. ابن عباس گوید، گشتم و آن را گرد یافتم. صدایش کردم: يا امیرالمؤمنین آن را آن چنان که برایم وصف کردی، یافتم. علی علیه السلام گفت: خدا و رسولش راست گفته اند. سپس از جا برخاست و هروله کنان به سوی آن دوید، آن را برداشت و بویید و گفت: آری خودش است؛ ای ابن عباس، آیا می دانی این سرگین چیست؟ این ها را پیش از من عیسی بن مریم بوییده است. او با حواریون از این جا می گذشت آهوانی دید که گرد هم آمده اند و می گریستند عیسی نشست و گریه کرد و حواریونش نیز نشستند و گریستند، اما آن ها نمی دانستند که او چرا نشست و چرا گریه کرد. پرسیدند: «ای روح و کلمه‌ی خدا! از چه می گربی؟» گفت: «آیا می دانید این جا کجا است؟» گفتند «نه»، گفت «این جا سرزمینی است که در آن، فرزند دلبند پیامبر خدا، احمد، و پسر بانوی آزاده و پاکیزه، همانند مادرم، فاطمه‌ی بتول، کشته می شود و به خاک سپرده می شود؛ تربت‌ش خوشبوتر از مشک است چرا که محل شهادت دلبند پیامبر است و تربت پیامبران و فرزندانشان این چنین است. این آهوان با من حرف می زند و می گویند که به اشتیاق تربت پاک آن نواحه‌ی مبارک، در این دشت می چرند و بر این باورند که در این جا در امانند. سپس عیسی دستی به آن سرگین های مشک بو زد و آن ها را بوئید و گفت: این سرگین ها با این خوش بويي، از آن همان آهوانی است که در

این جا می چرند. خدایا آن ها را نگهدار تا پدرش، آن ها را ببود و مایه‌ی تسلی و تسکین او باشد.» [صفحه ۱۰۷] اینک آن ها تا این زمان باقی مانده اند که در اثر مرور زمان رنگشان به زردی گراویده است و این جا زمین «کرب» و «بلا» است. علی علیه السلام، سپس با صدای بلند گفت: ای پروردگار عیسی بن مریم، کشنده‌گان وی و یورش کنندگان بر او و یاری کنندگان دشمنان او و فروگذارندگان او را خیری نده! این گفت و گریه ای طولانی سر داد و ما نیز با وی گریستیم. او آن چنان گریست که به رو در افتاد و زمان زیادی مدهوش ماند. سپس به هوش آمد و از آن سرگین‌ها در ردای خود جمع کرد و به من نیز فرمود تا چنان کنم. سپس گفت: ای ابن عباس! هر گاه دیدی که خون تازه از آن می‌جوشد بدان که ابا عبد الله کشته شده و در آن خاک، دفن شده است. ابن عباس گوید: به خدا، من بیش از بعضی واجبات الهی، از آن نگهداری می‌کردم و گره‌ی آن را هر گز از گوشه‌ی آستینم نمی‌گشودم تا این که روزی در خانه خوابیده بودم، وقتی بیدار شدم، دیدم که از آن، خون تازه جاری می‌شود و گوشه‌ی آستینم، پر از خون تازه شده است. نشستم و گریه کنان، گفتم: به خدا حسین کشته شد! به خدا علی علیه السلام در هیچ سخنی، به من دروغ نگفته و هر چه را پیش گویی کرده همان شده است زیرا که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله او را از اموری آگاه می‌ساخت که به کس دیگری آن ها را نمی‌گفت. این واقعه در زمان سحر

بود که من با آه و ناله از خانه بیرون آمدم و فضای شهر مدینه را چنان گرفته دیدم که گویی از خون تازه آغشته بود. من در حالی که می گریستم، نشستم و گفتم: به خدا حسین کشته شد و صدایی از ناحیه خانه شنیدم که می گفت: - ای آل رسول، صبر پیشه سازید که فرزند دلبند و مظلوم پیامبر، کشته شد. [صفحه ۱۰۸] - اینک روح الامین با ناله و گریه از آسمان فرود آمده است. سپس گوینده‌ی همین نوحه با صدای بلند گریست و من نیز گریستم. من آن ساعت را که ده روز گذشته از ماه محرم و روز عاشورا بود، پیش خود، ثبت کردم پس از آن که خبر و تاریخ شهادت حسین علیه السلام به ما رسید، دیدم که همان ساعت بوده است. این سخن را به آنان که با او بودند گفتم، آن‌ها گفتند: به خدا ما نیز در میان معركه، آن‌چه را که تو شنیده‌ای، شنیدیم ولی ندانستیم که آن گوینده کیست، اما بر این باور بودیم که او باید حضرت خضر باشد.^۳ - عن جرداء بنت سمین، عن زوجها هرثمه بن أبي مسلم. قال: عزونا مع على بن أبي طالب صفين، فلما انصرنا نزل بكرباء فصلی بها الغداء، ثم رفع إليه من تربتها فشمها، ثم قال: واهلا لك أيها التربة، ليحشرن منك أقوام يدخلون الجنة بغير حساب. فرجع هرثمه إلى زوجته و كانت شيعه لعلى عليه السلام فقال: ألا أحدثك عن وليك ابى الحسن؟ نزل بكرباء فصلی، ثم رفع إليه من تربتها وقال: واهلا لك أيتها التربة ليحشرن منك أقوام يدخلون الجنة بغير حساب. قالت: أيها الرجل، فإن أمير المؤمنين لم

يقل ألا حقا. فلما قدم الحسين عليه السلام قال هرثمه: كنت في البعث الذين بعثهم عبيد الله بن زياد فلما رأيت المنزل والشجر ذكرت الحديث، فجلست على بعيري ثم صرت إلى الحسين، فسلمت عليه وخبرته بما سمعت من أبيه في ذلك المنزل الذي نزل به الحسين، فقال: معنا انت أم علينا؟ فقلت: لامعك ولا عليك، خلفت صبيه أخاف عليهم عبيد الله بن زياد. قال: فامض حيث لاترى لنا مقتلا ولا تسمع لنا صوتا، فوالذى نفس الحسين بيده، لا يسمع اليوم واعينا أحد فلا يعيتنا إلا كله لوجهه في جهنم. [١٠٩]. [صفحة ١٠٩] «جريدة» دختر «سمين»، از شوهرش «هرثمه بن ابی مسلم»، نقل می کند که گفت: «در جنگ صفين با علی بن ابی طالب عليه السلام بودیم، هنگام بازگشت، در کربلا فرود آمد و نماز صبح را در آن جا خواند، سپس از خاکش برگرفت و بویید و گفت: شگفتا، ای خاک! هر آینه گروه هایی از تو برانگیخته شوند، که بی حساب به بهشت روند. هرثمه به پیش همسرش که شیعه‌ی علی عليه السلام بود بازگشت و گفت: آیا می خواهی از مولایت ابوالحسن علیه السلام با تو سخنی بگوییم؟ او در کربلا فرود آمد، نماز خواند، سپس از خاکش برداشت و گفت: شگفتا، ای خاک! گروه هایی از تو برانگیخته شوند که بدون حساب به بهشت روند. همسر هرثمه گفت: ای مرد، امیر المؤمنین به جز حق، نگویید. هرثمه گوید: هنگامی که حسین به کربلا آمد، من در میان لشگر عبيد الله بن زياد بودم. وقتی که آن مکان و درختی را که در آن جا بود، مشاهده کردم، آن سخن را به یاد آوردم؛ بر شتر سوار شدم به پیش حسین رفتم، به

او سلام کردم و سخنی را که از پدرش در آن منزل شنیده بودم و حسین اینک در آن جا فرود آمده بود، به او گفتم. گفت: تو با مایی یا بر ضد ما؟ گفتم: نه با تو، و نه بر تو، کودکانی را پشت سر خود به جا گذاشته ام که بر جان آن ها از ابن زیاد هراسناکم. گفت: دور شو تا آن جا که کشته شدن ما را نبینی و صدایی از ما نشنویی، سوگند به خدا که جان حسین در درست اوست هر کسی که امروز فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند خدا وی را با رو به دورخ اندازد.^۴ - از «جله‌ی مکیه» نقل است که گفت از میثم تمار شنیدم که می گفت: «به خدا این امت، پسر پیامبرشان را در روز دهم محرم خواهند کشت و دشمنان [صفحه ۱۱۰] خدا، آن روز را روزی مبارک، قرار خواهند داد. این واقعه، هر آینه شدنی است که پیش تر در علم خدا مقرر شده است. این را مولایم، امیرالمؤمنین، در وصیت خود بر من، گفته است. آن حضرت به من خبر داد که همه‌ی آفریدگان، حتی حیوانات وحشی در صحراها و ماهیان در دریا و پرنده‌گان در فضای آسمان بر او می گریند و نیز مهر و ماه؛ ستارگان؛ آسمان و زمین؛ باورمندان از جن و انس؛ همه‌ی فرشتگان آسمان‌ها؛ رضوان، (کلیدار بهشت)؛ مالک (خازن دوزخ) و حاملان عرش همگی بر او می گریند و از آسمان، خون و خاکستر می بارد. سپس گفت: لعنت خدا بر کشتن‌گان حسین، حتی است، چنان که بر مشرکانی که در کنار خدا، خدایان دیگری را باور دارند و نیز

چنان که بر یهود، نصارا و مجوس، حتمی است. جبله گوید: به وی گفتم: یا میشم! چگونه مردم روزی را که در آن حسین بن علی کشته می شود، روزی میمون می پندارند؟ میشم پس از آن که گریست، گفت: آن ها با حدیثی که خواهند ساخت خیال می کنند که آن روز، همان روزی است که خدا توبه‌ی آدم را پذیرفت در حالی که خدا، توبه‌ی آدم را در ماه ذی حجه پذیرفت و می پندارند که آن روز، روزی است که خدا، توبه‌ی داود را پذیرفت، اما بی گمان خدا، توبه‌ی وی را در ذی حجه پذیرفت و به خیالشان آن روز، روزی است که خدا، یونس را از دل ماهی نجات داد، در حالی که خداوند متعال وی را در ماه ذی قعده از دل ماهی نجات بخشد و خیال می کنند که آن روز، روزی است که کشتی نوح، بر کوه جودی نشست، اما بی شک، کشتی نوح در روز هجدهم ذی حجه بر کوه جودی قرار گرفت و نیز [صفحه ۱۱۱] می پندارند که در آن روز، خدا دریا را برای بنی اسرائیل شکافت، اما بی گمان این کار در ربيع الاول بوده است. سپس میشم گفت: ای جبله! بدان که حسین بن علی علیه السلام در روز رستاخیز سرور شهیدان است و یارانش را بر شهیدان دیگر، برتری است. ای جبله! هر گاه خورشید را دیدی که چون خون تازه، سرخ فام است بدان که مولایت حسین، کشته شده است. جبله گوید: این سخن گذشت، تا این که روزی از خانه خارج شدم و آفتاب را بر روی دیوار چنان دیدم که گویی پارچه‌های سرخ و زعفرانی بود. آن گاه صیحه زدم و گریستم و گفتم: به خدا، مولا یمان حسین

شهادت امام حسین از زبان امام حسن

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليهم السلام: أن الحسين بن على بن أبي طالب عليه السلام دخل يوماً إلى الحسن عليه السلام فلما نظر إليه بكى، فقال له: ما يبكيك يا أبا عبدالله؟ قال: أبكى لما يصنع بك. فقال له الحسن عليه السلام: إن الذي يؤتى إلى سمية يدسه إلى فاقتل به، ولكن لا يوم كيومك يا أبا عبدالله، يزدلف اليك ثلاثة ألف رجل، يدعون أنهم من أمه جدنا محمد صلى الله عليه وآله وينتحلون دين الإسلام، فيجتمعون على قتلك وسفتك دمك وانتهاك حرمتك وسبى ذراريك ونسائك، وانتهاب ثقلك، فعندما تحل ببني أميه اللعنة، وتمطر السماء رماداً ودماء. ويبكي عليك كل شيء [صفحة ۱۱۲] حتى الوحوش في الغوات والحيتان في البحار. [۱۰۲]. امام صادق عليه السلام از پدرش، امام باقر عليه السلام او از جدش، امام سجاد عليه السلام، روایت می کند که: «حسین بن علی علیه السلام به پیش برادرش امام حسن علیه السلام آمد، و چون او را دید، گریه کرد. امام حسن علیه السلام به او گفت: یا ابا عبدالله، به چه می گریی؟ گفت: برستمی که بر تو می رود. امام حسن علیه السلام به او گفت: آن چه به من می رسد زهری است که با دسیسه به من می خورانند و من با آن کشته می شوم، اما هر گز روزی، چون روز شهادت تو نخواهد بود یا ابا عبدالله. سی هزار مردی که ادعا می کنند، از آمت جد ما، محمد صلى الله عليه و آله هستند و خود را به دین اسلام می بندند، با ازدحام به سوی تو می تازند. آن ها برای کشتن تو، ریختن خونت،

هتك حرمت، اسیر کردن اهل و عیالت، و نیز برای غارت بار و بنه ات، گرد هم می آیند. آن گاه است که نفرین الهی بر بنی امیه فرود آید و از آسمان، خاکستر و خون بارد. همه‌ی آفریدگان، حتی حیوانات وحشی در صحراء، و ماهیان در دریا بر تو بگریند.» [۱۰۳].

در حدیث دیگران

۱. از «کعب الاخبار» نقل است که می گفت: «در کتاب ما (تورات)، وارد شده است که مردی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته می شود و پیش از آن که عرق اسبان یارانش خشک شود، به بهشت وارد می شوند و با حورالعین هم آغوش می گردند. در این میان حسن علیه السلام از پیش ما گذشت، گفتم: آن که گفتی این است؟ گفت: نه، حسین علیه السلام از پیش ما گذشت، گفتم: آن که گفتی همین [صفحه ۱۱۳] است؟ گفت: آری.» [۱۰۴]. ۲. از شیوخ بنی سلیمان نقل است که گفتند: «در بلاد روم می جنگیدیم که به کلیسایی درآمدیم و نوشته‌ای در آنجا یافتیم که در آن نوشته بود: آیا گروهی که حسین را کشتند، به شفاعت جدش در روز حساب امید دارند؟! گویند، از آن‌ها پرسیدیم چندی است که این نوشته در کلیسای شماست؟ گفتند: سیصد سال پیش از آن پیامبر شما مبعوث گردد.» [۱۰۵]. ۳. لیث بن سعد گوید: کعب الاخبار نزد معاویه بود که به او گفتم. شما در کتابهای مذهبیتان، میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله را چگونه می بینید، آیا برای عترت او نیز فضیلتی می بینید؟ کعب نگاهی به معاویه کرد تا هوای او را داشته باشد. با این حال خدای عزوجل بر زبان معاویه بیانداخت که گفت: رحمت خدا بر تو باد ای

ابالسحاق [۱۰۶] هر چه می دانی بگو! کعب گفت: من هفتاد و دو کتاب که همگی از آسمان فرود آمده اند، قرائت کرده ام و همه ای صحف دانیال نیز خوانده ام و دیده ام که در همه ای آنها از میلاد پیامبر و عترتش یاد شده و نامش به تحقیق شناخته شده است و به جز عیسی و احمد صلی الله علیه و آله در میلاد هیچ پیامبری فرشتگان بر وی فرود نیامده اند و به جز مریم و آمنه مادر احمد صلی الله علیه و آله بر هیچ مادری از آدمی زاد هنگام زایمان، پرده های بهشتی کشیده نشده است. و فرشتگان به زنی غیر از مریم مادر [صفحه ۱۱۴] مسیح و آمنه مادر احمد صلی الله علیه و آله گماشته نشدند تا پرستاری کنند. از نشانه های میلاد او، یکی هم این بود که در آن شبی که آمنه به او حامله شد، ندا کننده ای در هفت آسمان ندا در داد: مؤذه بادا که امشب مادر احمد به او حامله شد. این ندا همین طور در زمین و کرات دیگر حتی در دریاها پیچید و اینک در زمین هرگز جنبده یا پرنده ای نمانده است مگر این که میلاد او را می داند. به جانم سوگند شب تولدش در بهشت هفتاد هزار کاخ از یاقوت و هفتاد هزار قصر از لؤلؤ ناب ساخته شد که به آنها «کاخهای میلاد» گفته می شود. آن شب، بهشت نیز به جنب و جوش افتاد و خود را بیآراست و به او گفته شد که به رقص آی و خود را بیآرا، زیرا که پیام آور دوستانت، تولد یافت. از آن روز، بهشت بخندید و تا روز رستاخیز همچنان خندان است. نیز خبرش

به من رسیده است که یک ماهی از ماهیان دریا که طمسوس نام دارد و بزرگ ماهیان است و او را هفتصد هزار دم باشد و بر پشتش هفتصد هزار گاو زندگی کنند که هر یک از آنها بزرگتر از این دنیا باشند و هر یک را هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز باشد با این همه راه رفتن آنها را این ماهی احساس نکند، این ماهی بزرگ در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله چنان از شادی به جنب و جوش افتاد و رقصید که اگر خدای تبارک و تعالی او را نگه نمی داشت زیر و رو می شد. و نیز خبرش به من رسیده است که در روز میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله کوهی نماند مگر این که همسان خود را ندا کرد و بشارت داد. و می گفت: لا اله الا الله به جانم سوگند همه‌ی کوهها به احترام محمد صلی الله علیه و آله به کوه ابو قیس تعظیم کردند. و همه‌ی درختها با انواع شاخه‌ها و میوه‌هایش به خاطر شادی و خوشحالی از [صفحه ۱۱۵] میلاد او، تا چهل روز در تقدیس و مقدس بودند و میان آسمان و زمین هفتاد ستون از انواع نورها برافراشته شد که هیچ یک نظیر دیگری نبود. و آدم که از تلخی مرگ پژمرده بود تا میلاد او را به وی مژده دادند، جانی تازه گرفت و زیبایی اش هفتاد چندان شد. همچنین به من خبر رسیده است که رود کوثر در بهشت به جزر و مد افتاد تا آنجا که هفتصد هزار کاخ از کاخهای در و یاقوت، نثار میلاد محمد صلی الله علیه و آله

کرد. آن روز، روز سخت ابليس بود که به زنجیر کشیده شد و تا چهل روز زندانی شد و تا چهل روز تختش سرنگون بود. همه‌ی بت‌ها شکسته شدند و به غلغله و ولوله افتادند. از کعبه صدایی شنیده شد که می‌گفت: ای آل قریش! شما را مژده رسان و بیم دهنده ای آمد، عزت جاودانه و بهره‌ی بزرگتر با او است و او سرآمد پیامبران است. نیز در کتاب‌های آسمانی می‌بینیم که پس از او عترت‌ش، برترین مردمانند. مدام که از عترت او، شخصی در سرای این جهان راه می‌رود مردم از عذاب و بلای آسمانی در امان اند. معاویه گفت: ای ابا‌الحاق! عترت او کیست؟ کعب گفت: فرزندان فاطمه، معاویه تا این سخن را شنید رخ درهم کشید و لب گزید و شروع کرد با ریش خود بازی کند. کعب افزود: ما در کتاب‌های آسمانی، وصف دو فرزند دلبند او را که به زودی شهید شوند نیز می‌یابیم، آن دو پسران عزیز فاطمه اند، آنها را بدترین مردم می‌کشنند. معاویه پرسید چه کسی آنها را می‌کشد؟ گفت: [صفحه ۱۱۶] مردی از قریش. [۱۰۷] معاویه بلافصله بلند شد و گفت: ما برخاستیم، اگر می‌خواهید شما نیز بلند شوید! [۱۰۸].

حدیث صحیفه‌ی آسمانی

عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام قال: إن الله عزوجل أنزل على نبيه كتاباً قال أن يأتيه الموت، فقال: يا محمد! هذا الكتاب وصيتك إلى النجيب من أهلك. فقال: و من النحيب من أهلى يا جبرئيل؟ فقال: عي بن أبي طالب. و كان على الكتاب خواتيم من ذهب، فدفعه النبي إلى على عليه السلام و أمره أن يفك خاتماً منها و يعمل بما فيه، ففك خاتماً و عمل بما فيه، ثم دفعه إلى

ابنه الحسن عليه السلام ففك خاتما و عمل بما فيه، ثم دفعه إلى الحسين عليه السلام ففك خاتما فوجد فيه: أن أخرج بقومك إلى الشهادة، فلا شهاده لهم إلا معك، و اشترا نفسك لله عزوجل، ففعل، ثم دفعه إلى على بن الحسين عليه السلام ففك خاتما فوجد فيه: أصمت و الزم منزلتك (و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين) [١٠٩] ، ففعل، ثم دفعه إلى محمد بن على عليه السلام ففك خاتما فوجد فيه: حدث الناس و أفتهם و لاتخافن ألا الله، فإنه لا سبيل لأحد عليك، ثم دفعه إلى ففككت خاتما فوجدت فيه: حدث الناس و أفتهם و انشر علوم أهل بيتك و صدق آبائك الصالحين و لاتخافن أحد إلا الله و أنت في حرز و أمان، [١١٧] ففعلت، ثم أدفعه إلى موسى بن جعفر، و كذلك يدفعه موسى إلى الذي من بعده، ثم كذلك أبدا إلى قيام المهدي عليه السلام. [١١٠]. از امام صادق عليه السلام نقل است که گفت: «پیش از آن که مرگ به سراغ پیامبر بیاید، خدای عزوجل نوشته ای بر روی فرستاد و گفت: یا محمد، این نامه، وصیت تو است بر نجیب خاندانت. گفت: یا جبرئیل! نجیب خانواده‌ی من چه کسی است؟ گفت: یا علی بن ابی طالب. پیامبر آن نامه را که مهرهایی از طلا داشت، به علی عليه السلام داد و او فرمود، مهری از آن بگشاید و به آن چه که در آن نوشته شده، عمل کند. علی عليه السلام مهری را برداشت و به آن چه که در آن بود عمل کرد و سپس آن را به پسرش، حسن عليه السلام داد و او نیز مهری را گشود و به آن چه که در آن بود

اقدام

کرد، سپس آن را به حسین علیه السلام داد و او هم مهری را باز کرد و دید که در آن نوشته شده است: «با قوم خود به سوی شهادت روانه شو که آنان را جز با تو، شهادتی نباشد و خود نیز جانت را به خدای عزوجل بفروش!» حسین نیز همان کرد و سپس آن نوشته را به علی بن الحسین علیه السلام داد و او نیز مهری را برگشود و دید که در آن نوشته شده است: «سکوت کن و در خانه ات بنشین، و پروردگارت را عبادت کن تا مرگ تو را دریابد» او نیز چنان کرد و پس از خود، آن را به محمد بن علی علیه السلام داد، او نیز مهری را باز کرد و دید که در آن نوشته است: «با مردم سخن بگوی، آنان را فتواده، و هرگز از کسی، جز خدا نترس که کس را چیرگی بر تو نرسد. او هم، چنان کرد و آن [صفحه ۱۱۸] را پس از خود به من سپرد و من مهری را باز کردم و دیدم که در آن نوشته شده است: «با مردم سخن بگوی، آنان را فتواده، دانش های خاندانات را منتشر ساز، نیای نیکوکارت را تصدیق و نأیید کن و از کسی، جز خدا، نترس که تو در امن و امانی.» من هم چنین کردم و پس از خود، آن را به موسی بن جعفر دادم، همچنین او نیز آن را به امام بعد از خود، خواهد داد، و این، همواره ادامه خواهد داشت تا حضرت مهدی (عج) قیام کند. [صفحه ۱۲۳]

در مسیر شهادت

امتناع از بیعت

عن عبدالله بن منصور و کان

رضيوا لبعض ولد زيد بن علي، قال: سألت جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عليه السلام فقلت: حدثني عن مقتل ابن رسول الله صلى الله عليه و آله فقال: حدثني أبي، قال لما حضرت معاويه الوفاة دعا إبنه يزيد فأجلسه بين يديه، فقال له: يا بني إنى ذللت لك الرقاب الصعب، و وطدت لك البلاد و جعلت الملك و ما فيه لك طعمه و إنى أخشي عليك من ثلاثة نفر يخالفون عليك بجهدهم و هم: عبدالله بن عمر بن الخطاب و عبدالله بن الزبير و الحسين بن علي، فأما عبدالله بن عمر فهو معك فأذله و لا تدعه. و اما عبدالله بن زبير فقطعه إن ظفرت به إربا إربا فإنه يجثوا لك يجثوا الأسد لفريسته و يواربك مواربه الثعلب للكلب. و أما الحسين فقد عرفت خطه من رسول الله و هو لحم رسول الله و دمه، و قد علمت لامحاله أن أهل العراق سيخرجونه إليهم ثم يخذلونه و يضيعونه، فإن ظفرت به فاعرف حقه و متزنته من رسول الله و التواخذه بفعله و مع فإن لنا به خلطه و رحمة و إياك إن تناه بسوء أويرى منك مكروها. قال: فلما هلك معاويه و تولى الامر بعده يزيد، بعث عامله على مدينة [صفحة ١٢٤] رسول الله صلى الله عليه و آله و هو عمه عتبة بن أبي سفيان [١١١] ، فقدم المدينة و عليها مروان بن الحكم و كان عامل معاويه. فأقامه عتبة من مكانه و جلس فيه، ليفذ فيه أمر يزيد، فهرب مروان فلم يقدر عليه. و بعث عتبة إلى الحسين بن علي عليه السلام، فقال: إن أمير المؤمنين أمرك أن تبايع له. فقال الحسين عليه السلام: يا عتبة قد علمت أنا أهل بيت الكرامه

و معدن الرساله و أعلام الحق الذى أودعه الله عزوجل قلوبنا و أبطرق به ألسنتنا، فنطقت بإذن الله عزوجل و لقد سمعت جدى رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: إن الخلافه محرمه على ولد أبي سفيان. و كيف أبایع أهل بیت قد قال فيهم رسول الله صلى الله عليه و آله هذا.... [۱۱۲]. از عبدالله بن منصور (که با برخى از فرزندان زيد شهید، برادر رضایی بود) نقل است که: «به امام صادق عليه السلام گفتمن: برای من از مقتل پسر رسول خدا صلی الله عليه و آله سخن بگوی گفت: پدرم از پدرش، امام سجاد عليه السلام، به من نقل کرد که: وقتی مرگ معاویه نزدیک شد، پسرش یزید را فراخواند و پیش خود نشاند و به وی گفت: پسرم من گردنکشان سرسخت را رام تو ساختم و ایالت ها را برای پذیرش حکومت تو مهیا کردم و حکومت را با همه ای امکاناتش طعمه ای تو ساختم. با این همه از سه کس می ترسم که با تمام تلاششان با تو مخالفت کنند و آنان عبارتند از: عبدالله، پسر عمر بن الخطاب، عبدالله، پسر زبیر و حسین، پسر علی. اما عبدالله، پسر عموم، در عمل با تو خواهد بود، پس در کنارش گیر و ترکش نکن و اما عبدالله پسر زبیر، اگر به وی چیره شدی قطعه قطعه اش کن که او چون شیری که بر شکار بجهد [صفحه ۱۲۵] بر تو خواهد جهید و مانند رفتار روباه با سگ، با تو مکر خواهد ورزید. و اما حسین، نسبت او را با رسول خدا می شناسی؛ او از گوشت و خون رسول خدا است و می دانی که ناگزیر، اهل عراق او را به سوی خود خواهند

کشاند، سپس دست از یاری او برکشیده و تباہش خواهند ساخت. اگر بر او چیره شدی، حق و جایگاهش را نسبت به رسول خدا در خاطر داشته باش و او را با کارش مؤاخذه مکن. علاوه بر این ما را با او خویشی و نسبتی نیز هست، زنهار که به او بدی برسانی یا از تو ناروایی بیند! وقتی که معاویه مرد و پس از وی یزید، حکومت را به دست گرفت، کارگزار خود را که عمومیش، عتبه بن ابی سفیان، بود به شهر مدینه گسیل داشت. کارگزار معاویه در مدینه، مروان بن حکم بود، عتبه به مدینه آمد و او را از مقامش برداشت و خود به جایش نشست تا دستور یزید را درباره‌ی وی اجرا کند اما مروان گریخت و او بر وی دست نیافت. عتب به پیش حسین بن علی علیه السلام مأمور فرستاد و او را فراخواند و گفت: امیر المؤمنان، دستور داده که با او بیعت کنی. حسین علیه السلام گفت: ای عتبه! می‌دانی که ما خاندان ارجمندی، معدن پیامبری و راهنمایان حق هستیم؛ حقی که خدای عزوجل در دل هایمان به ودیعت نهاده و زبان هایمان را با آن به سخن فراداشته و برگشوده است، اینک من به اذن خدای عزیز و جلیل سخن می‌گویم: به جام سوگند، از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «فرزندان ابوسفیان را خلافت حرام است» و من با خانواده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی آن‌ها چنین گفته، چگونه بیعت کنم؟... [صفحه ۱۲۶]

خروج از مدینه

... فلما سمع عتبه ذلك دعا الكاتب و كتب: بسم الله الرحمن الرحيم، إلى عبدالله يزيد امير المؤمنين، من عتبه بن

أبى سفيان. أما بعد، فأن الحسين بن على ليس يرى لك خلافه و لابيعه، فرأيك فى أمره و السلام. فلما ورد الكتاب على يزيد كتب الجواب إلى عتبه: أما بعد، فإذا أتاك كتابى هذا فعجل على بجوابه و بين لى فى كتاب كل من فى طاعته أو خرج عنها و ليكن مع الجواب رأس الحسين بن على. بلغ ذلك الحسين عليه السلام فهم بالخروج من أرض الحجاز إلى أرض العراق فلما أقبل الليل راح إلى مسجد النبي ليودع القبر، فلما وصل إلى القبر سطح له نور من القبر فعاد إلى موضعه، فلما كانت الليلة الثانية راح ليودع القبر، فقام يصلى فأطال، فنعش و هو ساجد، فجاء النبي و هو فى منامه، فأخذ الحسين عليه السلام وضمه إلى صدره و جعل يقبل بين عينيه و يقول: بأبى أنت، كأنى أراك مرملًا بدمك بين عصابه من هذه الأمة، يرجون شفاعتى، ما لهم عبدالله من خلاق، يا بني إنك قادم، على أبيك و أمك و أخيك و هم مشاقون عليك و إن لك فى الجن درجات لاتنالها إلا بالشهادة فانتبه الحسين عليه السلام من نومه باكيا فأتى أهل بيته فأخبرهم بالرواية و دعهم و حمل أخواته على المحامل و ابنته و ابن أخيه القاسم بن الحسن بن على عليه السلام ثم سار في أحد و عشرين رجلا من أصحابه و أهل بيته و منهم أبو بكر بن على و محمد بن علي و عثمان بن على و العباس بن على و عبدالله بن مسلم بن عقيل و على بن الحسين الأكبر و على بن الحسين الأصغر.... [١١٣]. [صفحة ١٢٧] ... وقتى عتبه آن سخن را از حسین علیه السلام شنید، منشی را فراخواند و نامه ای نوشت:

به نام خداوند مهرآین و مهروز، به بنده‌ی خدا، یزید، امیر مؤمنان، از عتبه، پسر ابوسفیان. حسین بن علی هرگز خلافت و بیعتی را بر تو قائل نیست. نظرت درباره‌ی وی چیست؟ والسلام. هنگامی که نامه به یزید رسید، در پاسخ به عتبه نوشت: آن گاه که نامه‌ی من به تو رسید، پاسخش را هر چه زودتر برایم بفرست. در نامه‌ات بر من روشن کن که چه کسی در فرمان من است و چه کسی از آن سرباز زده است، در ضمن، در کنار پاسخ نامه، باید سر حسین بن علی نیز باشد. این خبر به حسین علیه السلام رسید و بر آن شد که از سرزمین حجاز به سرزمین عراق روانه شود. وقتی که شب شد، به مسجد پیامبر رفت تا با قبر پیامبر، وداع کند. چون به قبر پیامبر رسید، نوری از قبر، بر او تاییدن گرفت و او از آن جا به منزلگاه خود برگشت. شب دوم که فرار رسید، باز به مسجد آمد تا با مرقد پیامبر وداع کند، در آن جا به نمازی طولانی قامت بست و در حال سجده، چرتی زد. در خوابش، پیامبر را دید که به نزدش آمد و او را در آغوش کشید و به سینه اش چسبانید و شروع به بوسیدن میان دو چشمش گرد و گفت: پدرم به قربانت، گویی تو را می بینم که به خونت آغشته شده‌ای آن هم در میان مردانی از این امت که شفاعت مرا امیدوارند اما پیش خدا آن‌ها را هرگز نصیبی نیست. پسرم تو به پیش پدر و مادر و برادرت می‌آیی و آنان مشتاق تواند.

تو را در بهشت درجاتی است که جز با شهادت

به آن ها نرسی. حسین علیه السلام در حالی که می گریست از خواب بیدار شد. پیش خاندانش رفت و خوابی را که دیده بود به آن ها بیان کرد و بدرودشان گفت. خواهران و دخترش را، نیز پسر برادرش قاسم بن حسن بن علی را بر کجاوه ها نشاند، سپس با بیست و یک مرد از یاران و خاندانش به راه افتاد که [صفحه ۱۲۸] ابوبکربن علی، محمدبن علی، عثمان بن علی، عباس بن علی، عبدالله بن مسلم بن عقیل، علی بن حسین اکبر و علی بن حسین اصغر از جمله‌ی آنان بودند... [۱۱۴].

می‌رود منزل به منزل، با شتاب

... وسمع عبدالله بن عمر بخروجه، فقدم راحلته وخرج خلفه مسرعاً، فأدركه في بعض المنازل، فقال: أين تريدين يا ابن رسول الله؟ قال: العراق. قال: مهلاً إرجع إلى حرم جدك فأبا الحسين عليه السلام فلما رأى ابن عمر إباءه قال: يا أبا عبدالله أكشف لى عن الموضع الذي كان رسول الله يقبله منك. فكشف الحسين عليه السلام عن سرتة، فقبلها ابن عمر ثلاثة وبكي، وقال: أستودعك الله يا أبا عبدالله فإنك مقتول في وجهك هذا. فسار الحسين عليه السلام وأصحابه الشعبيه ورد عليه رجل يقال له: بشر بن غالب، فقال: يا ابن رسول الله، أخبرني عن قول الله عزوجل: (يوم ندعوا كل أنساب إمامهم) قال: أمام دعا إلى هدى فأجابوه إليه؛ و إمام دعا إلى ضلاله فأجابوه إليها، هؤلاء في الجنة و هؤلاء في النار، وهو قوله عزوجل: (فريقي في [صفحة ۱۲۹] الجنّة و فريقي في السعير). [۱۱۵]. ثم سار حتى نزل العذيب، فقال فيها قائله الظهيره ثم انتبه من نومه باكيا، فقال له ابنه: ما يبكيك يا أبه؟ فقال: يا بنى، إنها ساعه لاتكذب الرؤيا

فيها، و انه عرض لى فى منامي عارض فقال: تسرعون السير و المانيا تسيربكم إلى الجنة. ثم سار حتى نزل الرحيمه، فورد عليه رجل من أهل الكوفه، يكى أبا هرث، فقال: يابن النبي، ما الذى أخرجك من المدينة؟ فقال: ويحك يا أبا هرث، شتموا عرضي فصبرك و طلبوا مالى فصبرت و طلبوا دمى فهربت. وأيم الله ليقتلنى، ثم ليجلسنهم الله ذلا- شاملا و سيفا قاطعا و ليسلطن عليهم من يذلهم.... [١١٦] عبدالله، پسر عمر، خروج او (امام حسین علیه السلام) را که شنید، سوار اسپش شد و به دنبال او، به سرعت از مدینه بیرون رفت. او را در یکی از منزل ها یافت و گفت: يابن رسول الله کجا می خواهید بروید؟ گفت: عراق. گفت: لختی درنگ کن! به حرم جدت برگرد. حسین علیه السلام از سخن او سرپیچید. پسر عمو که چنین دید، گفت: يا با عبدالله، جایی از بدنست را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می بوسید، به من بنمایان حسین علیه السلام ناف خود را نشان داد و پسر عمر سه بار آن جا را بوسید و گریه کرد و گفت: يا با عبدالله تو را به خدا می سپارم که در همین راهی که پیش رو داری، کشته خواهی شد. حسین علیه السلام و یارانش راه سپردنده، به منزل ثعلبیه که رسیدند، مردی که او را «بشير بن غالب» می گفتند، به حضرت امام حسین علیه السلام رسید و گفت: يابن رسول الله، مرا [صفحه ١٣٠] از سخن خدا که گوید: «در آن روز رستاخیز» هر گروهی را با امامشان، فرامی خوانیم، آگاه ساز. گفت: [امام، يا] امامی است که به هدایت می خواند و گروهی از او می پذیرند و [يا] امامی است که

به گمراهی فرامی خواند و گروهی هم از وی می پذیرند، آنان در بهشت و اینان در دوزخند چنان که خدا گوید: «گروهی در بهشت و گروهی در دوزخند.» حسین، به راه افتاد، تا در منزل عذیب فروآمد، در آن جا خواب نیمروزی کرد و گریان، بیدار شد. پسرش به او گفت: پدرجان، چرا گریه می کنی؟ گفت: پسرم اینک ساعتی است که رؤیا در آن، دروغ نمی آید، در خوابم پدیده ای برایم پیدا شد و گفت: «شتاًبان می روید و مرگ شما را به سوی بهشت می کشاند.» حسین، راه را ادامه داد و در منزل رهمیه فرود آمد. در آن جا مردی از اهل کوفه که کنیه اش «ابوهرم» بود به او وارد شد و گفت: ای پسر پیامبر، به چه انگیزه ای از مدینه بیرون آمدی؟ گفت: وای بر تو ای اباالهرم! آبرویم را به ناسزا گرفتند، صبر نمودم؛ خواستند دارایی ام را تاراج کنند، بردباری پیشه ساختم و می خواستند خونم را هم بریزنند، من هم فرار کردم. سوگند به خدا، که اینان مرا، بی گمان خواهند کشت و پس از آن، خدا لباس سرتا پا خواری، بر آن ها خواهد پوشاند و شمشیر برنده ای، بر آن ها چیره ساخت و البته کسی را بر آن ها، مسلط گرداند که خوارشان دارد....

امام حسین با یارانش سخن می گوید

عن أبي عبدالله عليه السلام قال: خرج الحسين بن على عليه السلام على أصحابه فقال: أنها الناس أن الله ذكره ما خلق العباد إلا ليعرفوه فإذا عرفوه عبدوه فإذا عبدوه [صفحة ١٣١] إستغنو بعبادته عن عباده من سواه، فقال له رجل: يابن رسول الله بأبي أنت وأمي فما معرفة الله؟ قال: معرفه أهل كل زمان إمامه الذي يجب عليهم طاعته. قال مصنف هذا الكتاب: يعني بذلك أن يعلم أهل

کل زمان أَنَّ اللَّهَ الَّذِي لَا يُخْلِيهِمْ فِي كُلِّ زَمَانٍ عَنْ أَمَامٍ مَعْصُومٍ، فَمَنْ عَبْدٌ رِبًا لَمْ يَقُمْ لَهُمُ الْحَجَّةُ فَأُنَمَا عَبْدٌ غَيْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. [۱۱۷]

از امام صادق عليه السلام نقل است که: حسین بن علی علیه السلام، به پیش یارانش آمد و گفت: ای مردم! خدای - جل ذکره - بندگانش را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند و آن گاه که او را شناختند، عبادتش کنند و آن گاه که او را عبادت کردند، با عبادت او، از عبادت هر که جز او، بی نیاز شوند در این حال، مردی به او گفت: پدر و مادرم فدایت، یا بن رسول الله، شناخت خدا چیست؟ گفت: به این که مردمان هر عصری، امام خویش را - که خدا طاعتاش را بر آنان، واجب کرده است - بشناسند. شیخ صدوق در ذیل حدیث می نویسد: منظور امام، این است که مردمان هر عصری بدانند که خدا، همان کسی است که آن ها در هیچ عصر و زمانی بدون امام معصوم، نمی گذارد. در نتیجه، هر کس خدایی را عبادت کند که حجت خویش را بر مردم به پا نداشته است (خدایی که رهبری معصوم بر مردم، معین نکرده است)، در حقیقت، غیر خدا را عبادت کرده است. [۱۱۸]. [صفحه ۱۳۲]

روایی با حر بن یزید ریاحی

قال: و بلغ عبیدالله بن زياد الخبر و أن الحسين قد نزل الرحيمه، فأسرى إلية الحر بن يزيد في ألف فارس، قال الحر: فلما خرجت من منزلی متوجها نحو الحسين، نوديت ثلاثا: يا حر أبشر بالجنہ فالتفت فلم أر أحدا، فقلت: ثكلت الحر أمه يخرج الى قتال ابن رسول الله و يبشر بالجنہ! فصلی بالفریقین جمیعا. فلما سلم و ثب الحر

بن یزید فقال: السلام عليك يابن رسول الله و رحمة الله و بركاته، فقال الحسين عليه السلام و عليك السلام، من أنت يا عبدالله؟ فقال: أنا الحرب بن یزید. فقال: يا حر أعلينا أم لنا؟ فقال الحر: والله يابن رسول الله، لقد بعثت لقتالك و أعود بالله أن أحشر من قبرى و ناصيتي مشدوده إلیل رجلی و یدی مغلوله إلی أكب على حر وجهی فی النار. يابن رسول الله أین تذهب؟! إرجع حر جدک، فإنک مقتول. فقال الحسين عليه السلام: سأمضي فما بالموت عار على الفتى اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما و واسى الرجال الصالحين بنفسه و فارق مثبورا و خالف مجرما فان مت لم أندم و ان عشت لم ألم كفى بك ذلا أن تموت و ترغمـا [١١٩].] صفحه ۱۳۳ [امام سجاد عليه السلام در ادامه می گوید: «خبر به ابن زیاد رسید که حسین، در رهیمه فرود آمده است. پس حر بن یزید را با هزار سواره به سوی او گسیل داشت. حر گوید: «آن گاه که از خانه ام، رو به سوی حسین، خارج شدم، سه بار بر من نداشدم: ای حر، بهشت مژده ات باد! هر چه نگاه کردم کسی را ندیدم، با خود گفتم: مادر حر به عزایش نشیناد که برای جنگ با پسر رسول خدا می رود و به بهشت، بشارتش می دهندا!». حر [با سپاهش] هنگام ظهر، به حسین عليه السلام رسید، حسین عليه السلام پرسش را فرمود تا اذان و اقامه گفت و حسین عليه السلام برخاست و برای هر دو گروه، نماز جماعت خواند. تا سلام نماز را گفت، حر بن یزید پیش آمد و گفت: سلام و رحمـت و برکات خدا بر تو باد، ای پسر رسول خدا! حسین عليه السلام گفت: و عليك السلام، ای بنده ی

خدا تو کیستی؟ پاسخ داد: من حر بن یزیدم. گفت: ای حر آیا بر مایی یا با ما؟ حر گفت: یابن رسول الله به خدا من به جنگ تو فرستاده شده ام اما من، از این که پایم بسته به موی سرم و دستانم زنجیر شده به گردنم، از قبرم برآیم و با رو به آتش سوزناک دوزخ انداخته شده به خدا پناه می برم. یابن رسول الله، کجا می روی؟ به حرم جدت باز گرد که تو را خواهند کشت. حسین علیه السلام گفت: می روم کشته شوم، این بر جوانمرد عار نیست گر هدف، حق باشد و رزمنده، تسليم خدایک مردان را حمایت تا کنم با جان و دل فارق از اغیارم و راهم ز گمراهان، جداگر بمانم سربلندم ور بمیرم باک نیست بر تو بس این تنگ، خواهی مرد اما بی هوا [صفحه ۱۳۴]

در منزل قطقطانه

ثم سار الحسين عليه السلام حتى نزل القطقطانه، فنظر إلى فسطاط مضروب، فقال: لمن هذا الفسطاط؟ فقيل: لعبد الله بن الحر الجعفي فأرسل إليه الحسين عليه السلام فقال: أيها الرجل، إنك مذنب خاطئ و إن أخذك بما أنت صانع أن لم تتب إلى الله تبارك و تعالى في ساعتك هذه فتنصرونني و يكون جدي شفيعك بين يدي الله تبارك و تعالى. فقال: یابن رسول الله، والله لو نصرتك لكنت أول مقتول بين يديك، ولكن هذا فرسى خذه إليك، فوالله ما ركبته قط و أنا أروم شيئاً إلا بلغته، و لا أرادني أحد إلا نجوت عليه، فدونك فخذه. فأعرض عنه الحسين عليه السلام بوجهه، ثم قال: لا حاجه لنا فيك و لا في فرسك، (و ما كنت متخد المضلين عضدا) [۱۲۰] ولكن فر، فلا لنا ولا علينا، فإنه من سمع واعينا

أهل بیت ثم لم یجينا، کبه الله علی وجهه فی نار جهنم.... [۱۲۱]. امام حسین علیه السلام رفت تا در منزل قطقطانه فرود آمد. در آن جا چادری برافراشته دید و پرسید: این چادر از آن کیست؟ گفته شد: عبیدالله بن حر جعفری را است. حسین علیه السلام کس به نزدش فرستاد تا آمد و به او گفت: ای مرد! همین الان، به سوی خدای تبارک و تعالی برگرد و مرا یاری کن تا جد من، در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی، شفیع تو باشد؛ اگر چین نکنی، گنهکار و خطپیشه خواهی بود. و خدای عزیز و جلیل تو را به آن چه می کنی، مؤاخذه خواهد کرد. [صفحه ۱۳۵] او گفت: ای پسر رسول خدا، به خدا اگر یاریت کنم، نخستین کس خواهم بود که پیش رویت کشته می شود، اما تو به این اسم بسنده کن و آن را برای خود بردار؛ که سوگند به خدا با این اسب، هر چه را که دنبال کرده ام، گرفته ام و از دست هر که مرا قصد کرده، گریخته ام. این اسب من، آن را بگیر!حسین علیه السلام از او روی برگرداند و گفت: مرا بر تو بر اسبت نیازی نیست و من کسی نباشم که گمراهان از یار و یاور گیرم. اما تو از این جا بگریز، نه با ما باش و نه بر ما، که هر کس دادخواهی ما اهل بیت را بشنود و پاسخمان ندهد، خدا وی را به رو در آتش دوزخ اندازد.....

در منزل قصر بنی مقاتل

عن عمرو بن قيس المشرقي قال: دخلت على الحسين عليه السلام أنا و ابن عم لى و هو فى قصر بنى مقاتل، فسلمنا عليه فقال له ابن عمى:

یا أبا عبدالله هذا الذى أرى خصاب أو شعرك؟ فقال: خصاب و الشيب إلينا بنى هاشم يعجل، ثم أقبل علينا فقال: جثما لنصرتى؟ فقلت: إنى رجل كبير السن، كثير الدين، كثير العيال و فى يدى بضائع للناس و لا أدرى ما يكون و أكره أن أضيع أمانتى. و قال له ابن عمى مثل ذلك، قال لنا: فانطلقا، تسمعاً واعيه و لا تريالي سواداً فإنه من سمع واعيتنا أو رأى سوادنا فلم يجنا و لم يغتنا كان حقاً على الله عزوجل أن يكبه على منخرية فى النار. [١٢٢] . از عمر و پسر قيس مشرقى نقل است که: «من و پسر عمومیم در منزل «قصر [صفحه ۱۳۶] بنی مقاتل»، بر حسین علیه السلام وارد شدیم، پس از سلام، پسر عمومی من به او گفت: یا ابا عبدالله این که می بینیم رنگ خصاب است یا مویتان؟ گفت: خصاب است، پیری ما بنی هاشم را زود درمی یابد. سپس رو به ما کرد و گفت: برای یاریم آمده اید؟ گفتم: من مردی بزرگسال، بسیار بدھکار و عیال وارم و سرمایه هایی از مردم نیز در دستم است [و اگر با شما بیایم] نمی دانم که چه پیش خواهد آمد و نمی خواهم امانتداری خویش را تباہ سازم. پسر عمومیم نیز همین سخن را با او گفت. او به ما گفت: پس راه خود در پیش گیرید و بروید تا آن جا که از من هیچ ندایی برای دادخواهی نشنوید و هیچ اثری از ما نبینید، زیرا هر که دادخواهی ما را بشنود یا سایه و سیاهی ما را از دور ببیند، اما ما را در نیابد و به فریادمان نرسد، بر خدای عزوجل است که وی را به رو، در آتش دوزخ

ورود به کربلا

نم سار حتی نزل کربلاه، فقال: أى موضع هذا؟ فقيل: هذا كربلاه يابن رسول الله. فقال: هذا والله يوم كرب و بلاء و هذا الموضع الذى يهراق فيه دمائنا و يباح فيه حرمينا. فأقبل عبيد الله بن زياد بعسكره حتى عسكر بالنخلة و بعث إلى الحسين عليه السلام رجلا يقال له عمر بن سعد قائد فى أربعه آلاف فارس و أقبل عبدالله بن الحسين التميمى فى ألف فارس، يتبعه شبت بن ربى فى ألف فارس و محمد بن الأشعث بن قيس الكندى أيضا فى ألف فارس و كتب لعمرا بن سعد على الناس و أمرهم أن يسمعوا له و يطيعوه. [صفحه ۱۳۷] بلغ عبيد الله بن زياد أن عمر بن سعد يسامر الحسين و يحدثه و يكره قتاله، فوجه إليه شمر بن ذى الجوشن فى أربعه آلاف فارس و كتب إلى عمر بن سعد: إذا أتاك كتابى هذا، فلا تمهلن الحسين بن على و خذ بكظمه و حل بين الماء و بينه كما حيل بين عيمان و بين الماء يوم الدار. [۱۲۳] امام سجاد عليه السلام در ادامه ی حدیث پیشین می گوید: «امام حسین علیه السلام به راهش ادامه داد تا در کربلا فرود آمد. در آن جا پرسید: اینجا کجاست؟ گفته شد: ای پسر رسول خدا، اینجا کربلا است. گفت: به خدا امروز روز اندوه و بلاست و اینجا همان جایی است که خون ما در آن، ریخته شود و حریممان هتک گردد. عبيد الله بن زياد با سپاهش از کوفه بیرون آمد تا در نخله، اردو زد و مردی را که به وی «عمر بن سعد» گفته می شد با چهار هزار سواره به سوی حسین علیه السلام گسیل داشت. «عبدالله بن الحسين تمیمی» نیز با هزار

سوار، جلو رفت و «شیث بن ربیعی» و «محمد بن الاشعث بن قیس کندی» هر یک هزار سوار پشت سر او حرکت کردند. ابن زیاد، به عمر بن سعد حکم نوشت و او را امیر مردم ساخت و آنان را فرمان داد که از او فرمان برنده و مطیع وی باشند. به عبیدالله، بن زیاد خبر رسید که عمر بن سعد، شب‌ها با حسین می‌نشیند و سخن می‌گوید و جنگ با او را دوست نمی‌دارد. عبیدالله، شمر بن ذی‌الجوشن را با چهار هزار سواره به سوی عمر بن سعد فرستاد و به او چنین نوشت: وقتی که نامه‌ی من به تو رسید، بر حسین بن علی علیه السلام هرگز مهلتی مده، گلویش را بفشار و میان او [صفحه ۱۳۸] و آب فاصله بینداز هم چنان که در «یوم الدار» [۱۲۴]. میان عثمان و آب، فاصله انداختند.

شب عاشورا

فلما وصل الكتاب إلى عمر بن سعد، أمر مناديه فنادى: إنا قد أجلنا حسينا و أصحابه يومهم و ليتهم، فشق ذلك على الحسين عليه السلام و على أصحابه، فقام الحسين عليه السلام في أصحابه خطيبا، فقال: اللهم إنى لا أعرف أهل بيته أبرا و لا أزكى و لا أظهر من أهل بيته، ولا أصحابا هم خير من أصحابي. وقد نزل بي ما قد ترون و أنتم في حل من بيته، ليست لى في أعناقكم بيعه و لا لى عليكم ذمه و هذا الليل قد غشىكم فاتخذوه جملة و تفرقوا في سواده، فإن القوم إنما يطلبونني و لو ظفروا بي لذهبوا عن طلب غيري. فقام إليه عبد الله بن مسلم بن عقيل بن أبي طالب، فقال: يا بن رسول الله ماذا يقول لنا الناس إن خذلنا شيخنا و كبارنا و سيدنا و ابن سيد

الأعمام و أبن نبينا سيدالأنبياء، لم نضرب معه بسيف و لم تقاتل معه برمح! لا والله أو نرد موردك و تجعل أنفسنا دون نفسك و دماءنا دون دمك، فإذا نحن فعلنا ذلك فقد قضينا ما علينا و خرجننا مما لزمنا. و قام إليه رجل يقال له زهير بن القين الجلبي، فقال: يابن رسول الله وددت أنني قتلت ثم نشرت، ثم قتلت، ثم نشرت، ثم قتلت ثم نشرت فيك و في الذين معك مأه قتلهم و أن الله دفع بي عنكم أهل البيت. فقال: له وأصحابه: جزيتم خيرا. [صفحة ١٣٩] ثم أن الحسين عليه السلام أمر بحقيره فحضرت حول عسکره شبه الخندق، و أمر فحشيت حطبا و أرسل علينا إبنه في ثلاثة فارسا و عشرين راجلا ليسقوا الماء و هم على وجل شديد. و أنشأ الحسين عليه السلام يقول: يا دهر أفالك من خليل كم لك في الإشراق والأصيل من طالب و صاحب قتيل و الدهر لا يفنع بالبديل و أنما الأمر إلى الجليل و كل حي سالك سبيلي ثم قال لأصحابه: قوموا فاشربوا الماء يكن آخر زادكم و توضوئوا و اغسلوا ثيابكم لتكون أكفانكم.... [١٢٥]. وقتى كه نامه ای ابن زياد به عمر بن سعد رسید، جارچی خود را فرمان داد تا بانگ زند: ما حسین و یارانش را امروز و امشیشان، مهلت دادیم. این سخن بر حسین عليه السلام و یارانش گران آمد، حسین عليه السلام برخاست و در میان یارانش، سخنانی ایراد کرد و گفت: بار پروردگارا من خاندانی نیکوکارتر، پاک تر و بی ریاتر از خاندانم و یارانی نیک تراز یارانم، نمی شناسم. شما می بینید که بر من چه آمده است. اینک از قید بیعت من آزادید مرا بر گردن شما، بیعتی و

شما را بر من پیمانی نیست و اکنون، شب شما را در بر گرفته است از خلوت آن بهره گیرید و در سیاهی شب پراکنده شوید که این گروه، تنها مرا می جویند و اگر بر من چیره گردند از جستجوی دیگران دست بر می دارند.«عبدالله پسر مسلم بن عقیل» برخاست و گفت: یابن رسول الله، ما اگر پیر، بزرگ، سرور خویش، پسر عمومی بزرگ خود و فرزند پیامبر مان، آن سرآمد [صفحه ۱۴۰] پیامبران را تنها بگذاریم و در کنارش شمشیری نزینم و به همراهش، با نیزه ای نجنگیم مردم به ما چه خواهد گفت؟ نه، به خدا ما تو را تنها نمی گذاریم تا در سرانجام تو درآیم و جان و خون خود را فدای جان و خود تو سازیم هرگاه که چنین کردیم، آن گاه است که رسالت خود را انجام داده و از پیمانی که بر ماست، سرفراز بیرون آمده ایم. مردی که به او «زهیر بن قین بجلی» گفته می شد، به پا خاست و گفت: ای پسر رسول خدا! دوست داشتم در راه تو و آنان که با تو اند کشته می شدم، سپس زنده می شدم و باز کشته می شدم و دوباره زنده می شدم و کشته می شدم و صدبار کشته می شدم تا خدا به وسیله‌ی من از شما، اهل بیت، دفاع می کرد. امام حسین علیه السلام به او و یارانش گفت: خدا شما را پاداش نیک دهاد! امام حسین علیه السلام، سپس امر فرمود، کندک کوچکی شبیه خندق، در گرد سپاهش بکنند و آن را از هیزم پر کنند. و پرسش، علی را با سی سواره و بیست پیاده - که سخت، بیمناک بودند - فرستاد تا آب بیاورند. در آن حال، امام حسین علیه السلام

این

اشعار را ترنم می کرد:- اف بر تو ای روزگار، ای یار بی وفا! چه بسیار خواهان و دوستدارانت را، شب و روز می کشی و هر گز به این خون خواری پایان نمی دهی.- کارها همگی، تنها به دست خدا است. هر زنده ای، چون من، به سوی مرگ می رود. امام حسین علیه السلام سپس به یارانش گفت: برخیزید و از این آب (آبی که در آن شب، برخی از یاران به فرماندهی علی اکبر از فرات آورده بودند) بخورید تا آخرین توش و بهره‌ی شما از این جهان باشد و وضو سازید و غسل کنید و لباس هایتان را بشویید که کفن‌های شما خواهد بود. [صفحه ۱۴۱]

در صبح عاشورا

ثم صلی بهم الفجر و عبأهم تبعه الحرب و أمر بحفيه التي حول عسکره فأصرمت بالنار ليقاتل القوم من وجه واحد. و أقبل رجل من عسکر عمر بن سعد على فرس له، يقال له: ابن أبي جويريه المزنی، فلما نظر إلى النار تتفقد صفق بيده و نادى: يا حسين و اصحاب الحسين عليه السلام! أبشرروا بالنار، فقد تعجلتموها في الدنيا! فقال الحسين عليه السلام: من الرجل؟ فقيل: ابن أبي جويريه المزنی، فقال الحسين عليه السلام: اللهم أذقه عذاب النار في الدنيا. فنفر به فرسه وإلقاه في تلك النار فاحترق. ثم برب من عسکر عمر بن سعد رجل آخر، يقال له: تميم بن حصين الفزاری، فنادى: يا حسين و يا أصحاب الحسين، أما ترون إلى ماء الفرات يلوح كأنه بطون الحيات؟ [۱۲۶] والله لاذقم منه قطره حتى تذوقوا الموت جرعا. فقال الحسين عليه السلام: من الرجل؟ فقيل: تميم بن حصين. فقال الحسين عليه السلام: هذا وأبوه من أهل النار، اللهم اقتل هذا عطشا في هذا اليوم. قال: فختقه العطش حتى سقط

عن فرسه، فوطئته الخيل بستابکها فمات. ثم أقبل رجل آخر من عسکر عمر بن سعد، يقال له: محمد بن الاشعث بن قيس الكندي، فقال: يا حسن بن فاطمه، أيه حرمه لك من رسول الله ليست لغيرك؟ قتلا الحسين عليه السلام هذه الآية (ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و [صفحة ١٤٢] آل عمران على العالمين. ذريه بعضها من بعض) [١٢٧] ثم قال: والله إن محمداً لمن آل إبراهيم و ان العترة الهادية لمن آل محمد. من الرجل؟ فيل: محمد بن الاشعث بن قيس الكندي، فرفع الحسين عليه السلام رأسه إلى السماء فقال: اللهم أرّ محمد بن الاشعث ذلاً في هذا اليوم، لا تعزه بعد هذا اليوم أبداً. فعرض له عارض فخرج من العسکر يتبرز، فسلط الله عليه عقرباً فلدغته، فمات بادى العوره.... [١٢٨]. امام حسین عليه السلام نماز صبح را با یارانش خواند و آنان را برای جنگ آماده ساخت و دستور داد، به خندقی که گرد سپاهش بود، آتش انداختند، تا با گروه مخاصم از یک جهت بجنگد. مردی که به وی «ابن ابی جویریه ی مزنی» می‌گفتند، سوار بر اسب، از سپاه عمر سعد پیش تاخت. و قی چشمش به آتش شعله و رفاقتاد، دست بر دستش زد و فریاد کشید: ای حسین! و ای یاران حسین! آتش دوزخ مژده باد شما را که در این جهان به سوی آن شتافته اید! حسین عليه السلام پرسید: این مرد کیست؟ گفته شد: پسر ابو جویره ی مزنی است. حسین عليه السلام گفت: بار پروردگار، عذاب آتش را در این دنیا به وی بچشان! چیزی نگذشت که اسبش رم کرد و او را در آتش خندق انداخت و بسوخت. سپس مردی دیگر که او را «تمیم بن حسین

فزاری» می نامیدند از سپاه عمر سعد، نمایان شد و فریاد زد: ای حسین! ای یاران حسین! آیا آب فرات را نمی بینید [صفحه ۱۴۳] که چون شکم مارها - یا ماهیان [۱۲۹] - موج می زند و می درخشد، به خدا که قدره ای از آن نخواهید چشید تا طعم مرگ را با زاری چشیده باشید. حسین علیه السلام پرسید: این مرد کیست؟ گفته شد: تمیم بن حصین. حسین گفت: این مرد و پدرش هر دو از اهل دوزخند. خدایا همین امروز این مرد را تشننه کام بکش! چیزی نگذشت که عطش، گلوی او را فشرده تا از اسبش به زیر آمد و اسب های سپاهیان با سم هاشان لگدمالش کردند تا مرد سپس مردی دیگر از سپاه عمر سعد که او را محمد پسر اشعث بن قیس کندی می گفتند، پیش تاخت و گفت: ای حسین، پسر فاطمه! تو را از رسول خدا چه حرمتی است که دیگران را نیست؟ امام حسین علیه السلام در پاسخ، این آیه را تلاوت کرد: «به یقین، خدا آدم و نوح، و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داده است. فرزندانی که بعضی از آنان [از نسل] [برخی دیگرند].» [۱۳۰] سپس گفت: به خدا، محمد صلی الله علیه و آله از خاندان ابراهیم است و عترت هدایتگر از آل محمدند. این مرد کیست؟ گفته شد: محمد بن پسر اشعث بن قیس کندی است. امام حسین علیه السلام سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا، همین امروز به محمد بن اشعث، ذلتی نشان ده که پس از آن هرگز روی عزت نبینند. چندی نگذشت که حالتی بر او عارض شد که برای قضای حاجت از سپاه بیرون رفت. در این

حال، خدا کژدمی را برابر او چیره ساخت که او را گزید و او در حالی که شرمگاهش هویدا بود، مرده شد. [صفحه ۱۴۴]

سخنی از بریر بن خضیر همدانی

فبلغ العطش من الحسين عليه السلام وأصحابه، فدخل عليه رجل من شيعته يقال له: برير بن خضير الهمданى - قال إبراهيم بن عبد الله راوی الحديث: هو خال أبي إسحاق الهمدانى - فقال: يابن رسول الله أتأذن لى فأخرج إليهم فأكلمهم؟ فأذن له فخرج إليهم، فقال: يا معاشر الناس، إن الله عزوجل بعث محمدا بالحق بشيرا و نذيرا و داعيا الله بأذنه و سراجا منيرا و هذا ماء الفرات تقع فيه خنازير السود و كلابها، وقد حيل بينه وبين ابنته. فقالوا: يا برير أكثرت الكلام فاكفف، فوالله ليعطش الحسين كما عطش من كان قبله. فقال الحسين عليه السلام أقعد يا برير.... [۱۳۱]. تشنجی بر حسین علیه السلام و یارانش غلبه یافت. مردی از پیروانش که او را بریر بن خضیر همدانی می نامیدند، [۱۳۲] به نزدش آمد و گفت: یابن رسول الله، آیا به من اجازه می دهی به نزد آن ها روم و با آنان سخن بگوییم؟ امام حسین، اجازه داد و او به سوی آن ها رفت و گفت، ای مردم! به راستی خدای عزوجل، محمد بر حق برانگیخت تا مژده رسان و بیم دهنده و به سوی خدا، به اذن او، فراخوانده و چراغی تابناک، باشد. این آب فرات است که خوک ها و سگان بادیه نشینان در آن غوطه می خورند اما میان آن و پسر پیامبر مانع شده اند. سپاهان یزید گفتند: ای بریر سخن به دراز گفتی، بس کن، سوگند به خدا که حسین باید تشنجی بچشد همان طور که تشنجی چشید، آن کس که پیش از او بود.

امام حسین اتمام حجت می کند

ثم وثب الحسين عليه السلام متوكلا على سيفه، فنادى بأعلى صوته، فقال: أنسدكم الله، هل تعرفونني؟ قالوا: نعم، أنت ابن رسول الله و سبطه. قال: أنسدكم الله هل تعلمون أن جدي رسول الله؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنسدكم الله هل تعلمون أن أمي فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله؟ قالوا: اللهم نعم. قال أنسدكم الله هل تعلمون أن أبي على بن أبي طالب؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنسدكم الله هل تعلمون أن جدي خديجه بنت خويلد، أول نساء هذه الأمة إسلاماً؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنسدكم الله هل تعلمون أن سيد الشهداء حمزه عم أبي؟ قالوا: اللهم نعم، قال: فأنسدكم الله هل تعلمون أن جعفر الطيار في الجنة عمى؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فأنسدكم الله هل تعلمون أن هذا سيف رسول الله و أنا متقلدته؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فأنشدكم الله هل تعلمون أن هذه عمامة رسول الله أنا لا بسها؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فأنسدكم الله هل تعلمون أن علياً كان أولهم إسلاماً وأعلمهم علماء وأعظمهم حلماً وأنه ولـى كل مؤمن و مؤمنه؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فـبـم تستحـلـون دـمـي و أـبـيـ الـذـائـدـ عنـ الـحـوضـ غـداـ، يـذـودـ عـنـهـ رـجـالـاـ كـمـاـ يـزـادـ الـبعـيرـ الصـادـىـ عـنـ الـماءـ، وـ لـوـاءـ الـحـمدـ فـىـ يـدـىـ جـدـىـ يـوـمـ الـقـيـامـهـ؟ قالـواـ: قدـ عـلـمـنـاـ ذـلـكـ كـلـهـ وـ نـحـنـ غـيـرـ تـارـكـيـكـ حتـىـ تـذـوقـ الـمـوـتـ عـطـشـاـ. فأـخـذـ الـحـسـينـ عـلـيـهـ السـلـامـ بـطـرـفـ لـحـيـتـهـ وـ هـوـ يـوـمـ ثـانـ ابنـ سـيـعـ وـ خـمـسـيـنـ سـنـهـ، ثمـ قـالـ: أـشـتـدـ غـضـبـ اللهـ عـلـىـ الـيهـودـ حـيـنـ قـالـواـ: عـزـيزـ اـبـنـ اللهـ. وـ اـشـتـدـ غـضـبـ اللهـ عـلـىـ النـصـارـىـ حـيـنـ قـالـواـ:

المسيح ابن الله. واشتد غضب الله على المجرم حين عبدوا النار من دون الله. واشتد غضب الله على قوم قتلوا نبيهم. و اشتد غضب الله على هذه [صفحه ۱۴۶] العصابه الذين يريدون قتل ابن نبيهم.... [۱۳۴]. سپس امام حسین عليه السلام در حالی که بر شمشیرش تکیه کرده بود، برخاست و با صدای بلند ندا در داد و گفت: شما را به خدا آیا مرا می شناسید؟ گفتند: آری تو پسر رسول خدا و سبط اویی. گفت: شما را به خدا، آیا می دانید که مادرم، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آلہ است؟ آری به خدا، گفت: شما را به خدا آیا می دانید که پدرم، علی بن ابی طالب است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می دانید که خدیجه دختر خویلد، نخستین زن از زنان این امت، که اسلام آورد، مادر بزرگ من است؟ گفتند: آری به خدا، گفت: شما را به خدا، آیا می دانید که حمزه ی سید الشهداء، عمومی پدر من است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می دانید که جعفر طیار، (پرواز کننده در بهشت) عمومی من است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می دانید، این شمشیری که من به کمر بسته ام، شمشیر رسول خدا است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می دانید این عمامه ای که من بر سر نهاده ام، عمامه ی رسول خدا است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می دانید که پدرم در اسلام، نخستین و در دانش، داناترین، و در خویشتن داری، بزرگ ترین مردم است و همانا او، هر مرد و زن مؤمن را مولا است؟

گفتند: آری به خدا. گفت: با این که می دانید پدرم، فردا (روز رستاخیز) سرچشمه دار حوض کوثر است، برخی از مردمان را از آن خواهد راند آن چنان که شتر تشنه را از آب می رانند، و با این که می دانید در روز رستاخیز «لوای حمد» [صفحه ۱۴۷] در دست جدم خواهد بود، پس برای چه خونم را حلال می کنید؟ گفتند: این همه را می دانیم اما، باز از تو دست برنداریم تا از تشنجی، طعم مرگ را بچشی. امام حسین علیه السلام که در آن روز، پیجاه و هفت سال را پشت سر نهاده بود، دستی بر محاسن کشید و سپس گفت: خشم خدا بر یهود، هنگامی سخت گشت که گفتند «عزیر، پسر خدا است» و خشم خدا بر مسیحیان، وقتی دشوار گشت که گفتند: «مسيح، پسر خدا است». و خشم خدا بر مجوسان زمانی فزوئی گرفت که به جای خدا، آتش را پرسیدند. و خشم خدا بر هر امتی وقتی سخت شد که پیامبرشان را کشتند. خشم خدا اینکه بر این گروه از مردان، که می خواهند پسر پیامبرشان را بکشند، شدت یافته است....

توبه‌ی حر بن یزید ریاحی

قال: فضرب الحر بن یزید فرسه و جاز عسکر عمر بن سعد إلى عسکر الحسين عليه السلام واضعاً يده على رأسه و هو يقول:
اللهم إليك أنيب فتب على، فقد أرعبت قلوب أوليائك وأولاد نبيك. يابن رسول الله هل لى من توبه؟ قال: نعم تاب الله عليك. قال: يابن رسول الله، أتاذن لى فأقاتل عنك؟ فأذن له، فبرز وهو يقول: أضرب فى أعناقكم بالسيف عن خير من حل بلاد الخيف فقتل منهم ثمانية عشر رجلا، ثم قتل، فأتاه الحسين عليه السلام و دمه يشخب، فقال: بخ بخ يا حر، أنت

حر کما سمتی فی الدنیا و الآخره، ثم أنسا الحسین علیه السلام یقول: [صفحه ۱۴۸] لنعم الحر بنی ریاح و نعم الحر مختلف الرماح و نعم الحر اذا نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح [۱۳۵]. حر بن بزید بر اسبش نهیب زد و رو به سپاه حسین علیه السلام، از سپاه عمر سعد گذشت و در حالی که دستش را بر سرش نهاده بود، می گفت: پروردگارا به سوی تو برگشتم، توبه ی مرا پیذیر که در دل دوستانت و فرزندان پیامبرت، وحشت اند اختم. یابن رسول الله! آیا مرا توبتی تو اند بود؟ گفت: آری، خدا تو را می پذیرد. گفت: یابن رسول الله، آیا به من رخصت می دهی که در دفاع از تو بجنگم؟ حسین علیه السلام او را رخصت داد و او به آوردگاه تاخت در حالی که می گفت:- با شمشیرم گردتنان را می زنم، به جانبداری از برترین کسی که تا حال در شهرهای عراق فرود آمده است. حر، هیجده مرد از آن ها را کشت و خود نیز کشته شد هنوز خونش در جریان بود که حسین علیه السلام به او رسید و گفت: به به! ای آزادمرد! تو به راستی، چنان که نامیده شده ای، در دو جهان آزادمردی، سپس حسین علیه السلام رثای در حق او سرود و گفت:- چه نیک آزادمردی است، آزادمرد قیله ی بنی ریاح! آن گاه نیزه ها از هر سو او را نشانه گرفته بودند، چه نیک از خود رسته و رهیده بود!- و چه عاقبت به خیر بود این آزادمرد آن گاه که حسین را صدا کرد و پیش از همه در پگاهان از بند تن رهید. [صفحه ۱۴۹]

شهادت زهیر بن قین

ثم بز من بعده زهیر بن القین البجلی و هو يقول مخاطبا للحسین علیه السلام:اليوم

نقی جدتک النبیا و حسنا و المرتضی علیاً فقتل منهم تسعه عشر رجلاً ثم صرع و هو يقول: أنا زهیر و أنا ابن القین أذبکم بالسیف عن حسین [۱۳۶]. پس از حر بن یزید، زهیر، پسر قین بجلی به میدان رفت در حالی که رو به امام حسین علیه السلام می گفت:- امروز به دیدار جدت پیامبر، برادرت حسن علیه السلام و علی مرتضی می رسیم. او پس از آن که نوزده مرد از آن ها را کشت، به زمین افتاد و در آن حال می گفت: من زهیرم، من پسر «قین» ام که در برابر شما ایستاده، از حسین، دفاع می کنم. [۱۳۷].

شهادت حبیب بن مظاہر

ثم بزر من بعده حبیب بن مظاہر الأسدی و هو يقول: أنا حبیب و أبی مظاہر لنهن أزکی منکم و أطہرننصر خیر الناس حين یذکر فقتل منهم احدا و ثلاثة رجال ثم قتل.... [۱۳۸]. پس از زهیر بن قین، حبیب بن مظاہر اسدی به آوردگاه آمد و چنین رجز [صفحه ۱۵۰] خواند: من حبیبم، پدرم مظاہر است. ما از شما پاک تر و پاکیزه تریم. ما برترین مردم را - آن گاه که یاد شود - یاری می کنیم. حبیب، پس از آن که سی و یک مرد از آن ها را کشت، خود نیز کشته شد. [۱۳۹].

شهادت عبدالله بن ابی عروه ی غفاری

ثم بزر من بعده عبدالله بن ابی عروه الغفاری و هو يقول: قد علمت حقاً بنو غفار أني أذب في طلاب الثار بالمشعرى و القنا الخطار فقتل منهم عشرين رجالاً ثم قتل... [۱۴۰]. پس از حبیب بن مظاہر، عبدالله بن ابی عروه ی غفاری به میدان تاخت و گفت:- غفاریان به درستی می دانند که من در خونخواهی از خون یاران، با شمشیر مشعری [۱۴۱] و نیزه ی برافراشته، دفاع می کنم. او بیست مرد از آن ها را کشت و سپس کشته شد.

شهادت بریر بن خضیر همدانی

ثم بزر من بعده بریر بن خضیر الهمدانی و کان أقرأ أهل زمانه و هو يقول: أنا بریر و أبی خضیر لا خیر فیمن ليس فيه خیر فقتل منهم ثلاثة رجال ثم قتل... [۱۴۲]. [صفحه ۱۵۱] بعد از عبدالله غفاری، بریر بن خضیر همدانی که در عصر خویش در قرائت قرآن از همگان پیشروتر و داناتر بود، به میدان تاخت و چنین سرود: منم بریر و پدرم خضیر است خیری ندارد آن که نابخیر است و سی مرد از آن ها را کشت و سپس کشته شد.

شهادت مالک بن انس کاهلی

ثم بزر من بعده مالک بن انس الكاهلی و هو يقول: قد علمت کاهلها و دودان والخندفیون و قیس عیلان بأن قومی قضم الأقران يا قوم کونوا كأسود الجان آل على شیعه الرحمن و آل حرب شیعه الشیطان فقتل منهم ثمانیه عشر رجالاً ثم قتل.... [۱۴۳]. پس از بریر بن خضیر، مالک بن انس کاهلی به آوردگاه آمد در حالی که می گفت:- قبایل کاهل، دودان قیس عیلان و خندفیان می دانند که ایل، من، نابودی کننده ی همگنانند. - ای قوم من! چون شیران درنده، شجاع باشید که آل علی، پیروان خدای رحمانند و آل ابوسفیان، پیران شیطانند. و هیجده مرد از آن ها را کشت و سپس کشته شد. [۱۴۴]. [صفحه ۱۵۲]

شهادت ابوالشعثاء الکندي

و بُرْز من بعده [إِيَّيُّودُ بْنُ زَيْدٍ بْنُ مَهَاجِرٍ الْكَنْدِيِّ]، فحمل عليهم وأنساً يقول: أنا يزيد [١٤٥] وأبى مهاصر اشجع من ليث العرين الخادريا رب إنى للحسين ناصر و لابن سعد تارک مهاجر قتل منهم تسعة ثم قتل.... [١٤٦] پس از مالک بن انس، يزيد بن زیاد بن مهاصر کندی به آوردگاه آمد، به آن ها یورش برد، در حالی که می سرود: منم یزید و پدرم مهاصر، شجاع تراز شیر امیر بیشه. - حسین را یاورم پروردگارا، از ابن سعد برگشته، رهیده. [١٤٧].

شهادت عبدالله بن عمیر

و بُرْز من بعده [أبُو وَهْبٍ بْنَ وَهْبٍ] وَ كانَ نَصْرَانِيَا أَسْلَمَ عَلَى يَدِي الحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ وَ أَمْهُ [زَوْجِهِ] فَاتَّبَوْهُ إِلَى كَرْبَلَاءِ، فَرَكِبَ فَرْسًا وَ تَنَاوَلَ بِيَدِهِ عَمُودَ الْفَسْطَاطِ، فَقَاتَلَ وَ قُتِلَ مِنَ الْقَوْمِ سَبْعَهُ أَوْ ثَمَانِيهِ، ثُمَّ اسْتَوْسَرَ، فَأَتَى بِهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَأَمْرَ بِضَرْبِ عَنْقِهِ، فَضَرَبَتْ عَنْقَهُ وَ رَمِيَّ بِهِ أَلَى عَسْكَرِ الْحَسِينِ وَ أَخْذَتْ أَمْهَ [صَفَحَهُ ١٥٣] [أَمْرَأَتِهِ] سَيِّفَهُ وَ بَرَزَتْ، فَقَالَ لَهَا الحَسِينُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَمْهُ وَهْبٍ، إِجْلَسِيْ فَقَدْ وَضَعَ اللَّهُ الْجَهَادَ عَنِ النِّسَاءِ، إِنَّكَ وَ ابْنَكَ [زَوْجَكَ] مَعَ جَدِّيْ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَنَّةِ.... [١٤٨]. پس از یزید بن زیاد، ابووهب بن وهب [١٤٩] به میدان رفت. او پیش تر نصرانی بود که خود و مادرش همسرش [به دست حسین علیه السلام آوردنده و تا کربلا با او آمدند. او بر اسبی سوار شد و ستون خیمه ای به دست گرفت و جنگید. پس از آن که از گروه مقابل، هفت یا هشت نفری را کشت، اسیر شد، او را به پیش عمر سعد برداشت و او دستور داد گردنیش را بزنند. گردنیش را زدند و سرش

را به سوی سپاه حسین علیه السلام پرتاب کردند. مادرش [زنش] شمشیر او را برداشت و به سوی میدان رفت. امام حسین علیه السلام به وی گفت: ام و هب، بنشین که جهاد از زنان برداشته شده است، تو و پسرت [شوهرت] در بهشت، با جدم محمد صلی الله علیه و آله خواهید بود. [۱۵۰].

شهادت نافع بن هلال

ثم بزر من بعده [نافع بن هلال ثم قتل....] [۱۵۱] بعد از وہب عبدالله بن عمیر کلبی، «نافع بن هلال - ابن حجاج - جملی» به میدان تاخت در حالی که چنین رجز می خواند: [صفحه ۱۵۴] - با کمانی که نوک تیرهایش، علامت گذاری و شناخته شده است، تیراندازی کنم و نترسم که ترس، جان کسی را سودی نبخشد. و سیزده مرد از آن ها را کشت و سپس کشته شد.... [۱۵۲].

شهادت عبدالله بن مسلم

و بزر من بعده عبدالله بن عقیل بن أبي طالب، و أنشأ يقول: أقسمت لا أقتل إلا حرا وقد وجدت الموت شيئاً مراً كره أن أدعى جباناً فرا إن الجبان من عصى و فرافقتل منهم ثلاثة ثم قتل.... [۱۵۳] . و بعد از «نافع بن هلال جملی»، «عبدالله» پسر «مسلم بن عقیل بن أبي طالب» به آوردگاه شتافت که چنین رجز می خواند: سو گند خورده ام که جز با آزادگی، کشته نشوم و گرچه مرگ را چیزی تلخ یافته ام، دوست ندارم ترسویی خوانده شوم که از میدان گریخته است؛ که، آن که خدا را نافرمانی کند و بگریزد، ترسو است. سپس سه تن از آنان را کشت و خود نیز کشته شد. [۱۵۴].

شهادت علی اکبر و قاسم بن حسن

و بزر من بعده علی بن الحسين، [۱۵۵] فلما برق إليهم دمعت عين الحسين علیه السلام فقال: [صفحه ۱۵۵] اللهم كن أنت الشهيد عليهم، فقد برق إليهم ابن رسولك و أشبه الناس وجها و سمتا به، فجعل يرتجز و هو يقول: أنا على بن الحسين بن علي نحن و بيت الله أولى بالنبي أما ترون كيف أحمى عن أبي فقتل منهم عشرة ثم رجع إلى أبيه فقال: يا أبا العطش، فقال الحسين عليه السلام: صبرا يابني، يسقيك جدك بالكأس الأولى. فرجع فقاتل حتى قتل منهم أربعه وأربعين رجلا، ثم قتل. و بزر من بعده القاسم بن الحسين بن علي بن أبي طالب و هو يقول: لا تجزعنى نفسي فكل فان اليوم تلقين ذرى الجنان فقتل منهم ثلاثة، ثم رمى عن فرسه.... [۱۵۶] . پس از عبدالله بن مسلم، علی اکبر، پسر امام حسین علیه السلام به مبارزه برخاست، وقتی که به سوی دشمن می رفت، اشک از چشم حسین علیه السلام جاری شد و گفت: بار پروردگارا، تو خود گواه

باش که کسی به جنگ آن ها رفت که فرزند پیامبر و همانستین مردم به او در صورت و سیرت است. علی اکبر، در رجزی که می خواند چنین می گفت:- من علی، پسر حسین بن علی هستم، به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر، سزاوارتیم.] صفحه ۱۵۶ [- آیا نمی بینید که چگونه از پدرم حمایت می کنم. پس از آن که ده نفر از آن ها را کشت، پیش پدرش برگشت و گفت: پدرجان! عطش...، امام حسین علیه السلام گفت: پسرم بربار باش که جدم رسول خدا تو را از جامی لبال سیراب سازد. علی اکبر به آوردگاه باز گشت و جنگید، تا این که چهل و چهار مرد از آن ها را کشت و سپس خود کشته شد. بعد از او قاسم، پسر امام حسن علیه السلام، به میدان آمد در حالی که می گفت: بی تاب مشو جانم هر زنده بود فانی امروز بهشت خلد از بهر تو ارزانی [۱۵۷]. و بعد از آن که سه کس از آن ها را کشت، از اسبش به زمین کشیده شد.

عباس، مرد وفا و ایثار

عن ثابت بن أبي صفیه، قال: سیدالعبدین علی بن الحسین علیه السلام إلى عبیدالله بن العباس بن علی أبي طالب علیه السلام فاستعبر. ثم قال: ما من يوم أشد على رسول الله صلى الله عليه و آله من يوم احد، قتل فيه عمه حمزه بن عبدالمطلب أسد الله وأسد رسوله و بعده يوم مؤته قتل فيه ابن عمه جعفر بن أبي طالب. ثم قال: ولا يوم كيوم الحسين علیه السلام إزدلف إليه ثلاثة ألف رجل، يزعمون أنهم من هذه الأمة، كل يتقرب إلى الله عزوجل بدمه. و هو بالله يذكرهم فلا يتعظون، حتى قتلوه بغيا و ظلما و عدوا. [۱۵۸]. [صفحه ۱۵۷] ثم قال: رحم

الله العباس، فلقد آثر و أبلى و فدى أخاه بنفسه حتى قطعت يداه، فأبدله الله عزوجل بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر ين أبي طالب. وأن للعباس عند الله تبارك و تعالى لمنزلة يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيمة. [١٥٩]

والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة. وقد أخرجته بتمامه مع ما روته في فضائل العباس بن على عليه السلام في كتاب مقتل الحسين بن على عليه السلام. [١٦٠] از ثابت بن أبي صفيت (أبو حمزة الثمالي) نقل است كه: «سرور عابدان، على بن الحسين عليه السلام - امام سجاد عليه السلام - نگاهی به عبیدالله، پسر ابوالفضل العباس، کرد و گریست. سپس گفت: بر رسول خدا صلی الله عليه و آله، روزی سخت تر از روز جنگ احمد نبود که در آن، عمومیش حمزه بن عبدالمطلب، شیر خدا و شیر مرد رسول خدا، کشته شد و پس از آن سخت ترین روز پیامبر، روز جنگ مؤته ی بود که در آن، پسر عمومیش، جعفر بن ابی طالب، کشته شد. سپس گفت: اما هر گز روزی، چون روز حسین عليه السلام نباشد. در آن روز، سی هزار مرد بر او گرد آمدند که خود را از این امت می پنداشتند و همگی با ریختن خون او، به خدای عزوجل تقرب می جستند و او هر چه خدا را به یادشان می آورد، پندی نمی گرفتند، تا این که او را از سر عداوت و ستم و سرکشی کشتنند. سپس گفت: خدا عباس را رحمت کناد که ایثار کرد، آزموده شد و جانش را فدای برادرش ساخت، تا آن جا دو دستش از تن جدا شد و خدای عزیز و] صفحه ۱۵۸] جلیل به جای دو دستش، به او دو بال داد

تا با آن ها، در بهشت، همراه فرشته ها پرواز کند، همان طوری که برای جعفر بن ابی طالب (جعفر طیار) مقرر ساخت. به راستی که عباس را پیش خدای تبارک و تعالی، جایگاهی ویژه است که همه شهیدان در روز رستاخیز به آن غبطه می خورند و رشك می برنند. شیخ صدق در ذیل حدیث می نویسد: این حدیث دراز دامن است و من بخشی از آن را که در این جا (باب الاثنين از کتاب الخصال) مورد نیاز بود، آوردم. البته من همه‌ی حدیث را همراه با احادیث دیگری که در فضائل عباس بن علی علیه السلام روایت می کنم، تخریج کرده و در کتاب مقتل الحسین بن علی آورده ام. آن روز جهان بویی از احساس نداشت کس حرمت آل عشق را پاس نداشت هفتاد و دو یار باوفا داشت حسین مظلوم تراز حضرت عباس نداشت امت، ره جور را به اسلام نبست تا این که جفا، به جای انصاف نشست بر دست دعا و دل دین، داغ زدند وقتی که دو دست و سر عباس شکست عباس نه یک فرد، که یک عالم بود بر قامت او قبای دنیا، کم بود در نسل رسولان خدای دل و عشق باب الشهدا حسین و، او خاتم بود [صفحه ۱۵۹]

وصف الحال شهیدان

جعفر بن محمد ابن عماره بن ابی عبد الله علیه السلام قال، قلت له: أخبرني عن أصحاب الحسين علیه السلام و إقدامهم علی الموت: فقال: إنهم كشف لهم العطاء حتى رأوا منازلهم من الجن، فكأن الرجل منهم يقدم على القتل ليادر إلى حوراء يعanca و إلى مكانه من الجن [۱۶۱]. جعفر، پسر محمد ابن عماره، از پدرش نقل می کند که: به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا از یاران امام حسین علیه السلام خبر ده که

چگونه بر مرگ می شتافتند؟ گفت: همانا پرده‌ی (عادت و غفلت) از پیش دید آنان برداشته شده بود تا آنجا که جایگاه خویش را در بهشت می دیدند. هر مرد از آنان چنان بود که وقتی به سوی مرگ، گام برمی داشت گویی که می رفت، تا، با حواری بهشت هم آغوش گردد و جایگاه خویش را در بهشت به دست آورد. [صفحه ۱۶۷]

شهادت امام حسین علیه السلام

شرح مرگ و اشیاق

قال علی بن الحسین علیه السلام: لما اشتد الأمر بالحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام نظر إلیه من کان معه فاذا هو بخلافهم لأنهم كلما اشتد الأمر تغيرت ألوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجبت قلوبهم. و كان الحسين عليه السلام وبعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم و تهدى جوارحهم و تسکین نفوسهم، فقال: بعضهم لبعض: انظروا لا يبالى بالموت! فقال لهم الحسين عليه السلام صبرا بني الکرام، فما الموت إلا فنطروه تعبّر بكم عن المؤس والضراء إلى الجنان الواسعه والنعيم الدائمه فأيکم يکره أن يتقل من سجن إلى قصر و ما هو لأعدائكم الا کمن ينتقل من قصر إلى سجن و عذاب. إن أبی حدثی عن رسول الله صلی الله عليه و آله أنس الدینی المؤمن و جنه الکافر و الموت جسر هؤلاء إلى جناتهم و جسر هؤلاء إلى حجیمهم، ماکذبت و لا کذبت.

[۱۶۲] امام سجاد علیه السلام گوید: «آن گاه که کار، بر امام حسین علیه السلام سخت و دشوار شد، [صفحه ۱۶۸] آنان که با او بودند به او نگریستند و او بر خلاف حال خویش یافتند که هر گاه کار بر آنان دشوار می شد رنگ رخشان دگر گون می گشت، و بدنشان می لرزید و دلشان را وحشت فرامی گرفت. اما امام حسین علیه السلام و برخی از یاران مخلصش،

چنان بودند که رنگ رخشان می درخشد، اعضای بدنشان قرار می یافت و جانشان می آرامید. به یکدیگر می گفتند: نگاه کنید از مرگ باکی ندارد! امام حسین علیه السلام به آنان گفت: ای نجیب زادگان، شکیبا باشید که مرگ، تنها پلی است که شما را از رنج ها و سختی ها می رهاند و به بهشت های پهناور و نعمت های همیشگی می رساند، کدام یک از شما نمی خواهد که از زندان به کاخ درآید در حالی که مرگ به دشمنان شما چنان است که کسی از کاخ، به زندان و عذاب درآید. همانا پدرم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که گفت: «این جهان، زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ در این پلی است که آنان را به بهشت هایشان و اینان را به دوزخشان می رساند.» نه دروغ گویم و نه دروغ گفته اند! [۱۶۳].

پیشوای شهیدان، در قتلگاه

و نظر الحسين عليه السلام يمينا و شمala و لا يرى أحدا، فرفع رأسه إلى السماء فقال: اللهم إنك ترى ما يصنع بولد نبيك. و حال بنوكلاب بينه وبين الماء و رمى بسهم فوق فني نحره و خر عن فرسه، فأخذ السهم فرمى به و جعل يتلقى الدم بكفه، فلما امتلأت لطخ بها رأسه و لحيته و هو يقول: ألقى الله عزوجل و أنا مظلوم متلطخ بدمي. ثم خر على خده الأيسر صريعاً وأقبل عدو الله سنان بن أنس الأيادي و شمربن ذى الجوشن العامری فى رجال من أهل الشام حتى وقفوا على رأس الحسين، فقال بعضهم لبعض: ما تنتظرون؟ أريحاوا الرجل. فنزل سنان بن أنس [صفحة ۱۶۹] الأيادي و أخذ بلحیه الحسين و جعل يضرب بالسيف في حلقه و هو يقول: والله

إنى لأجتر رأسك و أنا أعلم أنك ابن رسول الله و خير الناس أبا و أما. و أقبل فرس الحسين حتى لطخ عرفة و ناصيته بدم الحسين و جعل يركض و يصهل، فسمع بنات النبي صهيله، فخر جن فإذا الفرس بلا راكب، فعرفن أن حسينا قد قتل. و خرجت أم كلثوم بنت الحسين [اخت الحسين] واضعه يدها على رأسها، تندب و تقول: وامحمداء، هذا الحسين بالعراء، قد سلب العامه و الرداء. و أقبل سنان حتى أدخل رأس الحسين بن على عليه السلام على عبيدة الله بن زياد و هو يقول: إملا ركابي فضه و ذهبا إنى قتلت الملك المحبوبقتل خير الناس أما و أبا و خيرهم إذ ينسبون نسباققال له عبيدة الله بن زياد: ويحييك! فأنا علمت أنه خير الناس أبا و أما، لم قتله إذا؟ فامر به فضررت عنقه و عجل الله بروحه إلى النار. و أرسل ابن زياد قاصدا إلى أم كلثوم بنت الحسين [اخت الحسين] فقال لها: الحمد لله الذي قتل رجالكم، فكيف ترون ما فعل بكم؟ فقالت: يابن زياد! لئن عينك بقلت الحسين فطالما قرت عين جده به و كان يقبله و يلثم شفتيه و يضعه على عاتقه، يابن زياد! أعد لجده جوابا، فإنه خصمك غدا. [١٦٤]. امام سجاد عليه السلام گوید: (پس از آن که یاران امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری شهید شدند)، امام حسین علیه السلام نگاهی به چپ و راست کرد، اما کسی را ندید. سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو می بینی که با فرزند [صفحه ١٧٠] پیامبرت چه می کنند. بنو کلاب میان او و آب، حایل شدند. تیری زدند که در گلویش نشست و از اسبش افتاد. تا تیر را کشید و دور انداخت

کف دستش را زیر خون گرفت که پر از خون شد، سر و ریشش را با آن آغشت و گفت: من در حالی که ستم دیده و در خونم تپیده ام، به لقاء الله می شتابم، سپس بر گونه‌ی چپش به خاک افتاد. دشمن خدا، سنان بن انس ایادی و شمرین ذی الجوشن عامری در میان مردانی از اهل شام، پیش آمدند تا در بالای سرش ایستادند و به یکدیگر گفتند: منتظر چه هستید؟ این مرد را راحتیش کنید. سنان بن انس ایادی از اسب، فرود آمد و ریش حسین علیه السلام را گرفت و با شمشیر به گلویش زد و گفت: به خدا سر از تن جدا می کنم و خود می دانم که تو پسر رسول خدایی و از جهت پدر و مادر، برترین مردمانی. اسب حسین علیه السلام به پیش آمد و یال و کاکل خود را با خون آغشته ساخت و شروع کرد به دویدن و صیحه کشیدن. دختران پیامبر تا صیحه‌ی اسب را شنیدند، از خیمه‌ها بیرون آمدند که ناگهان، اسب بی سوار دیدند و دانستند که حسین علیه السلام کشته شده است. ام کلثوم دختر [خواهر] امام حسین علیه السلام هم در حالی که دست را بر سر نهاد بود بیرون آمد، او فریاد ناله می کرد و می گفت: وامحمداء! این حسین است که چنین در بیابان افتاده و عبا و عمامه اش به غارت رفته است. سنان، سر امام حسین علیه السلام را نزد عبیدالله بن زیاد برد در حالی که می گفت: - رکابم را از طلا و نقره پر کن من پادشاه بزرگواری را کشته ام، مردی را کشته ام که از جهت پدر و مادر، برترین مردم بود و هر گاه که از نسل و نسب، سخنی

به میان آرند او برترین خواهد بود. [صفحه ۱۷۱] ابن زیاد به وی گفت: وای بر تو! اگر می دانستی که او از طرف پدر و مادر، برترین مردم است، پس چرا او را کشته؟ سپس دستور داد سر از تنش جدا کردند و خدا در رساندن روح وی به دوزخ، شتاب ورزید. ابن زیاد پیکی به سوی ام کلثوم، دختر امام حسین [خواهر امام حسین]، فرستاد و به او گفت، سپاس خدا را که مردان شما را کشت. خدا را در آن چه با شما کرد چگونه دیدید؟! ام کلثوم گفت: پسر زیاد، اگر چشم تو با کشتن حسین، روشن گشت باید بدانی که چشم جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله، همیشه با وجود او روشن بود که همواره او را می بوسید، لب بر لبانش می نهاد و او را بر شانه‌ی خویش سوار می کرد. ای پسر زیاد! پاسخی برای جدش تدارک کن که فردا بی گمان خصمی تو خواهد بود.» [۱۶۵].

شمار زخم‌ها

علی ابی جعفر الباقر علیه السلام قال: اصیب الحسین بن علی علیه السلام و وجد ثلائمه و بضعه و عشرون طعنه برمح او ضربه بسیف او رمیه بسهم، فرودی أنها کانت كلها فی مقدمه لأنها كان لا يولي. [۱۶۶]. از امام باقر علیه السلام نقل است که: امام حسین علیه السلام کشته شد و در پیکرش، سیصد و بیست و چند زخم نیزه یا ضربه‌ی شمشیر یا جای تیر یافتند. رویت شده که همه‌ی زخم‌ها در جلوی بدن او بود، که او هرگز به دشمن پشت نمی کرد.» [صفحه ۱۷۲]

انکشتر امام حسین

- عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، قال: كان للحسين بن علی علیه السلام خاتمان، نقش أحدهما: لا إله إلا الله، عده للقاء الله. و نقش الآخر: إن الله بالغ أمره، و كان نقش خاتم علی بن الحسين علیه السلام: خزى و شقى قاتل الحسين بن علی. [۱۶۷]
- امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش، امام محمد باقر علیه السلام، نقل می کند که: «امام حسین علیه السلام دو انگشت را داشت که نقش نگین یکی «لا إله إلا الله، عده للقاء الله» بود (لا له الا الله ذخیره ای برای دیدار خداست) و نقش نگین دیگری: «إن الله بالغ أمره بود (البته خدا به کارش می رسد). و نقش نگین امام سجاد علیه السلام، چنین بود: «خزى و شقى قال الحسين بن علی» (کشندۀی حسین بن علی، خوار و بدبوخت شد). ۲. عن أبي الحسين علی بن موسى الرضا علیه السلام قال... و كان نقش خاتم محمد صلی الله علیه و آله: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. و كان نقش خاتم أمير المؤمنین علیه السلام: الملك لله. و كان علی بن الحسين علیه السلام: العزه لله. و كان نقش خاتم الحسين علیه السلام إن

الله بالغ أمره. و كان على بن الحسين عليه السلام. و كان نقش خاتم جعفر بن محمد عليه السلام: الله ولبي و عصمتى من خلقه. و كان نقش خاتم أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: حسبي الله. قال الحسين بن خالد: و بسط أبوالحسن الرضا عليه السلام كفه و خاتم أبيه في إصبعه [صفحة ١٧٣] حتى أراني النقش. [١٦٨]. (شيخ صدوق در حدیث مفصلی از امام رضا عليه السلام نقل می کند که آن حضرت در بخش پایانی سخنانش گفت): نقش نگین انگشتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله: «لا اله الا الله، محمد رسول الله»، بود. و نقش نگین انگشتی امیر المؤمنین عليه السلام: «الملک لله» (هستی، تنها خدا راست)، بود و نقش نگین انگشتی امام حسن عليه السلام: «إن الله بالغ أمره» (البته خدا به کارش می رسد)، بود و نقش نگین انگشتی امام حسین عليه السلام را به دست می کرد و امام محمد باقر عليه السلام، نیز انگشتی امام حسین عليه السلام را در انگشت داشت و نقش نگین انگشتی امام جعفر صادق عليه السلام: «الله ولی و عصمتی من خلقه» (خدا، مولای من و نگهدارنده ام از گزند آفرید گانش است)، بود و نقش نگین انشگتری پدرم امام موسی بن جعفر عليه السلام: «حسبي الله» (خدا مرا بس است)، بود «حسین، پسر خالد - راوی حدیث - گوید: «امام رضا عليه السلام دستش را گشود و به سوی من دراز کرد و نقش نگین انگشتی پدرش را که در انگشتش بود، نشانم داد». ^٣. عن محمد بن مسلم، قال: سألت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام عن خاتم الحسين بن على إلى من صار؟ و ذكرت به

أنى سمعت أنه أخذ من إصبعه فيما أخذ. قال: ليس كما قالوا، إن الحسين عليه السلام أوصى إلى ابنه على بن الحسين عليه السلام و جعل خاتمه في إصبعه و فوض إليه أمره، كما فعله رسول الله صلى الله عليه و آله بأمير المؤمنين عليه السلام [صفحة ١٧٤] و فعله أمير المؤمنين بالحسن عليه السلام و فعله الحسن بالحسين عليه السلام ثم صار ذلك الخاتم إلى أبيه و منه صار إلى، فهو عندي و انى لألبسه كل جمعه و أصلى فيه. قال محمد بن مسلم: فدخلت إليه يوم الجمعة و هو يصلي، فلما فرغ من الصلاة مد إلى يده، فرأيت في إصبعه خاتما لا إله الله عده عده للقاء الله، فقال: هذا خاتم جدى أبي عبدالله الحسين بن على عليه السلام. [١٦٩]. از محمد بن مسلم نقل است که: «از امام جعفر صادق عليه السلام پرسیدم که انگشتري امام حسین عليه السلام به چه کسی رسید؟ و به او گفتم که من شنیده ام، آن نيز در ميان چيزهايی که غارت شد، به یغما رفت. امام صادق عليه السلام گفت: چنان نیست که می گویند. بلکه امام حسین عليه السلام آن را به پسرش، امام سجاد عليه السلام سپرد و خود انگشتراش را در انگشت او کرد و کارش (امامت) را به او واگذار نمود، همچنان که رسول خدا، به امیر المؤمنین عليه السلام واگذار کرده بود و امیر المؤمنان به امام حسن عليه السلام و امام حسن عليه السلام به امام حسین عليه السلام سپرده بود. سپس آن انگشتري بعد از پدر پدر من، به پدرم رسیده بود که از او نيز به من رسیده است و اينک پيش من است و من هر جمعه، آن را در انگشتيم می کنم و با آن نماز می خوانم». محمد

بن مسلم گوید: «روز جمعه ای، به پیش او رفتم و او در حال نماز بود. از نماز که فارغ شد دستش را به سوی من دراز کرد و من در انگشتیش، انگشتی دیدم که نقش نگینش چنین بود: «لا- إله إلا الله عَذَلُ الْقَاءُ اللَّهِ» و گفت: این است انگشتی جدم، ابو عبدالله، حسین بن علی علیه السلام.» [۱۷۰]. [صفحه ۱۷۵]

وصیت امام حسین

عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما حضرت على بن الحسين عليه السلام الوفاه ضمني إلى صدره، ثم قال: يا بنى! أوصيك بما أوصانى به أبي حين حضرته الوفاه وبما ذكر أن أباه أوصاه به، فقال: يا بنى إياك وظلم من لا يجد عليك ناصرا إلا الله. [۱۷۱]. (از ابو حمزه ی ثمالی روایت است که گوید) امام باقر علیه السلام گفت: «وقتی که حالت احتضار به پدرم، امام سجاد علیه السلام، دست داد مرا آغوشش کشید، و سپس گفت: تو را سفارش می کنم به آن چه که پدرم (امام حسین علیه السلام) هنگام مرگش مرا به آن سفارش کرد و یادآوری نمود که پدرش نیز او را به آن سفارش کرد و گفت: «پسرم از ستم کردن به کسی که در برابر تو، غیر از خدا یار و یاوری نداد، بسیار پرهیز کن!»

غارت خیمه‌ها به روایت فاطمه، بنت الحسین

عن عبدالله بن الحسن المثنی، عن امه فاطمه بنت الحسین، قالت: دخلت الغاغه [۱۷۲] علينا الفسطاط و أنا جاريه صغیره و في رجلي خلخالان من ذهب، فجعلت رجل يفض الخلخالين من رجلي و هو يبكي، قلت: ما يبكيك يا عدو الله؟ فقال: كيف لا يبكي و أنا أسلب إبنيه رسول الله! قلت: لا تسلبني. قال: أخاف أن يجيء غيري فيأخذنه. قالت: و انتهوا ما في الأنبية حتى كانوا يتزعون الملائكة [صفحه ۱۷۶] عن ظهورنا. [۱۷۳] عبدالله، پسر حسن مثنی، از مادرش، فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام، نقل می کند که: «انبوه غارتگران به خیمه های ما وارد شدند. من دختری خردسال بودم که در پاهایم دو خلخال از طلا داشتم، مردی، با گریه آن دو خلخال را از پاهایم می کند! گفتم: ای دشمن خدا: برای چه می گریی؟ گفت: چگونه گریه نکنم که دختر

رسول خدا را غارت می کنم! گفتم: غارتمن نکن. گفت: می ترسم دیگری باید و آن را بردارد. فاطمه، بنت الحسین، گوید: «هر چه در خیمه ها بود، به تاراج بردنده، تا آن جا که چادرها را از دوش ما برداشتند.»

روز عاشورا به روایت امام رضا

۱. قال الرضا عليه السلام: إن المحرم شهر كان أهل الجاهلية يحرمون فيه القتال، فاستحلت فيه دمائنا و هتك فيه حرمتنا و سبى فيه ذارينا و نساؤنا و أصرمت النيران في مضاربنا و انتهب ما فيها من ثقلنا و لم ترع لرسول الله حرمه في أمرنا. إن يوم الحسين أقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزيزنا بأرض كرب و بلاء، أورثتنا الكرب و البلاء، إلى يوم الأنقضاء، فعلى مثل الحسين فليك البكون، فإن البكاء يحط الذنوب العظام. ثم قال: كان أبي إذا دخل شهر المحرم لا يرى ضاحكا و كانت الكآبة تغلب عليه حتى يمضى منه عشرة أيام، فإذا كان يوم العاشر كان ذلك اليوم يوم مصيته و [صفحة ۱۷۷] حزنه و بكائه و يقول: هو اليوم الذي قتل فيه الحسين عليه السلام. [۱۷۴]. امام رضا عليه السلام گفت: «محرم، ماهی است که مردمان جاهلیت، جنگ را در آن، حرام می دانستند، اما خون ما در آن ماه، حلال انگاشته شد و حرمتمان شکسته شد و کودکان و زنانمان به اسارت گرفته شد و آتش در خیمه های ما اندک شد و متاع و حشمان، به تاراج برده شد و در برخورد با ما، برای رسول خدا، حرمتی مراعات نشد. روز شهادت حسین عليه السلام دیدگان ما را زخمی ساخت و اشک چشمانمان را جاری کرد و عزیز ما را در زمین رنج و بلا، خوار نمود، زمینی که، تا قیامت، اندوه و بلا را برای ما باقی گذاشت. گریه

کنند گان، باید برای حسینی چنین گریه کنند که گریه کردن، گناهان بزرگ را می‌ریزد. امام رضا علیه السلام سپس گفت: «آن گاه که ماه محرم آغاز می‌شد پدرم، امام موسای کاظم علیه السلام، خندان دیده نمی‌شد، و تا ده روز از ماه، گذشته، حزن و اندوه بر او چیره گی می‌یافتد و هنگامی که روز دهم فرامی‌رسید، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه‌ی او بود. در آن روز می‌گفت: این روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شد.»^۲ عن أبي الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: من ترك السعى فی حوائجه يوم عاشورا قضی اللہ له حوائج الدنيا والآخرة. و من سمی يوم عاشوراء يوم برکه و ادخر فی لمترله شيئاً يیارک لـه فيما ادخر. و حشر يوم القيامه مع یزید و عبیدالله بن زیاد و عهمربن سعد - لعنهم اللہ [صفحه ۱۷۸] تعالیٰ - إلی أسفل درکه من النار. [۱۷۵]. از امام رضا علیه السلام نقل است که: «هر کس در روز عاشورا، کار و کوشش در خواسته هایش را ترک کند، خدا خواسته های دنیا و آخرت او را برآورده می‌کند. و هر کس را روز عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه باشد، خداوند متعال روز رستاخیز را روز سرور و شادی اش قرار می‌دهد و در بهشت چشمش به دیدار ما روشن می‌گردد و هر کس روز عاشورا را روز برکت بخواند و در آن روز، برای خانه اش چیزی ذخیره سازد، آن چه ذخیره ساخته، برای او با خیر و

بركت نمى شود و در روز رستاخیز، با یزید و ابن زیاد و عمر سعد - که نفرین خدا بر آن ها باد - به سوی درک اسفل دوزخ، همراه می گردد.»^۳. عن الیان بن شبیب، قال: دخلت علی الرضا عليه السلام فی اول یوم من المحرم فقال لی: یابن شبیب أصائم أنت؟ فقلت: لا. فقال: أن هذا اليوم هو اليوم الذى دعا فيه زکریا ربہ عزوجل، فقال: (رب هب لی من لدنک ذریه إنک سمیع الدعاء). [۱۷۶] فاستجاب الله له و أمر الملائكة فنادت زکریا و هو قائم يصلي في المحراب: (أن الله يبشرك بيحيى).

[۱۷۷] فمن صام هذا اليون ثم دعا الله عزوجل استجاب الله له كما استجاب لزکریا.ثم قال: یابن شبیب، إن المحرم هو الشهر الذي كان أهل الجاهليه فيما مضى يحرمون فيه الظلم والقتل لحرمتة، فما عرفت هذه الأئمه حرمه شهرها و الحرم [صفحة ۱۷۹] نبيها، لقد قتلوا في هذا الشهر ذريته و سبوا نساءه و انتهوا ثقله فلا غفر الله ذلك أبدا. یابن شبیب، أن كنت باكيًا لشیء فابك للحسين بن على أبي طالب، فإنه ذبح كما يذبح الكبش، و قتل معه من أهل بيته ثمانية عشر رجلاً مالهم في الأرض شيء. و لقد بكت السماوات السبع والارضون لقتله. و لقد نزل إلى الأرض من الملائكة أربعين ألف لنصره فوجدوه قد قتل، فهم عند قبره شعث غبر إلى أن يقوم القائم، فيكونون من أنصاره و شعارهم: يا لثارات الحسين. یابن شبیب لقد حدثني أبي، عن أبيه، أنه لما قتل جدي الحسين عليه السلام مطرت السماء دما و ترابا أحمر. یابن شبیب، إن بكير على الحسين عليه السلام حتى تصير دموعك على خديك غفر الله لك كل ذنب أذنبته، صغيرا

کان او کبیرا، قلیلا کان او کثیرا. یابن شبیب، إن سرک أَن تسْكُن الْغُرْفَ الْمُبْنِيَةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ وَآلِهِ فَالْعَنْ قَتْلِهِ الْحَسِينِ. یابن شبیب، إن سرک یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهاد مع الحسين عليه السلام فقل متى ما ذكرته: يا ليتنی کنت معهم فأفور فوزا عظیما. یابن شبیب، إن سرک أَن تَكُون مَعْنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَّةِ، فَاحْزَنْ لِحَزْنِنَا وَافْرَحْ لِفَرْحَنَا. وَ عَلَيْكَ بولایتنا، فلو أن رجالاً تولى حجرًا لحشره الله مع يوم القيمة. [صفحة ۱۷۸] [صفحة ۱۸۰] ریان بن شبیب گوید: «در نخستین روز محرم به پیش امام رضا عليه السلام رفتم، به من گفت: آیا روزه ای؟ گفتم: نه. گفت: امروز همان روزی است که زکریا پروردگارش را خواند و گفت: پروردگار! مرا به لطف خویش فرزندانی عطا کن که تو پذیرنده‌ی دعایی»، خدا، دعای او را پذیرفت و فرشتگان را فرمود تا زکریا را که در محراب ایستاده و نماز می‌خواند، ندا در دادند: «خدا تو را به تولد یحیی، مژده می‌دهد». هر کس در این روز، روزه بگیرد و سپس خدای عزوجل را بخواند، خدا از او می‌پذیرد، همان طوری که از زکریا پذیرفت. سپس گفت: «ای پسر شبیب! محرم، ماهی است که مردمان جاھلیت، در گذشته، به احترامش، جنگ و ستم را ناروا می‌شمردند. اما این امت، نه حرمت ماهش را نگه داشت و نه حرمت پیامبر را دانست. آن‌ها در این ماه فرزندان پیامبران را کشتند، زناش را به اسیری گرفتند و دارایی اش را به تاراج بردنند. خدا هرگز این گناه را از آنها نبخشايد. ای پسر شبیب! اگر خواستی به چیزی گریه کنی، به حسین، پسر علی بن

ابی طالب علیه السلام گریه کن که او، چنان که گوسفندی را سر می برد سر بریده شد و هیجده مرد از خاندانش با او کشته شدند که در روی زمین همانندی برای آنان نبود. هفت آسمان و زمین، در شهادت او گریستند و چهار هزار فرشته برای یاری اش به زمین فرود آمدند اما او را کشته یافتند. آنان آشفته و پریشان در کنار قبرش ایستاده اند، تا حضرت قائم علیه السلام قیام کند و از یاران او باشند و شعارشان «یا لثارات الحسین» است. ای پسر شیب! پدرم از پدرش، و او از جدش، به من خبر داد: «هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد از آسمان، خون و خاک سرخ بارید.» [صفحه ۱۸۱] ای پسر شیب! اگر برای حسین علیه السلام بگری تا اشک چشمت بر گونه هایت جاری گردد، خدا هر گناهی که کرده ای، چه کوچک باشد، چه بزرگ و چه اندک باشد، چه زیاد، بر تو می بخاید. ای پسر شیب! اگر دوست داری در حالی بررسی به حضور خدا که گناهی نداشته باشی، حسین علیه السلام را زیارت کن. ای پسر شیب! اگر سکونت با پیامبر و آلس در غرفه های برافراشته بی بهشت، را خوش داری، کشندگان حسین را لعنت کن. ای پسر شیب! اگر دوست داری که همانند پاداش کسانی که با حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، داشته باشی، هر گاه حسین علیه السلام را یاد کردي، بگو: «ای کاش با آنان بودم تا به رستگاری بزرگ (شهادت) می رسیدم!» ای پسر شیب! اگر می خواهی در درجات والای بهشت با ما باشی، به اندوه ما اندوهناک و به شادی ما شاد باش. و بر تو باد دوستی ما! اگر مردی، سنگی را دوست داشته باشد

خدا او را با آن سنگ، در روز رستاخیز همراه خواهد ساخت.

روز عاشورا، روز عزا و ماتم

حدثنا عبدالله بن الفضل الهاشمي قال: قلت لأبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يابن رسول الله كيف صار يوم عاشوراء يوم مصيبة و غم و جزع و بكاء دون اليوم الذي قبض فيه رسول الله و اليوم الذي ماتت فيه فاطمه عليها السلام و اليوم الذي قتل فيه أمير المؤمنين عليه السلام و اليوم الذي قتل فيه الحسن عليه السلام بالسم؟ فقال: إن يوم الحسين عليه السلام أعظم مصيبة من جميع سائر الأيام و ذلك أن أصحاب الكسae الذى كانوا أكرم الخلق على الله تعالى كونوا خمسة فلما مضى عنهم [صفحة ١٨٢] النبي صلى الله عليه و آله بقى أمير المؤمنين و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام فكان فيهم للناس عزاء و سلوه، فلما مضت فاطمه عليها السلام كان في أمير المؤمنين و الحسن و الحسين عليهم للناس عزاء و سلوه، فلما مضى منهم أمير المؤمنين عليه السلام كان للناس في الحسن و الحسين عزاء و سلوه، فلما مرضي الحسن عليه كان للناس في الحسين عليه السلام عزاء و سلوه فكان ذهابه كذهب جميعهم كما كان بقاوه كبقاء جميعهم فلذلك صار يومه أعظم مصيبة. قال عبدالله بن الفضل الهاشمي: قلت له يابن رسول الله فلم يكن للناس في على بن الحسين عزاء و سلوه مثل ما كان لهم في آباءه عليهم السلام؟ فقال: بلـى ان على بن الحسين كان سيد العابدين و اماما و حجه على الخلق بعد آباءه الماضين ولكنـه لم يلق رسول الله صلى الله عليه و آله و لم يسمع منه و كان علمـه وارثـه عن أبيـه عن جـده عن النـبـيـ صلى اللهـ عليهـ وـ آلهـ وـ كانـ أمـيرـ المؤـمنـينـ وـ فـاطـمـهـ وـ الحـسـنـ

و الحسين عليهم السلام قد شاهدتهم الناس مع رسول الله صلى الله عليه و آله في احوال في آن يتوالى فكانوا متى نظروا إلى أحد منهم تذكروا حاله مع رسول الله صلى الله عليه و آله و قول رسول الله له و فيه، فلما مضوا فقد الناس مشاهده الأكرمين على الله عزوجل و لم يكن في أحد منهم فقد جميعهم إلا في فقد الحسين عليه السلام لأنه مضى آخرهم فذلك صار يومه أعظم الأيام مصيبة. قال عبدالله بن الفضل الهاشمي: فقلت له يابن رسول الله فكيف سمت العامه يوم عاشوراء يوم بركه؟ فبكى ثم قال: لما قتل الحسين عليه السلام تقرب الناس بالشام إلى يزيد فوضعوا له الأخبار و أخذوا عليه الجوايز من الاموال فكان مما وضعوا له أمر هذا اليوم و إنه يوم بركه ليعدل الناس فيه من الجزع و البكاء و المصيبة و الحزن إلى الفرج و السرور و التبرك و الاستعداد فيه، حكم الله مما بيننا وبينهم. [صفحة ١٨٣] قال: يابن عم و ان ذلك لأقل ضررا على الإسلام و أهله، [مما] وضعه قوم انتحوا مودتنا و زعموا أنهم يدينون بموالتنا و يقولون بإمامتنا، زعموا أن الحسين عليه السلام لم يقتل و أنه شبه للناس أمره كعيسى بن مريم، فلا- لائمه إذن على بنى أميه و لا- عتب على زعمهم. يابن عم! من زعم أن الحسين عليه السلام لم يقتل فقد كذب رسول الله و عليا و كذب من معده الإمامه عليهم السلام في اخبارهم بقتله. و من كذبهم فهو كافر بالله العظيم و دمه مباح لكل من سمع ذلك منه. قال عبدالله بن الفضل: فقلت يابن رسول الله بما تقول في قوم من شيعتك يقولون به؟ ما هؤلاء من شيعتي و إنى برىء

منهم....ثم قال: لعن الله الغلاه و المفوضه فإنهم صغروا عصيان الله و كفروا به و أشركوا و ضلوا و أضلوا فرارا من إقامه الفرایض و اداء الحقوق. [۱۷۹] عبدالله، پسر فضل هاشمی، گوید: «به امام جعفر صادق عليه السلام گفت: چگونه روز عاشورا، روز مصیبت و غم و ناله و گریه شد، اما روز رحلت رسول خدا و یا روزی که فاطمه علیهاالسلام مرد و یا روزی که امیرمؤمنان کشته شد و یار روزی که امام حسن علیه السلام مسموم گشت، چنین نشد؟ گفت: مصیبت روز شهادت حسین علیه السلام، مصیبتش از همه ای روزهای دیگر بزرگ تر است، برای این که اصحاب کسae که گرامی ترین آفریدگان برای خدای متعال می باشند، پنج تن بودند، وقتی که پیامبر از میان آنان درگذشت هنوز امیرمؤمنان، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام بودند تا برای مردم، باعث شکیایی و تسلی خاطر باشند. زمانی که فاطمه علیهاالسلام از دنیا رفت، باز [صفحه ۱۸۴] امیرمؤمنان، حسن و حسین علیهم السلام بودند، تا مردم با وجود آنان تسلی یابند و صبر پیشه کنند. هنگامی که امیرمؤمنان از میان آنان رفت، باز مردم را با وجود امام حسن و حسین علیهاالسلام آرامش و تسلی خاطری بود و زمانی که امام حسن علیه السلام شهید شد، باز با وجود امام حسین علیه السلام، مردم را آرامش و تسلی خاطر مانده بود، اما هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، دیگر کسی از اهل کسae نمانده بود تا پس از او مایه ای آرامش خاطر و تسلی مردم باشد. بنابراین نبود او (امام حسین علیه السلام) چنان بود که همه ای آنان از میان رفته اند، هم چنان که وجود او چنان بود که گویی همه ای آنان حضور داشته اند،

به همین دلیل بود که روز شهادتش، بزرگ ترین روز مصیبت گشت. عبدالله، پسر فضل هاشمی، گوید، «به امام صادق علیه السلام گفت: یابن رسول الله پس چرا وجود امام سجاد علیه السلام همانند وجود پدرانش، برای مردم باعث بردباری و تسلی خاطر نشد؟ گفت: آری امام سجاد علیه السلام، سید عابدان و پس از پدران پیشین خویش، برای مردم پیشوا و حجت بود، اما رسول خدا را ندیده بود و از او چیزی نشنیده بود و دانش او میراثی بود که به واسطه‌ی پدرش و جدش از پیامبر، به او رسیده بود. اما امیرمؤمنان، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام را مردم در حالت‌های مختلف و در اوقات متواتی، با رسول خدا دیده بودند و مردم چنان بودند که هرگاه چشمشان به یکی از آن‌ها می‌افتد، رابطه‌اش با رسول خدا و سخنان پیامبر برای او، درباره‌ی او، را به یاد می‌آورند. هنگامی که آنان از میان رفتند، مردم، دیدار گرامی ترین انسان‌ها، در نزد خدای عزوجل را از دست دادند. در فقدان هیچ یک از آنان، فقدان همه‌ی آنان پیش نیامد مگر در فقدان حسین علیه السلام که او پس از همه‌ی آنان از میان رفت و برای همین، روز شهادتش بزرگ ترین روز مصیبت شد. [صفحه ۱۸۵] عبدالله بن فضل هاشمی گوید: «به او گفت: یا بن رسول الله، پس چگونه که عame (سنی‌ها)، روز عاشورا را روز برکت نامیده‌اند؟ امام علیه السلام گریست و سپس گفت: وقتی که حسین علیه السلام کشته شد، مردم شام می‌خواستند به یزید نزدیک شوند، به همین منظور، اخبار و احادیثی را به نفع او جعل می‌کردند و برای این کار جوایزی از اموال، دریافت می‌کردند، یکی از آن اخبار ساختگی مسئله‌ی همین روز

و با برکت بودن آن بود؛ تا مردم در آن روز، از ناله و گریه کردن و با مصیبت و محزون بودن، به شادی و سرور و جشن گرفتن و تبرک جستن برگردند. خدا در آن چه که میان ما و آن‌ها است خود حکم کند! راوی گوید: امام صادق علیه السلام سپس گفت: پسر عمو! تازه این، ضرر شد بر اسلام و مسلمانان کمتر است از آن چه گروهی که دوستی ما را ادعا می‌کنند و می‌پندارند که با موالات ما دیندارند و به امامت ما عقیده دارند؛ وضع کرده‌اند. آنان گمان می‌کنند حسین علیه السلام کشته نشد بلکه کارش، چون عیسی بن مریم، به مردم مشتبه شد! به پندار آن‌ها دیگر بنی امیه را جای ملامت و سرزنشی نماند. ای پسر عمومیم! هر کس گمان کند حسین علیه السلام کشته نشد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و پیشوایان پس از او که همگی از کشته شدن او خبر داده‌اند. دروغ نسبت داده است و هر کس به آنان (پیشوایان معصوم) دروغ نسبت بدهد، به خدای عظیم کفر ورزیده و ریختن خونش بر هر کسی که آن را از وی بشنود، مباح است. عبدالله بن فضل گوید: «به او گفتم: یابن رسول الله، درباره‌ی گروهی از شیعیان که قائل به آنند چه می‌گویید؟ گفت: آن‌ها از پیروان من نیستند و من از آنها بیزارم... سپس گفت: خدا غالیان و قائلان به تفویض (اهل افراط) را لعنت کند که آن‌ها برای این که واجبات را به پا ندارند و حقوق را نپردازند، نافرمانی خدا را [صفحه ۱۸۶] کوچک انگاشتند و به خدا کفر ورزیدند و مشرک شدند، گمراه

گشتد

و گمراه کردند.»

به خدا حسین کشته شد

عن أبي الصلت الھروی، قال: للرضا عليه السلام یابن رسول الله إن فى سواد الكوفه قوماً يزعمون أن النبی صلی الله علیه و آله لم یقع علیه السھو فی صلواته، فقال: كذبوا لعنهم الله إن الذی ییسھوا هو الله الذی لا إله إلا هو. قال، قلت یابن رسول الله و فیھم قوماً يزعمون أن الحسین بن علی علیه السلام لم یقتل و أنه القی شبه علی حنظله بن اسعد الشامی و أنه رفع إلى السماء كما رفع عیسی بن مریم و یتحجرون بهذه الآیه: (ولن يجعل الله للكافرین على المؤمنین سیلا). [۱۸۰] فقال: كذبوا، عليهم غضب الله و لعنته. و کفروا بتکذیبھم لبھی الله فی إخباره بأن الحسین بن علی علیه السلام سیقتل. والله لقد قتل الحسین علیه السلام و قتل من كان خیراً من الحسین: امیرالمؤمنین و الحسن بن علی علیھم السلام و ما منا إلـا مقتول و إنى والله لمقتول بالسم باغیتال من یغتالنی، أعرف ذلک بعهد إلى من رسول الله صلی الله علیه و آله أخبره به جبرئیل عن رب العالمین عزو جل. و أما قول الله عزو جل: «ولن يجعل الله للكافرین على المؤمنین سیلا» فإنه يقول: لن يجعل الله لکافر على مؤمن حجه. و لقد اخبر الله عزو جل عن کفار قتلوا النبیین بغير الحق و مع قتلھم ایاھم لن يجعل الله لهم علی انبیائھم علیھم السلام سیلا. من [صفحه ۱۸۷] طریق الحجۃ. وقد اخرجت ما رویته فی هذا المعنی فی كتاب ابطال الغلو و التفویض. [۱۸۱] اباصلت هر وی گوید: «به امام رضا علیه السلام گفت: یابن رسول الله، در حومه ی کوفه گروه هستند که می پندارند، بر پیامبر در نمازش، سھوی رخ نمی دهد. گفت:

دروغ می گویند -

خدا نفرینشان کند - آن که سهو نمی کند، همانا خدایی است که جز او خدایی نیست. اباصلت گوید: «گفتم: یابن رسول الله، در میان آن‌ها گروهی نیز هستند که می‌پندارند، حسین بن علی علیه السلام کشته نشد بلکه شیعه او حنظه بن اسعد شامی را که در قیافه به او می‌ماند، به اشتباه گرفتند و او به آسمان فرابرد شد، همچنان که عیسی بن مریم فرابرد شده بود و به این آیه از قرآن استدلال می‌کنند: «خدا برای کافران در برابر مؤمنان، هرگز راهی نهاده است». امام رضا علیه السلام گفت: دروغ می‌گویند - خشم و لعنت خدا بر آنان باد - و با این انکار، پیامبر خدا را که خبر داده بود، به زودی حسین بن علی علیه السلام کشته می‌شود، تکذیب می‌کنند. سوگند به خدا، که حسین علیه السلام البته کشته شد. و امیرمؤمنان و حسین بن علی علیه السلام که برتر از حسین علیه السلام بودند نیز کشته شدند و همه‌ی ما کشته می‌شویم. به خدا، من نیز بی‌گمان با زهر کسی که با ترور ناگهانی مرا خواهد کشت، کشته می‌شوم، این را من با عهد معهودی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارم، می‌دانم که به او نیز جبرئیل از جانب پروردگار جهانیان خبر داده بود. اما این آیه که: «خدا برای کافران در برابر مؤمنان هرگز راهی نهاده است» [صفحه ۱۸۸] می‌خواهد بگوید که خدا، کافری را بر مؤمنی هرگز دارای دلیل و برهان نساخته است. و گرنه خدای عزوجل به تحقیق از کافرانی خبر داده است که پیامبران را به ناحق کشتند و با این که آن‌ها پیامبران را کشتند، باز خدا برای آن‌ها در

برابر پیامبرانش، هرگز راه چیرگی از طریق دلیل و برهان، قرار نداده بود.» شیخ صدوق در ذیل این حدیث می‌نویسد: «من احادیث و اخباری را که در این موضوع روایت می‌کنم، در کتاب ابطال الغلو و التفویض آورده‌ام. [۱۸۲]. [صفحه ۱۹۳]

پس از شهادت

تأثیر روح نبی از شهادت امام حسین

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آباءه عليهم السلام عن أم سلمة، أنها أصبحت يوماً تبكي، فقيل لها: مالك؟ لقد قتل النبي الحسين وما رأيت رسول الله منذ مات ألا الليل، فقلت: بأبي وأمي، مالي أراك شاحباً! فقال: لم أزل منذ الليل أحفر قبر الحسين وقبور أصحابه. [۱۸۳]. امام صادق عليه السلام به واسطه پدر و اجدادش، از ام سلمه نقل می کند که او روزی، در حالی که می گریست، از خواب بیدار شد. به او گفتند: تو را چه شده؟ گفت: پسرم، حسین، کشته شد و من رسول خدا را از روزی که مرده بود، ندیده بودم تا این که امشب دیدم و گفتم: «پدرم و مادرم فدایت، چه شده است که تو را پژمرده و رنگ پریده می بینم؟» گفت: «دیشب تا سحر، برای حسین و یارانش قبر می کندم.»

گریه‌ی آسمان

۱. عن محمد بن على الحلبى، عن أنى عبدالله فى قوله تعالى: (فما بكت [صفحة ۱۹۴] عليهم السلام والأرض) [۱۸۴] ، قال: لم تبك السماء على أحد قبل قتل يحيى بن زكريا حتى قتل الحسين عليه السلام فبكت عليه [۱۸۵] . محمد پسر على حلبى از امام صادق عليه السلام نقل می کند که در تفسیر آیه‌ی: «آسمان و زمین بر آنها گریه نکرد» گفت: پیش از کشته شدن حضرت یحیی، آسمان بر کسی گریه نکرده بود، پس از او نیز بر کسی گریه نکرد تا این که امام حسین عليه السلام کشته شد، آن گاه بر او گریه کرد. ۲. عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن عاقر ناقه صالح كان أرزق ابن بغي، و كانت ثمود تقول: ما نعرف له فينا أبا و لا نسبا و إن قاتل الحسين بن على عليه السلام

إِنْ بَغَىٰ وَإِنْهُ كَانَ يَقْتَلُ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَنْبِيَاءُ إِلَّا أَوْلَادُ الْبَغَايَا، وَقَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَجْلَ ذَكْرِهِ: (لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلِ سَمِيَا) [١٨٦] ، يَحْيَى بْنُ زَكْرِيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ سَمِيٌ قَبْلَهُ وَالْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ لَمْ يَكُنْ لَهُ سَمِيٌ قَبْلَهُ، وَبَكْتُ السَّمَاءَ عَلَيْهِمَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، وَكَذَلِكَ بَكْتُ الشَّمْسَ عَلَيْهِمَا، وَبَكَاؤُهَا أَنْ تَطْلُعَ حَمَراءً وَتَغْيِيبَ حَمَراءً. [١٨٧] جَابِرُ ازْ امَامِ مُحَمَّدٍ باقرٍ عَلَيْهِ السَّلَام رَوَى كَنْدَ كَهْ گَفْتَ: پَیْ كَنْنَدَهُ وَكَشْنَدَهُ ی شَتَرَ حَضْرَتَ صَالِحَ، مَرْدَی كَبُودَ چَشمَ، پَرْكَنْیَهُ وَزَنَازَدَهُ بُودَ، قَوْمٌ ثَمُودٌ مَیْ گَفْتَندَ: «ما در میان خود، برای او، نه پدری می شناسیم و نه اصل و نسبی می دانیم.» کَشْنَدَهُ ی امَامِ حَسِينٍ عَلَيْهِ السَّلَام نَیْزَ زَنَازَدَهُ بُودَ زَیراً كَهْ پَیَامْبَرَانَ وَفَرِزَنْدَانَ پَیَامْبَرَانَ رَا کَسَیِ جَزَ [صفحه ۱۹۵] زَنَازَدَگَانَ نَمَیْ کَشَنَدَوْ در تفسیر آیه ای که گوید: «پیش از این، ما همنامی برای او قرار نداده بودیم.» امَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَام گَفْتَ: مَرَادُ حَضْرَتِ يَحْيَى اَسْتَ کَهْ پیش از خود همنامی نداشت و نَیْزَ امَامِ حَسِينٍ عَلَيْهِ السَّلَام اَسْتَ کَهْ کَسَیِ پیش از او به آن نَامَ (حَسِينٍ) نَامِیدَه نَشَدَه بُودَ. آسمَانَ بَرَ آنَ دَوَ (حَضْرَتِ يَحْيَى وَامَامِ حَسِينٍ عَلَيْهِ السَّلَام) چَهَلَ رُوزَ گَرِيَهَ كَرَدَ هَمَانَ طَورَیَ کَهْ خَوْرَشِيدَ بَرَ آنَ دَوَ گَرِيَهَ كَرَدَ، وَ گَرِيَسْتَنَ خَوْرَشِيدَ چَنِینَ بُودَ کَهْ بَهْ رَنَگَ سَرَخَ طَلَوعَ مَیْ كَرَدَ وَ بَهْ رَنَگَ سَرَخَ، غَرَوبَ مَیْ نَمُودَ.

سوگواری پریان

عن أم سلمة زوجة النبي، قالت: ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبي إلا الليله. ولا أراني إلا وقد أصبت بابني. قالت: وجاءت الجنية منهم تقول: إلا يا عين فانهملى بجهد فمن يبكي على الشهداء بعدى على رهط تقود هم المنايا إلى متجر

فی ملک عبد [۱۸۸]. از ام سلمه، همسر پیامبر، نقل است: که «از وقتی که پیامبر وفات کرد. تا امشب نوحه‌ی پریان را نشینید بودم، و این نیست مگر این که پسرم (امام حسین علیه السلام) را از دست داده ام. ام سلمه افروزد: «زنی از پریان به نزدم آمد که می‌گفت: [صفحه ۱۹۶] - بیار ای آسمان دیده ام هر چه توان داری. شهیدان را کسی آیا پس از این گریه خواهد کرد؟ - گروهی را که شوق مرگ، آنان را فراخوانده به سوی یار جباری نهان در کوی غیری.

فرایند فاجعه

۱. قال الصادق ابوعبدالله بن محمد عليه السلام: لما ضرب الحسين بن علي عليه السلام بالسيف، فسقط ثم ابتدر ليقطع رأسه، نادى مناد من قبل رب العزه تبارك و تعالى من بطان العرش، فقال: ألا أيتها الأمة [المتجربه] الصاله [الظالمه القاتله عتره] بعد نبيها، لاـ وفقكم الله لأضحي و لافطره [و لا لصوم]. ثم قال أبو عبدالله عليه السلام: فلا جرم الله ما وفقو و لا يوفدون أبدا حتى يقوم ثائر الحسين عليه السلام. [۱۸۹]. امام جعفر صادق عليه السلام گوید: «هنگامی که امام حسین علیه السلام را با شمشیر زدند و از اسب به زمین انداختند و سپس برای بریدن سرش شتافتند، ندا کننده ای از جانب پروردگار عزت - تبارک و تعالی - از میانه‌ی عرش الهی، ندا در داد: هلا، ای امت سرگردان و گمراه شده پس از پیامبرش، [هلا، ای امت زورگو و ستمگری که خانواده‌ی پیامبرتان را می‌کشید] خدا، شما را برای عید قربان و فطر [و برای روزه] توفيق ندهد.» [صفحه ۱۹۷] امام صادق علیه السلام سپس گفت: «سوگند به خدا، آن‌ها، هرگز، موفق نشدند و هرگز نخواهند شد تا خونخواه حسین علیه السلام

(حضرت مهدی (عج)) به پا خیزد». ۲. عن محمد بن إسماعيل الرازي، عن ابی جعفر الثانی علیه السلام قال: قلت جعلت فداک ما تقول فی العامه فإنه قد روی أنهم لا يوفقون لصوم؟ فقال لى: أما انه قد أجبت دعوه الملك فيهم. قال: قلت و كيف ذکل جعلت فداک؟ قال: إن الناس لما قتلوا الحسين بن على صوات الله عليه، أمر الله عزوجل ملکا ينادی: أيتها الأمة الظالمه القاتله عتره نبيها، لا- وفقكم الله لصوم و فطر. و فی حدیث آخر: لفطر و لا أضھی. [۱۹۰]. محمد بن اسماعیل رازی گوید: «به امام جواد علیه السلام گفتمن که فدایت گردم درباره‌ی این که روایت شده است، عامه (بیشترینه‌ی مسلمانان اهل تسنن) به روزه داری توفیق نمی‌یابند، چه می‌گویید؟ به من گفت: این برای آن است که نفرین فرشته درباره‌ی آن‌ها پذیرفته شده است. رازی گوید: گفتمن، آن نفرین چه بود، فدایت گردم؟ گفت: هنگامی که مردم، حسین بن علی علیه السلام را گشتند، خدای عزیز و جلیل، فرشته‌ای را فرمود که ندا کند: «ای امت ستمگری که خانواده‌ی پیامبرتان را کشید، خدا شما را برای روزه و عید فطری، توفیق ندهد! و در حدیث دیگری آمده است: «برای عید قربان و فطری». ۳. عن عمر بن بشر الهمدانی قال: قلت لأبی إسحاق، متی ذل الناس؟ قال: حين قتل الحسين بن على علیه السلام و ادعى زیاد و قتل حجر بن عدی. [۱۹۱]. [صفحه ۱۹۸] عمر بن بشیر همدانی گوید: «به ابواسحاق گفتمن: مردم از چه زمانی ذلیل و خوار گشتند؟ گفت: وقتی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد و برای ابن زیاد پدری به ناروا پیدا شد و حجر بن عدی کشته شد». [۱۹۲]

٤. عن ابن أبي نعيم قال: شهدت ابن عمرو، أتاه رجل فسأله عن دم البعوضه، فقال: ممن أنت؟ من أهل العراق، قال: أنظروا إلى هذا يسألني عن دم البعوضه وقد قتلوا ابن رسول الله! و سمعت رسول الله يقول: إنهم ما ريحانتى من الدنيا، يعني الحسن و الحسين. [١٩٣] از ابن أبي نعم نقل است که: ابن عمرو را دیدم که مردی به نزدش آمد و از او درباره ی خون پشه پرسید. گفت: تو از کدام دیاری؟ گفت: از اهل عراق. گفت: این مرد را بینید که از من، درباره ی خون پشه می پرسد با این که هم اینان، فرزند رسول خدا را کشتند و من از رسول خدا شنیدم که می گفت: «آن دو - يعني حسن و حسین - دو دسته گل من از این جهانند».

در مجلس ابن زیاد

عن ابی نعیم، قال: حدثی حاجب ابن زیاد: أنه لما جئی برأس الحسین أمر فوضع بين يديه فى طست من ذهب و جعل يضرب بقضيب فى يده على ثناياه و [صفحه ١٩٩] يقول: لقد أسرع الشیب أليک يا أبا عبدالله. فقال: رجل من القوم: ما! فأنى رأيت رسول الله يلثم حيث تضع قضيبك. فقال: يوم بيوم بدر. ثم أمر بعلى بن الحسین فغل و حمل مع النسوه والسبايا إلى السجن و كنت معهم، فما مرنا بزقاق إلا وجدناه ملي رجالة و نساء، يضربون وجوههم و يبيكون، فجسوا فى سجن و طبق عليهم. ثم إن ابن زیاد، دعا بعلى بن الحسین و النسوه وأحضر رأس الحسین و كانت زینب بنت على فيهم، فقال ابن زیاد: الحمد لله الذي فضحكم و قتلکم و أکذب أحادیثکم. فقالت زینب: الحمد لله الذي أکرمنا بمحمد و طهرنا تطهیرا، إنما يفضع الله الفاسق و يکذب الفاجر. قال: كيف

رأيت صنع الله بكم أهل البيت؟ قالت: كتب عليهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم وسيجمع الله بينك وبينهم فتحاً كمون عنده، فغضب ابن زياد عليها وهم بها، فسكن منه عمرو بن حرث، فقالت زينب: يابن زياد، حسبك ما ارتكبت منا، فلقد قتلت رجالنا وقطعت أصلنا وأبحثت حريمنا وسبيت نساءنا وذرارينا، فإن كان ذلك للإشتفاء فقد اشتفيت فأمر ابن زياد بردتهم إلى السجن وبعث البشائر إلى النواحي بقتل الحسين. ثم أمر بالسبايا ورأس الحسين فحملوا إلى الشام، فلقد حدثني جماعه كانوا خرجوا في تلك الصحبه: أنهم كانوا يسمعون بالليلى نوح الجن على الحسين إلى الصباح. وقالوا: فلما دخلنا دمشق ادخل بالنساء والسبايا بالنهار مكشفات الوجه، فقال أهل الشام الجفاه: ما رأينا سبايا أحسن من هؤلاء فمن أنتم فقالت الوجه، فقال أهل الشام الجفاه ما رأينا سبايا أحسن من هؤلاء فمن أنتم؟ فقالت سكينه بنت الحسين: نحن سبايا آل محمد. فأقيموا على درج المسجد حيث يقام السبايا وفيهم على بن الحسين وهو يومئذ فتى شاب، فأتاهم شيخ من اشياخ الشام، [صفحة ٢٠٠] فقال لهم: الحمد لله الذي قتلكم وأهلككم وقطع قرن الفتنه. فلم يأل عن شتمهم، فلما انقضى كلامه، قال له على بن الحسين أما قرات كتاب الله عزوجل؟ قال نعم. قال: أما قرأت هذه الآيه: (قل لا أسئلكم عليه أجرًا إلا المودة في القربي) [١٩٤]؟ قال: بل. قال: فتحن أولئك. ثم قال: أما قرأت: (وآت ذالقربي حقه) [١٩٥]؟ قال: بل. قال: فتحن هم، قال: فهل قرأت هذه الآيه: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرًا) [١٩٦]؟ قال: بل، قال: فتحن هم.

فرفع الشامى يده إلى اسماء، ثم قال: اللهم إنى أتوب إليك، ثلث مرات. اللهم إنى أبراً إليك من عدو آل محمد و من قتله أهل بيت محمد، لقد قرأت القرآن فما شعرت بهذا قبل اليوم. ثم أدخل نساء الحسين على يزيد بن معاویه، فصحن نساء آل يزيد و بنات معاویه و أهله، ولولن و أقمن المأتم. و وضع رأس الحسين بين يديه، فقالت: سكينه: والله ما رأيت أقسى قلبا من يزيد و لرأيت كافرا ولا مشركا شرا منه و لا أحفى منه، وأقبل يقول و ينظر إلى الرأس: ليت أشيائى بيدر شهدوا جزع الخزرج من وفع الأصل ثم أمر برأس الحسين فنصب على باب مسجد دمشق. فروى عن فاطمه بنت على، أنها قالت: لما أجلسنا بين يدي يزيد بن معاویه رق لنا أول شيء و أطفنا، ثم إن رجلا من أهل الشام أحمر قام إليه، فقال: يا أمير المؤمنين، هب لي هذه الجاريه، [صفحه ٢٠١] يعنينى، كنت جاريه وضيئه، فارعبت و فرقـت و ظنت أنه يفعل ذلك، فأخذـت بشباب اختى و هي أكبر منى و أعقل، فقالـت: كذبت والله و لعـتـ، ما ذاك لك و لا لهـ. فغضـبـ يزيدـ فقالـ: بلـ كذـبتـ واللهـ لو شـئتـ لـ فعلـتهـ. قـالتـ: لاـ واللهـ، ما جـعلـ اللهـ ذـلكـ لـكـ، إلاـ أنـ تـخرجـ منـ مـلتـناـ وـ تـديـنـ بـغـيرـ دـينـناـ، فـغضـبـ يـزيدـ، ثمـ قـالـ: إـيـاـيـ تـستـقبـلـينـ بـهـذاـ؟ إـنـماـ خـرجـ منـ الدـينـ أـبوـكـ وـ أـخـوـكـ. فـقالـتـ: بـدـيـنـ اللهـ وـ دـيـنـ أـخـيـ وـ أـبـيـ وـ جـدـكـ وـ أـبـوـكـ. قـالـ: كـذـبـتـ ياـ عـدوـ اللهـ. قـالتـ: أمـيرـ يـشـتمـ ظـالـماـ وـ يـقـهرـ بـسـلـطـانـهـ. قـالـتـ فـكـأنـهـ اـسـتـحـيـيـ فـسـكـتـ، فـأـعـادـ الشـامـيـ فـقـالـ: ياـ أمـيرـ المـؤـمـنـينـ! هـبـ لـيـ هـذـهـ

الجاریه، فقال: له أغرب، وهب الله لك حتفا قاضيا. [١٩٧] ابونعم گوید که دربان ابن یاد به من خبر داد: «هنگامی که سر حسین پیش ابن زیاد آورده شد، دستور داد آن را در طشت طلایی گذاشته، پیش رویش نهند و با چوب دستی که در دستش بود شروع به زدن بر دندان های او کرد در حالی که می گفت: «ای أبا عبد الله، پیری زود به سراغت شتافته بود! از آن میان مردی گفت: دست نگهدار! من رسول خدا را دیدم که درست همان جایی را که با چوب دستی خود می زنی (لب ها و دندان های امام حسین علیه السلام)، می بوسید. ابن زیاد گفت: امروز در عوض روز بدر است. سپس دستور داد، علی بن حسین (امام سجاد علیه السلام) را به زنجیر کشیدند و همراه زنان و اسیران به زندان بردند. (راوی گوید): من با آنان بودم، از هر کوی و برزنی که گذشتیم، آن را پر از مردان و زنانی یافتیم که بر صورتشان می زند و [صفحه ۲۰۲] می گریستند تا آن ها را در زندان افکندند و در، به رویشان بستند. پس از چندی، ابن زیاد علی بن حسین علیه السلام را به همراه زنانی که زینب، دختر علی علیه السلام، هم در میان آنان بود، فراختواند. ابن زیاد گفت: سپاس خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت، و دروغ بودن احادیث شما را آشکار ساخت! زینب پاسخ داد: سپاس خدایی را که ما را با محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت و با پاکیزگی خاصی، ما را پاک ساخت. جز این نیست، آن که خدا رسواش می کند، فاسق و آن که دروغش را آشکار می گرداند فاجر است (نه، ما که از فسق و فجور، منزه و مباریم).

ابن زیاد گفت: دیدی که خدا با شما اهل بیت، چه کرد؟ زینب پاسخ داد: کشته شدن، سرنوشت آنان بود و آنان، به آرامگاه خویش شتافتند اما به زودی خدا تو و آنان را گرد آورد، تا پیش خودش، محاکمه شوید. این جا بود که ابن زیاد بر او خشمگین شد و آهنگ او کرد، اما عمرو بن حریث، وی را آرام ساخت و زینب، دوباره به سخن آمد و گفت: آن چه درباره ی ما روا داشتی، تو را بس است؟ مردان ما را کشته، ریشه‌ی ما را بریدی، حریم ما را شکستی، زنان و کودکان ما را اسیر ساختی، اگر این همه، برای این بود که داغ درونت را فروبنشانی و دلت را خنک کنی، دیگر چنین کرده ای. ابن زیاد دستور داد، آنان را به زندان بازگردانند و کسانی را به اطراف و اکناف، فرستاد تا کشته شدن حسین را به مردم مژده دهند. سپس دستور داد، اسیران را، همراه سر حسین علیه السلام، به سوی شام ببرند. (راوی گوید): جمعی که در این سفر همراه آنان بودند، به من خبر دادند که شب‌ها تا سحر، ناله و نوحه‌ی پریان را بر حسین، می‌شنیدند و گویند: زمانی که به دمشق رسیدیم، زنان و اسیران را در روز روشن با روزی باز، به شهر وارد کردند. [صفحه ۲۰۳] مردم ستم پیشه‌ی شام گفتند: ما اسیرانی زیباتر از اینان ندیده ایم، شما کیستید؟ سکینه دختر حسین علیه السلام پاسخ داد: ما اسیران از آل محمدیم. آنان را در پلکان مسجد که جای اسیران بود باز داشتند. علی بن حسین که در آن روز جوانی نورس بود در میان آن‌ها بود. پیرمردی از اهالی شام پیش

آمد و به آنان گفت: خدا را سپاس که شما را کشت و نابود ساخت، و سرشاخ فتنه را شکاند، و از دشنام دادن به آن ها دریغ نکرد. وقتی، سخنش تمام شد، علی بن حسین علیه السلام به وی گفت: آیا کتاب خدای عزوجل را خوانده ای؟ گفت: آری. حضرت پرسید: آیا این آیه را خوانده ای: «بگو، من از شما هرگز برای رسالتم مزدی نمی خواهم، مگر مهورزی بر خویشان پیرمرد گفت: آری. حضرت گفت: ما همان (خویشان رسول خدا) ایم. سپس گفت: آیا در قرآن خوانده ای که: «حق خویشان را بده»؟ گفت: آری. حضرت گفت: ما آن (خویشان) هستیم. پرسید: آیا این آیه را خوانده ای: «خدافت می خواهد که نقص و نپاکی را از شما، اهل بیت، دور سازد و شما را با پاکیزگی ویژه ای پاک گرداند»؟ گفت: آری. حضرت گفت: ما همانانیم. پیرمرد شامی دستش را به سوی آسمان بلند کرد و سپس گفت: بار پروردگارا من به سوی تو باز می گردم و سه بار این سخن را تکرار کرد و افزود: بار پروردگارا من به سوی تو از دشمن آل محمد صلی الله علیه و آله و کشندگان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله بیزاری می جویم. من قرآن را خوانده بودم اما تا امروز، این معنا را در ک نکرده بودم. سپس زنان حسین را به پیش یزید بن معاویه، آوردند. زنان آل یزید و دختران و خویشان معاویه، صیحه و ضجه زدند و ماتم به پا کردند. سر حسین، پیش روی یزید نهاده شد. سکینه گوید: به خدا من سنگ دل تراز یزید ندیدم. و هرگز ندیدم که [صفحه ۲۰۴] کافرو، یا مشرکی شرورتر

و جفاکارتر از او باشد. یزید، در حالی که به سر، تماشا می کرد، می گفت: ای کاش بزرگان خاندانم که بدر کشته شدند، این جا بودند، تا نالیدن تبار خزرچ [۱۹۸] از سیلی شمشیر را می دیدم! پس از آن، یزید فرمان داد، سر حسین را از در مسجد دمشق آویختند. از فاطمه، دختر علی علیه السلام، روایت شده است که: «وقتی که ما را در پیش یزید بن معاویه، نشاندند، نخست اندک رقتی نشان داد و با ما به نرمی رفتار کرد، سپس مرد سرخ چرده ای از اهالی شام به سوی او رفت و گفت: ای امیر مؤمنان! این دخترک را به من ببخش! منظورش من بودم که در آن روز، دخترکی زیبا بودم. من وحشت کردم و به سختی ترسیدم و گمان بردم که او این کار را خواهد کرد به همین دلیل به لباس خواهرم که از من بزرگ تر و عاقل تر بود چنگ انداختنم. خواهرم به یزید گفت: به خدا که دروغ گفتی و نفرین شدی، این کار را، نه تو را یاراست و نه او را. یزید خشمگین شد و گفت: نه، به خدا تو دروغ گفتی که اگر بخواهم آن کار را می کنم. خواهرم گفت: نه، به خدا. خدا این اجازه را به تو نداده، مگر این که از دین ما به درآیی و به دینی غیر از دین ما درآیی. یزید باز به خشم آمد و گفت: روی من ایستاده ای و چنین می گویی؟ پدرت و برادرت، از دین بیرون رفته‌اند. خواهرم گفت: با دین خدا و دین برادر و پدر و جد من بود که تو و جد و پدر تو، راه یافتید. یزید

گفت: ای دشمن خدا، دروغ گفتی. خواهرم گفت: حاکمی به ستم، دشnam می دهد و با سلطنت خویش، مقهور می سازد!؟ فاطمه بنت علی می گوید: «گویی بزید شرمگین شد و آرام گرفت. اما مرد [صفحه ۲۰۵] شامی برگشت و باز گفت: ای امیر مؤمنان! این دخترک را به من ببخش. بزید به وی گفت: برو گم شو، که خدا تو را مرگی قاطع ببخشد.»

مجلس بزید بن معاویه

۱. عن الفضل بن شاذان، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: لما جمل رأس الحسين عليه السلام الى الشام أمر بزید لعنه الله فوضع و نصب عليه مائده، فاقبل هو و أصحابه يأكلون و يشربون الفقاع، فلما فرغوا أمر بالرأس فوضع في طست تحت سريره و بسط عليه رقيه الشطرنج و جلس بزید لعنه الله يلعب بالشطرنج و يذكر الحسين بن علی و أباه و جده و يستهزئ به ذكرهم، فمتى قامر صاحبه تناول الفقاع؛ فشربه ثلاث مرات ثم صب فضله على ما يلى الطست من الأرض، فمن كان من شيعتنا فليتورد عن شرب الفقاع و اللعب بالشطرنج و من نظر إلى الفقاع أو إلى الشطرنج فليذكر الحسين عليه السلام و ليعلن بزید و آل زياد، يمحو الله عزوجل بذلك ذنبه و لو كانت بعد النجوم. [۱۹۹]. از فضل بن شاذان نقل است که امام رضا عليه السلام شنیدم که می گفت: «وقتی سر امام حسین عليه السلام را به شام بردن، بزید - که خدا نفرینش کند - دستور داد، آن را به نزدش نهادند و سفره ای برایش گستردند تا خود و یارانش خوردن و آب جو نوشیدند، هنگامی که از غذا دست شستند، فرمان داد تا سر را در طشتی زیر تختش نهادند و بر روی آن تخت، بساط شطرنج گستردند.

یزید - لعنه‌الله - نشسته [صفحه ۲۰۶] بود و با شترنج بازی می‌کرد و حسین بن علی و پدر و جد او (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) را یاد می‌کرد و به سخن طشت که در قمار از دوستش می‌برد، آب جو به دست می‌گرفت و سه بار می‌نوشید و ته مانده‌ی آن را پیرامون طشت به زمین می‌ریخت. پس هر کس از شیعیان ما باشد، باید از نوشیدن آب جو و بازی با شترنج خودداری کند. هر کس چشمش به آب جو یا به شترنج افتاد و حسین علیه السلام را یاد کند و یزید و آل زیاد را نفرین نماید خدای عزوجل به خاطر این کار، گناهان او را، اگرچه به شمار ستارگان باشد، از میان ببرد. عن عبدالسلام بن صالح الھروی، قال: سمعت أبا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام يقول: أول من اتخد له الفقاع فی الاسلام بالشام یزید بن معاویه لعنه الله، فاحضر و هو على المائده. وقد نصبها على رأس الحسين علیه السلام فجعل يشربه و يسقى أصحابه و يقول لعنه الله: اشربوا فهذا شراب مبارك و لو لم يكن من بركته ألاـ أنا أول ما تناولناه و رأس عدونا بين أيدينا و مائدتنا منصوبه عليه و نحن نأكله و نفوسنا ساکنه و قلوبنا مطمئنه. فمن كان من شيعتنا فليتورع عن شرب الفقاع، فإنه من شراب اعدائنا، فان لم يفعل فليس منا. ولقد حدثني أبي، عن أبيه، عن آبائه عن بن أبي طالب علیه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تلبسو لباس أعدائي ولا تطعموا مطاعم أعدائي ولا تسلكوا مسالك أعدائي، فتكونوا أعدائي كما هم أعدائي.

[۲۰۰]

از عبدالسلام پسر صالح هروی نقل است که گفت: از ابوالحسن علی بن [صفحه ۲۰۷] موسی الرضا عليه السلام شنیدم که می گفت: نخستین کسی که در جهان اسلام برایش آب جو گرفتند بزید پسر معاویه - لعنه‌الله - در شام بود. هنگامی که آن را برایش آوردند که او در سر سفره ای نشسته بود که آن را بر روی سر حسین عليه السلام گستردۀ بود، وی مدام از آن می نوشید و به یارانش می نوشانید و می گفت: بنوشید که این شراب مبارکی است، در برکت آن همین بس که من اولین کسی هستم که از آن می نوشم در حالی که سر دشمنان پیش دست ما و سفره‌ی ما بر روی گستردۀ است و ما از آن در حالی می خوریم که جانمان آسوده و دلمان با اطمینان آرام است. امام رضا عليه السلام گوید: پس هر کس که از پیروان ما باشد باید از نوشیدن آبجو خودداری کند چرا که آن، شراب دشمنان ما است و هر کس از آن خودداری نکند از ما نیست. و پدرم از پدرش به واسطه‌ی پدران و نیاکانش از علی بن ابی طالب عليه السلام نقل می کند که او گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: لباس دشمنان مرا نپوشید و غذاهای دشمنان مرا نخورید و به راه و روش‌های دشمنانم نروید و گرنه شما نیز دشمنان من گردید چنان که آنها دشمنانم هستند.

در زندان شام

عن الحارث بن كعب، عن فاطمه بنت علی: ثم إن يزيد أمر بنساء الحسين عليه السلام فحبس مع علی بن الحسين عليه السلام في محبس لا يكفهم من حر ولا قر حتى تفشت وجوههم. ولم يرفع بيت المقدس حجر عن وجه الأرض إلا

و جد تحته دم عبیط. و أبصر الناس الشمس على الحيطان حمراء كأنها الملاحق المعصفرة، إلى أن [صفحة ۲۰۸] خرج على بن الحسين بالنسوه و رد رأس الحسين عليه السلام إلى كربلاء. [۲۰۱] حارث بن كعب از فاطمه، دختر على عليه السلام، نقل می کند که: «یزید دستور داد، خانواده‌ی حسین علیه السلام را با امام سجاد علیه السلام زندانی کردند، زندان چنان بود که آنان را از گرما و سرما، نگاه نمی داشت تا آن جا که صورت‌های آنان پوست انداخت. در بیت المقدس، هر سنگی که از روی زمین بر می داشتند، خون تازه در زیر آن دیده می شد. و مردم آفتاب را روی دیوارها چنان سرخ رنگ می دیدند، که گویی بر آن‌ها چادرهای رنگین کشیده شده بود. این وضع ادامه داشت، تا زمانی که امام سجاد علیه السلام با زنان از شام خارج شدند و سر امام حسین علیه السلام را به کربلا باز گردانیدند.

سرگذشت پسران مسلم

حمران بن اعین از ابو محمد، که پیر مردی کوفی بود، نقل می کند که: «وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، از اردوی سپاهش، دو پسر بچه‌ی کوچک نیز به اسیری گرفته شد. آن دو را پیش ابن زیاد آوردند و او یکی از زندانیان های خود را خواند و گفت: این دو کودک را بگیر، غذای خوب به آن‌ها مده، از نوشیدنی خنک دریغشان کن، و زندانشان را تنگ گیر! به این ترتیب، آن دو کودک، روزها روزه می گرفتند و چون تاریکی شب، آن‌ها را در بر می گرفت، زندانیان دو قرض نان جوین و کوزه‌ای آب برایشان می آورد. [صفحة ۲۰۹] چون، درین ماندن آن‌ها به درازا کشید و به سال انجامید، یکی از آن‌ها به دیگری گفت: برادرم، ماندن ما در اینجا

به درازا کشید، عمرمان دارد تباہ می شود و از تنمان می کاهد، وقتی که پیرمرد (زندانیان) آمد، او را از مقام و منزلتمن آگاه ساز و با نسبت خودمان با محمد صلی الله علیه و آله، به او نزدیک شو، شاید خوراکی بهتر به ما بدهد و بر آب بیفزاید. چون شب فرارسید، پیرمرد زندانیان چون شب های گذشته با دو قرص نان جوین و کوزه ای آب به سراغشان آمد. برادر کوچک تر به او گفت: ای پیرمرد، آیا محمد صلی الله علیه و آله را می شناسی؟ پاسخ داد: چگونه محمد را نشناسم، که او پیامبرم می باشد. گفت: آیا جعفر بن ابی طالب را نیز می شناسی؟ پاسخ داد: چگونه جعفر را نشناسم که خدا برای او دو بال داد تا با فرشتگان هر جا که خواست پرواز کند. گفت: آیا علی بن ابی طالب را نیز می شناسی؟ پاسخ داد: چگونه علی را نشناسم که او پسر عموم و برادر پیامبرم است. به وی گفت: ای پیرمرد، ما از خانواده پیامبرت، محمد هستیم، ما از فرزندان مسلم، پسر عقیل بن ابی طالب، هستیم که در دست تو اسیریم. از تو خوراک خوب می خواهیم، اما تو به ما نمی دهی، آب سرد می طلبیم و تو محروممان می سازی که تو در زندان بر ما سخت گرفته ای. پیرمرد تا آن ها را شناخت، به پایشان افتاد و بوسید و گفت: جانم فدای جانتان وجودم سپر بلادی وجودتان ای عترت پیامبر برگزیده خدا در زندان به روی شما باز است، به هر کجا که می خواهید بروید: هنگامی که سیاهی شب همه جا را گرفت، با دو قرص نان و کوزه ای آب خالص به پیش آن دو شتافت و آن ها

را بر سر راه نهاد و گفت: عزیزانم، شب ها راه بروید و روزها [صفحه ۱۱۰] پنهان شوید، تا خدا خود، گره از کار شما بگشاید و نجاتتان دهد. و آن دو چنین کردند. در تاریکی شب، به پیرزنی که جلو خانه ای ایستاده بود، رسیدند. به او گفتند: ای پیرزن، ما کودکان کوچک و غریبی هستیم که راه را نمی شناسیم و تاریک شب همه جا را بر ما پوشانیده است. در سیاهی امشبان ما را مهمان خویش کن، تا شب را که سحر کردیم، به راه افتیم. پیرزن به آن دو گفت: عزیزانم، شما کیستید که من در زندگی هر بویی را چشیده ام اما بویی پاکیزه تر و خوش تر از بوی شما نبوییده ام؟ به او گفتند: ای پیرزن ما از خانواده ی پیامبرت، محمد هستیم، برای این که کشته نشویم، از زندان ابن زیاد گریخته ایم. پیزن گفت: عزیزانم، من داماد نابکاری دارم که در واقعه ی عاشورا با ابن زیاد بود، می ترسم که شما را در این جا بیابد و بکشد. گفتند: در سیاهی همین یک شبمان می مانیم و شب را که سحر کردیم، به راه می افتیم. گفت: برای شما غذا می آورم. پیرزن به آن دو غذا آورد و آن دو، خوردن و نوشیدند. زمانی که به بستر رفتد، برادر کوچک به بزرگ گفت: برادرم، امیدوارم که امشب در امان بمانیم، بیا پیش از آن که مرگ، میان ما جدایی بیندازد، دست در گردن هم کرده، یکدیگر را در آغوش کشیم، و بوی همدیگر را بچشیم. و چنین کردند و دست در گردن هم، خوابیدند. چون پاسی از شب گذشت، داماد نابکار پیرزن به آن سو آمد و آهسته درب خانه را زد. پیرزن

پرسید کیست؟ و او خود را معرفی کرد. پیرزن پرسید: تو را چه شده است که در این ساعت، در می زنی، تو که این موقع شب [صفحه ۲۱۱] نمی آمدی؟ گفت: وای بر تو، پیش از آن که از بلایی که بر سرم آمده عقل از سرم بپرد و زهره ترک شوم در را باز کن. پیرزن پرسید: وای بر تو، چه بر سرت آمده؟ گفت: دو کودک کوچک از سپاه ابن زیاد گریخته اند و امیر در اردوگاهش جار زده است: «هر کس سر یکی از آن دو را بیاورد، هزار درهم و هر کس سر هر دو را بیاورد، دو هزار درهم دریافت خواهد کرد»، من رنج ها بردم و خود را خسته کردم اما چیزی به دستم نیامد. پیرزن گفت: بترس از این که محمد صلی الله علیه و آله در روز رستاخیز، دشمن تو باشد. گفت: وای بر تو، همه حریص دنیايند. پیرزن گفت: دنیایی که آخرتی با آن نباشد، به چه کار آید؟ گفت: می بینم که از آن ها حمایت می کنی، گویی چیزی از خواسته‌ی امیر پیش تو است، بلند شو که امیر تو را می خواهد! گفت: امیر با من، که پیرزنی تنها در این بیابانم، چه کار دارد. گفت: من کاری جز جستجو ندارم، در را به رویم باز کن تا بیاسایم و آرام گیرم، شب را که سحر کردم، باید بیاندیشم که چه راهی پیش گیرم، تا آن ها را به دست آرم. پیرزن در را به رویش باز کرد، غذا و آبی برایش آورد تا او بخورد و بنوشید. پس از آن که پاسی از شب گذشت، در میان خانه صدای نفس کشیدن آن دو

کودک را احساس کرد. مانند شتر مضطربی که از جا بجهد، از جا جست و همچون گاو دیوانه فریاد کشید. دست به دیوار خانه می کشید تا دستش به پهلوی کودک کوچک تر رسید. کودک به او گفت: این کیست؟ گفت: من صاحب خانه ام، شما کیستید؟ در این حال برادر کوچک، برادر بزرگ را تکان داد و گفت: عزیزم بلند شو، به خدا از آن که می گریختیم، گرفتارش شدیم. مرد از آن دو پرسید: شما کیستید؟ به وی گفتند: آیا اگر راستش را به تو [صفحه ۲۱۲] بگوییم، ما را امان می دهی؟ گفتند: با امان خدا و امان پیامبرش؟ و در عهده خدا و پیامبرش؟ گفت: آری. پرسیدند: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نیز بر آن گواه خواهد بود؟ گفت: آری. پرسیدند: و خدا نیز بر آن چه بگوییم و کیل و شاهد است؟ گفت: آری. گفتند: ای شیخ حال که امان دادی، می گوییم. ما از خانواده پیامبرت، محمدیم، برای این که کشته نشویم از زندان ابن زیاد گریخته ایم، به آن ها گفت: از مرگ فرار کردید و در مرگ افتادید، سپاس خدا را که مرا بر شما چیره ساخت. سپس برخاست و دست و بال آن ها بست و آن دو، در حالی که به هم بسته شده بودند، آن شب را در بند به سر بردن. همگامی که سپیده سحر بردمید، نوکر سیاه چرده اش را که «فلیح» نام داشت، پیش خواند و گفت: این دو کودک را بگیر، ببر در کنار فرات گردنشان را بزن، سرشان را برایم بیاور تا پیش ابن زیاد بیرم و دو هزار درهم جایزه را بگیرم. غلام، شمشیر برداشت و کودکان را حرکت داد

و خود، پیشاپیش آنان به راه افتاد. چیزی نرفته بودند که یکی از بچه ها گفت: غلام! سیاهی تو چه قدر شبیه سیاهی بالا، مؤذن رسول خدا است! غلام گفت: سرورم مرا فرمود که شما را بکشم، شما کیستید؟ گفتند: غلام! ما از خانواده‌ی پیامبرت، محمدیم. از زندان ابن زیاد گریختیم که کشته نشویم، پیرزن شما ما را مهمان کرد، اینک مولای تو می‌خواهد ما را بکشد. غلام، تا آن‌ها را شناخت. به پایشان افتاد، آن دو را بوسید و گفت: جانم فدای جانتان و وجودم سپر بلای وجودتان، ای عترت پیامبر خدا، مصطفی! به خدا کاری نکنم که در روز رستاخیز، محمد صلی الله علیه و آله دشمن من باشد. سپس شمشیر را به سویی پرتاب کرد، خود را به [صفحه ۲۱۳] فرات انداخت و از آن ور آب، درآمد. مولايش رو به او فریاد کشید: ای غلام، نافرمانیم کردی. پاسخ داد: ای سرور من! تا زمانی که خدا را نافرمانی نکرده بودی، از تو فرمان می‌بردم، اما اینک که از دستور خدا سرکشی کردی، در دنیا و آخرت از تو بیزارم. این بار پسرش را فراخواند و گفت: پسرم، من دنیا را از حلال و حرامش، برای تو گرد آورده ام و دنیا چنان است که برای آن حرص ورزیده می‌شود، این دو کودک را بگیر، به کنار فرات ببر و گردنشان را بزن و سرشان را برای من بیاور، تا پیش ابن زیاد ببرم و دو هزار دینار درهم جایزه را دریافت کنم. پسر، شمشیر را برداشت و پیش پای کودکان به راه افتاد، هنوز دور نشده بودند که یکی از آن دو کودک گفت: ای جوان، بر این

جوانی تو، از آتش دوزخ بسیار می ترسم. گفت: عزیزانم، شما کیستید؟ گفتند: از خانواده‌ی پیامبر تو، محمدیم صلی الله علیه و آله که پدرت می خواهد ما را بکشد. جوان تا این را شنید به پای آن دو افتاد، آنها را بوسید و همان گفت که غلام سیاه گفته بود. او نیز شمشیر را به سویی پرتاب کرد و خود را به آب فرات انداخت و گذشت. پدرش داد کشید: ای پسرم از دستورم سرباز زدی! پاسخ داد: از خدا فرمان برم و تو را نافرمانی کنم برایم دوست داشتنی تراست از این که خدا را نافرمانی کنم و از تو فرمان برم. شیخ در حالی که با خود می گفت: آنها را جز خودم کسی نخواهد کشت، شمشیر برداشت و پیش پای آن‌ها به راه افتاد، وقتی به کناره‌ی فرات رسید، تیغ از نیام برکشید، هنگامی که چشم کودکان به شمشیر برکشیده افتاد وحشت کردند و گریستند و به وی گفتند: ای شیخ ما را به بازار برد و فروشان بیر و [صفحه ۲۱۴] بفروش تا از بهای ما بهرمند شوی و نخواه که فردا، در روز رستاخیز، محمد صلی الله علیه و آله خصم تو باشد. گفت: نه شما را می کشم، سرتان را به ابن زیاد می برم تا دو هزار درهم جایزه را بگیرم. گفتند: ای شیخ، نزدیکی و خویشی ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله مراعات نمی کنی؟ گفت: شما را با رسول خدا نسبتی نیست! گفتند: دست کم ما را به نزد ابن زیاد ببر تا خود، درباره‌ی ما حکم کند. گفت: مرا در این کار راهی نیست، مگر این که با خونتان به او نزدیکی جویم. به

وی گفتند: ای شیخ هیچ به خردسالی ما رحم نمی کنی؟ گفت: خدا در دل من، رحمی برای شما ننهاده است. گفتند: ای شیخ، حال که چنین است، پس لااقل رهایمان کن تا چند رکعتی نماز گزاریم. گفت: اگر نماز به کارتان آید، هر چه می خواهید، نماز بخوانید. کودکان، چهار رکعت نماز خواندند، سپس دست به آسمان فرا بردن و نالیدند: ای خدای زنده و حکیم، ای داور داوران، میان ما و او، خود به حق، داوری کن! شیخ به سوی برادر بزرگ تر برخاست، گردنش را زد و سرش را در توپره نهاد. کودک کوچک تر در خون برادرش غلطید و گفت: می خواهم در حالی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم که به خون برادرم، آغشته ام. شیخ گفت: نیازی نیست، اینک تو را نیز به برادرت می رسانم، سپس گردن کودک کوچک تر را نیز زد و سرش را برداشت و در توپره نهاد و بدنشان را که هنوز، خون از آن ها می چکید، در آب انداخت. سرها را نزد ابن زیاد برد که در تختش نشسته و در دستش چوب دستی نیزه داری بود. سرها را پیش دست وی نهاد. هنگامی که چشم ابن زیاد به آن ها [صفحه ۲۱۵] افتاد، سه بار برخاست و نشست و سپس گفت: وای بر تو، کجا به آن ها دست یافته؟ گفت: پیرزنی از ما آن ها را مهمان کرده بود. پرسید: حق مهمانی آن ها را نشناختی؟ گفت: نه. پرسید، به تو چه گفتند؟ گفت: گفتند: «ما را به بازار بیر و بفروش تا از بھای ما بهرمند گردی و مخواه که محمد صلی الله علیه و آله، در روز رستاخیز، خصم تو باشد.» پرسید: تو به آن ها چه گفتی؟

پاسخ داد: گفتم: «نه، شما را می کشم و سرتان را به عبیدالله بن زیاد می برم، تا دو هزار درهم جایزه دریافت کنم.» باز پرسید: آن ها به تو چه گفتند؟ پاسخ داد: گفتند: «ما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببر تا خود درباره‌ی ما حکم کند.» پرسید: تو به آن ها چه گفتی؟ پاسخ داد: گفتم: «مرا راهی جز این نیست که با خون شما به او نزدیکی جویم.» گفت: اگر آن دو را زنده برایم می آوردم، جایزه ات را دو برابر می کردم و چهار هزار درهم می دادم. گفت: من راهی جز این ندیدم که با خون آن ها به تو تقرب جویم. گفت: بگو بینم چه چیز دیگری به تو گفتند؟ گفت: به من گفتند: «ای شیخ نزدیکی و خویشی ما را با رسول خدا مراعات کن!» پرسید: تو به آن ها چه گفتی؟ پاسخ داد: گفتم: «شما را با رسول خدا نسبتی نیست.» گفت: وای بر تو، باز گو، دیگر چه سخنی به تو گفتند؟ پاسخ داد: گفتند: به خردسالی ما رحم کن! گفت: و تو بر آن ها رحم نکردی؟ گفت: گفتم: «خدا در دل من، رحمی برای شما ننهاده است.» گفت: وای بر تو، دیگر چه گفتند؟ باز گو! گفت: گفتند: «بگذار رکعتی چند نماز کنیم» و من گفتم: «اگر نماز به کارتان آید، هر چه می خواهید نماز [صفحه ۲۱۶] کنید و آن ها چهار رکعت نماز خوانندند.» پرسید: در پایان نمازشان چه گفتند؟ پاسخ داد: دستشان را به سوی آسمان فراداشتند و گفتند: «ای خدای زنده، ای حکیم، ای داور داوران! میان ما و او، خود به حق، داوری کن!» ابن زیاد گفت: البته که داور دوران، میان شما داوری کند. و پرسید: چه کسی کار

این نابکار را می سازد. راوی گوید: مردی از اهل شام به او پاسخ داد و گفت: او را به من واگذار! گفت: او را به همان جایی که آنها را کشته بیر، در آن جا گردنش را بزن و نگذار خونش با خون آن ها مخلوط شود و زود سرش را بیاور. آن مرد چنان کرد و سرش را آورد. آن را بر نیزه ای نهادند و در میان مردم برافراشتند. کودکان کوفه آن سر را با تیر و سنگ می زدند و به یکدیگر می گفتند: این قاتل فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. [۲۰۲] . [صفحه ۲۱۹]

ندبه و نوحه در سوگ سور آزادگان

گریه بر ذبح الله

عن الفضل بن شاذان، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: لما أمر الله عزوجل ابراهيم أن يذبح مكان ابنه اسماعيل الكبش الذى أنزله عليه، تمنى ابراهيم أن يكون قد ذبح ابنه اسماعيل بيده وأنه لم يؤمر بذبح الكبش مكانه ليرجع [إليه] قبله ما يرجع [إليه] قلب الوالد الذى يذبح أعز ولده عليه بيده فيستحق بذلك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب، فأرجى الله عزوجل اليه: يا ابراهيم من أحب خلقى اليك؟ فقال: يا رب ما خلقت خلقا هو أحب الى من حببتك محمد صلی الله علیه و آله فأوحى الله تعالى اليه: أفهو أحب اليك أم نفسك؟ قال: بل هو أحب إلى من نفسي، قال: فولده أحب اليك أم ولدك؟ قال: بل ولده. قال: فذبح ولده ظلما على أيدي أعدائه أوجع لقلبك أوذبح بيده فى طاعته؟ قال: يا رب بل ذبح ولده ظلما على أيدي أعدائه أوجع لقلبي. قال: يا ابراهيم فإن طائفه تزعم أنها من أمه محمد ستقتل الحسين ابنه من بعده ظلما و

عدوانا کما یذبح الکبیش. و یستوجبون بذلک سخنی. فجزع ابراهیم لذلک و توجع قلبه و أقبل یبکی، فأوحى الله عزوجل إلیه: یا ابراهیم قد فدیت جزرک علی ابنک اسماعیل ذبحته بیدک بجزرک علی [صفحه ۲۲۰] الحسین و قتلہ. و أوجبت لک أرفع درجات أهل الثواب علی المصائب و ذلك قول الله عزوجل [۲۰۳]: (و فدیناه بذبح عظیم). [۲۰۴] از فضل بن شاذان نقل است که: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می گفت: «وقتی خدای عزوجل، ابراهیم را فرمود، به جای ذبح پسرش، اسماعیل، گوسفندی را که برایش فرستاده بود، ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که ای کاش، پسرش، اسماعیل را به دست خود ذبح می کرد و به او دستور داده نمی شد که به جای او گوسفندی قربانی کند، تا دلش، مثل پدری که عزیزترین فرزندش را به دست خود، سر ببرد، داغدار گردد، تا با این کار، مستحق فراترین درجات اهل ثواب، در برابر مصائب باشد. خدای عزوجل و جلیل به او وحی کرد: ای ابراهیم، دوست داشتنی ترین آفریده ام پیش تو کیست؟ گفت: پروردگارا هیچ یک از آفریده گانت، پیش من محبوب تر از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله نیست. خدای متعال به او وحی کرد: آیا او برای تو محبوب تر است یا خودت؟ گفت: بلکه او برای من از خودم محبوب تر است. خدا گفت: فرزند او برایت محبوب تر است یا فرزند خودت؟ گفت: فرزند او. خدا گفت: سربریده شدن فرزند او از سرستم، آن هم به دست دشمنانش، برای دل تو دردناک تر است یا سر بریدن فرزند خودت، به دست خودت، در اطاعت از من؟ گفت: بار پروردگارا، سر بریده شدن

فرزند او، از ستم، به دست دشمنانش، برای دل من دردناک تر است. خدا گفت: ای ابراهیم، طائفه ای که می پنداشد که از امت محمدنند، پس از او [صفحه ۲۲۱] پسرش، حسین، را از سر ستم و عداوت می کشند، آن گونه که گوسفندی را سر می برد و با این کار مستوجب خشم من می گردند. ابراهیم به خاطر آن اندوهناک شد و دلش به درد آمد و شروع به گریستن کرد. خدای عزیز و جلیل به او وحی کرد: ای ابراهیم، اندوه و دلسوژی تو برای حسین و کشته شدن او را، به جای اندوهی که در صورت سربیریدن پسرت، با دست خودت، داشتی، از تو پذیرفتم و برای تو فراترین درجات اهل ثواب بر مصائب را لازم ساختم. امام رضا علیه السلام می گوید: و در همین باره است سخن خدای عزیز و جلیل که در قرآن گوید: «و او (حضرت اسماعیل) را در ازای قربانی بزرگی (امام حسین علیه السلام) باز رهانیدیم.»

امام حسین اسوهٔ رسولان

۱. عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن اسماعيل الذى قال الله عزوجل فى كتابه: (واذكرا فى الكتاب اسماعيل انه كان صادق الوعد و كان رسولا نبيا) [٢٠٥] لم يكن اسماعيل بن ابراهيم، بل كان نبيا من الانبياء بعثه الله عزوجل إلى قومه فأخذه فسلخوا فروه رأسه و وجهه، فأتاه ملك، فقال: إن الله جل جلاله بعثني إليك فمرني بما شئت، فقال: لى أسوه بما يصنع بالحسين عليه السلام. [٢٠٦]. از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «آن اسماعیل که خدای عزیز و جلیل در کتابش گوید: «در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او درست وعده و [صفحه ۲۲۲] فرستاده ای پیام آور بود.» اسماعیل، پسر ابراهیم، نبود؛ بلکه

پیامبر از پیامبران بود که خدای عزیز و جلیل او را به سوی قومش فرستاد و آن‌ها را گرفتند و پوست سر و صورتش را کنندند، آن گاه فرشته‌ای آمد و گفت: خداوند - جل جلاله - مرا به سوی تو فرستاده است؛ به هر چه خواهی فرمانم ده! پاسخ داد: مرا در آن چه با حسین علیه السلام می‌شود، اسوه و شبهاتی است.»^۲. عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام إن اسماعيل كان رسولا نبيا، سلط عليه قومه، فقشروا جلد و وجهه و فروعه رأسه فأتاهم رسول من رب العالمين، فقال له: ربک يقرئك السلام و يقول: قد رأيت ما صنع بك و قد أمرني بطاعتک فمرني بما شئت، فقال، يكون لى بالحسين بن على عليه السلام أسوه. [۲۰۷] از ابو بصیر نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «اسماعیل، فرستاده ای پیام آور بود، ایلش به او چیره شدند و پوست سر و صورتش را کنندند. آن گاه، فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیان به نزدش آمد و گفت: پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: «آن چه را که با تو شد، من دیدم، و مرا فرمود که در فرمان تو باشم، به هر چه خواهی، مرا بفرما. پاسخ داد: مرا اسوه حسین بن على علیه السلام است.»

انا قتيل العبره

۱. عن الصادق جعفر بن محمد، عن آبائه، قال: قال ابو عبدالله الحسين بن على علیه السلام أنا قتيل العبره لا يذكروني مؤمن ولا استعتبر. [۲۰۸] . [صفحه ۲۲۳] امام صادق علیه السلام به واسطه‌ی نیاکانش از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که گفت: «من کشته‌ی اشکم، مؤمنی مرا یاد نکند مگر این که اشک چشمش جاری شود.»^۲. عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال الحسين بن على علیه السلام: أنا

قتيل العبره قتلت مکروبا و حقيق على الله أن لا يأتيني مکروب الا رده و قبله الى أهله مسرورا. [٢٠٩] از امام صادق عليه السلام نقل است که گفت: «امام حسین علیه السلام گفت: من کشته‌ی اشکم، اندوهگین و دل تنگ کشته شدم، بر خدا شایسته است که هر دل تنگی که به زیارت می‌آید، دل تنگی اش را بطرف کند و او را شاد و خوشحال به خانواده اش برگرداند.»

شعر خوانی در رثای سرور آزادگان

۱. عن أبي هارون المکفوف قال: قال لى ابوعبدالله عليه السلام: يا أباهارون أنسدنى فى الاحسين عليه السلام فأنسدته، قال: فقال لى: أنسدنى كما تنسدون يعني بالرفه، قال، فأنشدته:أمر على جدت الحسين فقل لأعظمه الركيه [٢١٠]. قال: فبكى ثم قال: زدنى، فانشدته القصيدة الأخرى، قال: بكى و سمعت البكاء من خلف الستر. قال: فلما فرغت، قال: يا أباهارون من أنسد فى الحسين عليه السلام شعراً بكى و أبكى عشره كتب لهم الجنه. و من أنسد فى [صفحة ٢٢٤] الحسين عليه السلام شعراً بكى و أبكى خمسه كتب لهم الجنه. و من أنسد فى الحسين عليه السلام شعراً بكى و أبكى واحداً كتب لها الجنه. و من ذكر الحسين عليه السلام عنده فخرج من عينيه مقدار جناح ذبابه كان ثوابه على الله عزوجل ولم يرض له بدون الجنه. [٢١١]. از ابوهارون مکفوف نقل است که امام صادق عليه السلام به من گفت: «برای من شعری درباره ی حسین علیه السلام بخوان. من شعری برایش خواندم و او به من گفت: آن چنان که برای خود می خوانید برایم بخوان، منظورش، با رقت و سوز، بود، و من چنین خواندم: گذرت که بر جسد حسین افتاد، به استخوان های پاکش بگو: ای استخوان های پاک، همیشه از باران ابرهای متراکم و پربار، بهره ور سیراب باشی.】 ابوهارون

گوید: امام صادق علیه السلام گریست و سپس گفت: بیشتر بخوان! قصیده‌ی دیگری برایش خواندم و او باز گریه کرد، و من از پشت پرده نیز صدای گریه شنیدم. وقتی که آرام شدم، حضرت گفت: ای ابا هارون هر کس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند، بگرید و ده کس را بگریاند، بهشت برای آنان حتمی گردد. و هر که در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند، بگرید و پنج کس را بگریاند، باز بهشت برای آنان نوشته شود و هر کس در رثای حسین علیه السلام یادی شود و از چشمان بگرید و یکی را بگریاند، باز هم بهشت بر آن دو ضرور گردد. هر که در نزد او از حسین علیه السلام یادی شود و از چشمان او به مقدار پر پشه ای اشک بیرون آید، پاداش نیکی با خدا باشد و خدا باشد و خدا برای او، به کمتر از بهشت راضی نباشد.] صفحه ۲۲۵] ۲. عن أبي عماره المنشد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال لى: يا أبا عماره أنسدنى فى الحسين عليه السلام قال: فانشدته فبكى، قال: ثم انسدته فبكى، قال: فوالله ما زلت أنسدھ و يبكى حتى سمعت البكاء من الدار، فقال لى: يا أبا عماره من أنسد فى الحسين عليه السلام شعرا فأبكي اربعين فله الجنه. و من أنسد فى الحسين عليه السلام شعرا فأبكي ثلاثين فله الجنه. و من أنسد فى الحسين عليه السلام شعرا فأبكي عشرين فله الجنه. و من أنسد فى الحسين عليه السلام شعرا فأبكي عشره فله الجنه. و من أنسد فى الحسين عليه السلام شعرا فأبكي واحدا فله الجنه. و من أنسد فى الحسين عليه السلام شعرا فأبكي الجنه. [۲۱۲] از ابو عماره

مرثیه خوان نقل است که گوید: امام صادق علیه السلام به من گفت: ای ابو عماره، شعری در رثای الحسین علیه السلام برايم بخوان! گوید که خواندمش و او گریه کرد؛ باز خواندمش، باز گریست. گوید: به خدا، پیوسته برایش می خواندم و او می گریست، تا این که از خانه نیز صدای گریه شنیدم. به من گفت: ای ابو عماره، هر که در رثای حسین بن علی علیه السلام، شعری بخواند و پنجاه کس را بگریاند، بهشت او را است، و هر که در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و سی کس را بگریاند، باز بهشت، او را است، و هر که در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و بیست کس را بگریاند، بهشت، او را است. و هر که در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و یک نفر [صفحه ۲۲۶] را بگریاند، بهشت او را است، و هر که در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و خود بگرید، باز بهشت او را است و هر که در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و بخواهد که بگرید، باز هم بهشت، او را است.^۳. عن صالح بن عقبه، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من أنسد فی الحسین علیه السلام بیتا من شعر فبکی و أبکی عشره فله و لهم الجنه. و من أنسد فی الحسین علیه السلام بیتا فبکی و أبکی تسعه فله الجنه. فلم یزل حتی قال: أنسد فی الحسین علیه السلام شرعا فبکی - و أطنه قال: أو

تباسکی - فله الجنه. [٢١٣]. صالح بن عقبه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت گفت: «هر که در رثای حسین علیه السلام، بیت شعری بخواند، و ده کس را بگریاند، بهشت برای او و آنان باشد. و هر که یک بیت شعر، در رثای حسین علیه السلام بخواند، گریه کند و نه کس را بگریاند، بهشت در رثای او و آنان باشد. امام صادق علیه السلام همچنان ادامه داد تا گفت: هر کس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید - (راوی گوید): و گمانم گفت: یا این که بخواهد گریه کند - بهشت او را می سزد.»

محبان امام حسین

عن حذیفه بن الیمان، قال: رأیت النبی صلی الله علیه و آله آخذنا بید الحسین بن علی علیه السلام و هو يقول: يا أيها الناس، هذا الحسین بن علی فاعرفوه، فوالذی نفسی بیده إنه لفی [صفحه ٢٢٧] الجنه، و محبیه فی الجنه و محبی محبیه فی الجنه. [٢١٤]. از حذیفه نقل است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دستان حسین بن علی علیه السلام را گرفته بود و می گفت: ای مردم! این حسین، پسر علی است، او را بشناسید. سوگند به خدایی که جانم در دست او است، او در بهشت خواهد بود و دوستداران او نیز در بهشت خواهند بود و دوستداران دوستدارانش نیز در بهشت خواهند بود.

پاداش گریه بر امام حسین

۱. عن أبي عبدالله عليه السلام قال: حدثني أبي، جدي، عن آبائه عليهم السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام... قال: كل يوم القيامه باكيه. و كل يوم القيامه ساهره إلا عين من اختصه الله بكرامته وبكى على ما ينهاكه من الحسين و آل محمد صلی الله عليه و آله. شيعتنا بمنزله النحل لو يعلم الناس ما في أجوفها لاكلوها. [٢١٥]. امام صادق علیه السلام به واسطه‌ی پدر و نیاکانش از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند که گفت: «... در روز رستاخیز، هر چشمی گریان و هر دیده ای بی خواب و پریشان خواهد بود، مگر چشم کسی که خدا او را مخصوص، به کرامت خود، ساخته باشد و بر شکسته شدن حریم حسین و آل محمد صلی الله علیه و آله، گریسته باشد. پیروان ما به زنبور عسل می مانند که اگر مردم می دانستند چه در دل آن ها است، البته آن ها را می خوردند». ۲. عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر علیه السلام

قال: کان عن بن الحسین علیه السلام یقول: [صفحه ۲۲۸] أیما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین علیه السلام حتی تسیل علی خدہ بوأه اللہ تعالیٰ بھا فی الجنه غرفایسکنها أحقابا. أیما مؤمن دمعت عیناه حتی تسیل علی خدہ فيما مسنا فی الاذى من عدونا فی الدنيا بوأه اللہ فی الجنه مبوأ صدق. و أیما مؤمن مسہ أذى فینا فدمعت عیناه حتی تسیل علی خدہ من مضاضه ما أوذى فینا صرف اللہ عن وجہه الأذى و آمنه القيامه من سخطه و النار. [۲۱۶] محمد بن مسلم از امام محمد علیه السلام نقل می کند که آن حضرت گفت: «امام سجاد علیه السلام همیشه می گفت: هر مؤمنی که چشمانش به خاطر کشته شدن حسین علیه السلام به اشک نشیند و سرشگش به صورتش جاری گردد، خداوند متعال برای او در بهشت، غرفه هایی آماده سازد که سالیان سال در آن ها سکونت گزیند، و هر مؤمنی که چشمانش از آزاری که به ما در این دنیا از دشمنان رسیده، به اشک نشیند و سرشگش به رخش جاری گردد، خدا او را در بهشت، در مقام صدق (جایگاه امن و راستش) جای دهد، و هر مؤمنی که در راه ما، آزاری به او رسد و چشمانش را ناراحتی به اشک نشیند تا سرشگش بر رخش روان گردد، به خاطر آزاری که در راه ما دیده است، خداوند در روز رستاخیز، آزار و اذیت را از او برطرف سازد و از خشم خویش و از آتش دورخ، در امان دارد.

تشنگی و یاد امام حسین

عن داود بن کثیر الرقی، قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام اذا استشقي الماء، فلما شربهرأيته وقد استعبر وأغر و رقت عيناه

بدموعه، ثم قال: يا داود، لعن الله قاتل [صفحة ٢٢٩] الحسين، فما أغض ذكر الحسين للعيش! إنى ما شربت ماء باردا إلا وذكرت الحسين و ما من عبد شرب الماء فذكر الحسين و لعن قاتله إلا كتب الله له مائة ألف حسنة و محاunqueنه مائة ألف سيئة ورفع له مائة ألف درجه و كان كأنما أعتق مائة ألف نسمة و حشره الله يوم القيامه أبلغ الوجه. [٢١٧]. داود بن كثير رقى گويد: «نzd امام صادق عليه السلام بودم که آب خواستی، وقتی نوشید، دیدم که می خواهد گریه کند و اشک در چشمانش حلقه زد. سپس گفت: ای داود، خدا، کشنده‌ی حسین را لعنت کند. یاد مظلومیت حسین زندگی را چه قدر ناگوار می سازد! من هر گاه که آب سردی بخورم به یاد حسین می افتم. هر بندۀ‌ی خدایی که آب نوشد و حسین را یاد کند و کشنده‌ی او را لعن نماید، خدا برایش صد هزار نیکی نویسد و صد هزار بدی از او پاک کند، و او را صد هزار درجه فرابرد، و چنان باشد که صد هزار بردۀ، آزاد کرده باشد، و خدا او را در روز رستاخیز با روی سفید و درخشان محسور سازد.»

امام سجاد پیشوای پیام آور عاشورا

١. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن أبيه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: اذا كان يوم القيامه نادى مناد: أين زين العابدين؟ فكأنى أنظر الى ولدى على بن الحسين بن على بن أبي طالب، يخطر بين الصفوف. [٢١٨] . [صفحة ٢٣٠] امام صادق عليه السلام از پدر و نیاکانش نقل می کند که رسول خدا گفت: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، ندا کننده ای ندا

می دهد: زینت عابدان کجاست؟ تو گویی به فرزندم علی، پسر حسین بن علی بن ابی طالب، می نگرم که در میان صفوی، خرامان گام بر می دارد». ۲۰. عن محمد بن سهل البحراني، رفعه إلى عبدالله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال: البكاءون خمسه: آدم و يعقوب و يوسف و فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله و على بن الحسين عليه السلام. فأما فبكى على الجنه حتى صار في خديه أمثال الأوديه. وأما يعقوب فبكى على يوسف حتى ذهب بصره و حتى قيل له: (تا الله تفتئا تذكره يوسف حتى تكون حرضاً أو تكون من الهالكين). [٢١٩]. و أما يوسف فبكى على يعقوب حتى تأذى به أهل السجن، فقالوا: إما أن تبكي بالنهار و تسكت بالليل و إما أن تبكي بالليل و تسكت بالنهار، فصالحهم على واحد منها. و أما فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله فبكت على رسول الله حتى تأذى بها أهل المدينة و قالوا لها: قد آذيتنا بكائك، فكانت تخرج إلى المقابر - مقابر الشهداء - فتبكي حتى تقضى حاجتها ثم تصرف. و أما على بن الحسين فبكى على الحسين عليه السلام عشرين سنة - أو اربعين سنة - و ما وضع بين يديه طعام إلا بكى، حتى قال له مولى له: جعلت فداك يابن رسول الله [صفحة ٢٣١] إنني أخاف عليك أن تكون من الهالكين. قال: (إنما أشكوب بشي و حزني إلى الله و أعلم من الله ما لا نعلمون) [٢٢٠] ، إنني لم أذكر مصرع بنى فاطمه إلا خنقتنى لذلک عبره. [٢٢١]. از امام صادق عليه السلام نقل است که گفت: «پنج کس، بسیار گریان بودند: آدم، يعقوب، يوسف، فاطمه دختر محمد صلى الله عليه و

آل و علی پسر حسین (امام سجاد علیه السلام). آدم آن قدر برای بهشت گریه کرد که رد اشک، چون جا باریکه ی آب، در گونه هایش ماند، و یعقوب تا آن جا برای یوسف گریست که چشممش از میان رفت، تا جایی که به او گفته شد: «به خدا، تو آن قدر از یوسف بیاد می کنی تا بیمار گردی یا هلاک شوی»، و اما یوسف، در فراق پدرش، یعقوب آن قدر گریه کرد که اهل زندان، به اذیت افتادند و گفتند: «یا روز گریه کن و شب آرام گیر و یا شب گریه کن و روز آرام باش»، که بالاخره به یکی از شب و روز مصالحه کردند. و اما فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله، آن قدر در دوری پدرش، رسول خدا، گریه کرد که اهل مدینه از او رنجیدند و به او گفتند: «ما را با گریه ی بسیارت آزار دادی، از آن پس بر سر مزار شهیدان می رفت و هر چه می خواست، گریه می کرد و بر می گشت. و اما امام سجاد علیه السلام، برای امام حسین علیه السلام بیست سال - یا چهل سال - گریه کرد. و هر غذایی به نزدش نهاده می شد می گریست تا این که یکی از چاکرانش به او گفت: «یابن رسول الله، قربانت گردم، من برای تو می ترسم که با این همه گریه، [صفحه ۲۳۲] بالاخره از بین بروی. حضرت گفت: «من از درد و اندوهم تنها به خدا شکوه می کنم و از خدا چیزی دانم که نمی دانید.»، من هرگز کشته شدن فرزندان فاطمه را یاد نکنم، مگر این که گریه و سرشک، راه نفسم را می گیرد. ۳. عن أبي جعفر بن علی الباقر علیه السلام قال:... و

لقد کان بکی علی أبیه الحسین علیه السلام عشرين سنه. و ما وضع بین يديه طعام إلا بکی حتى قال له مولی لـه: يابن رسول الله أما لحزنك أن تنقضى؟! فقال له: ويحک إن يعقوب النبی کان له إثنا عشر إبنا فغیب الله عنه واحدا منهم فایضت عیناه من کثره بكائه عليه و شاب رأسه من الحزن و احذو دب ظهره من الغم و کان ابنته حیا فی الدنيا و أنا نظرت إلى أبي و أخي و عمی سبعه عشر من أهل بيته مقتولین حولی فكيف ینقضی حزني؟ [٢٢٢]. امام محمد باقر علیه السلام در پایان سخنی که در آن بیست و سه خصلت از خصلت های پدرش، امام زین العابدین علیه السلام را می شمارد، چنین می گوید: «برای پدرش، امام حسین علیه السلام، بیست سال گریست. هر گز مقابلش غذایی نهاده نشد، مگر این که گریه کرد، تا آن جا که یکی از نوکراتش به او گفت: «آیا وقتی نرسیده است که اندوه شما پایان پذیرد؟!» حضرت به وی گفت: «وای بر تو، یعقوب پیامبر را دوازده پسر بود که خدا یکی از آن ها را غایب ساخت، در اثر آن، چشمان یعقوب از زیادی گریه، سفید شد و موی سرش از اندوه، سپید گشت و پشتیش از غم، خمید، و این همه در حالی بود که پسرش را در این جهان زنده بود، اما من با چشم خود دیدم که پدرم، برادرم، عمویم و هفده کس از خانواده ام پیرامونم کشته [صفحه ٢٣٣] شدند، با این حال چگونه اندوهم پایان پذیرد؟!». عن أبی حمزه الشعائی، قال سمعت سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام يقول لشیعته: عليکم باداء الأمانة، فوالذی بعث محمد

بالحق نبیا، لو اَن قاتل أَبی الحسین بن علی علیه السلام ائتمنتی علی السیف الـذی قتلہ به لـأدیته الـیه. [۲۲۳] ابو حمزہ یـ ثمـالـی گـوـید: «از سـرـور عـبـادـتـگـرانـ، اـمـام سـجـاد عـلـیـه السلامـ، شـنـیدـمـ کـهـ بـهـ شـیـعـیـانـ خـوـیـشـ مـیـ گـفتـ: شـماـ رـاـ بـهـ اـمـانـ دـارـیـ سـفارـشـ مـیـ کـنـمـ. سـوـگـنـدـ بـهـ خـدـایـیـ کـهـ مـحـمـدـ رـاـ بـهـ حـقـ، بـهـ پـیـامـبرـیـ بـرـانـگـیـختـ، اـگـرـ قـاتـلـ پـدرـمـ، اـمـامـ حـسـینـ عـلـیـه السلامـ، شـمـشـیرـ رـاـ کـهـ باـ آـنـ پـدـرـمـ رـاـ کـشـتـ، درـ نـزـدـمـ بـهـ اـمـانـ بـسـپـارـدـ، البـهـ آـنـ رـاـ بـهـ اوـ باـزـ مـیـ دـهـمـ. [۲۲۴] . [صفـحـهـ ۲۳۷ـ]

زيارة امام حسین علیه السلام

پیش بینی امام علی از اقبال مردم به کربلا

عن علی بن ابی طالب علیه السلام أنه قال: كأنى بالقصور قد شيدت حول قبر الحسين عليه السلام و كأنى بالمحامل تخرج من الكوفة إلى قبر الحسين عليه السلام و لاتذهب الليلى و الايام حتى يسار اليه من الآفاق و ذلك عند انقطاع ملك بنى مروان. [۲۲۵] .شيخ صدوق با اسناد خود از امام علی علیه السلام نقل می کند که: «کاخ هایی را می بینم که پیرامون قبر حسین علیه السلام ساخته شده اند و کجاوه هایی که از کوفه به سوی قبر حسین علیه السلام بیرون می روند. شب ها و روزهای زیادی نمی گذرد که از آفاق عالم، به سوی او می آیند و آن زمانی است که حکومت فرزندان مروان، پایان پذیرد.»

فرشتگان کربلا

۱. عن أبـانـ بـنـ تـغلـبـ، قـالـ: قـالـ أـبـوـ عـبـدـالـلـهـ الصـادـقـ عـلـیـهـ السـلامـ إـنـ أـرـبـعـهـ آـلـافـ مـلـكـ هـبـطـوـ يـرـيـدـونـ القـتـالـ مـعـ الـحسـینـ بـنـ عـلـیـ عـلـیـهـ السـلامـ فـلـمـ يـؤـذـنـ لـهـمـ فـیـ الـقـتـالـ، فـرـجـعواـ فـیـ الـاستـدـانـ وـ هـبـطـواـ وـ قـدـ قـتـلـ الـحسـینـ عـلـیـهـ السـلامـ فـهـمـ عـنـدـ قـبـرـهـ شـعـثـ غـبـرـ بـیـکـونـهـ إـلـیـ يـوـمـ [صفـحـهـ ۲۳۸ـ] الـقـیـامـهـ وـ رـئـیـسـهـمـ مـلـکـ يـقـالـ لـهـ مـنـصـورـ. [۲۲۶] اـزـ أـبـانـ بـنـ تـغلـبـ نـقـلـ اـسـتـ کـهـ اـمـامـ صـادـقـ عـلـیـهـ السـلامـ گـفتـ: «چـهـارـ هـزارـ فـرـشـتـهـ اـزـ آـسـمـانـ فـرـودـ آـمـدـنـدـ، تـاـ هـمـراـهـ حـسـینـ عـلـیـهـ السـلامـ بـجـنـگـندـ اـمـاـ بـهـ آـنـهاـ اـجـازـهـ یـ جـنـگـ دـادـهـ نـشـدـ، بـرـگـشـتـنـدـ تـاـ اـزـ خـداـ رـخـصـتـ گـیـرـنـدـ وـ هـنـگـامـیـ کـهـ باـزـ فـرـودـ آـمـدـنـدـ، اـمـامـ حـسـینـ عـلـیـهـ السـلامـ کـشـتـهـ شـدـ بـودـ. آـنـ هـاـ اـینـکـ آـشـفـتـهـ وـ پـرـیـشـانـ، کـنـارـ قـبـرـ حـسـینـ عـلـیـهـ السـلامـ هـسـتـنـدـ وـ تـاـ رـوـزـ رـسـتـاخـیـزـ بـرـ اوـ مـیـ گـرـینـدـ وـ رـئـیـسـشـانـ فـرـشـتـهـ اـیـ اـسـتـ کـهـ بـهـ اوـ «ـمـنـصـورـ»ـ گـوـینـدـ. ۲ـ. عن أـبـانـ بـنـ تـغلـبـ، قـالـ: قـالـ أـبـوـ عـبـدـالـلـهـ عـلـیـهـ السـلامـ: إـنـ أـرـبـعـهـ آـلـافـ مـلـکـ عـنـدـ قـبـرـ الـحسـینـ عـلـیـهـ السـلامـ شـعـثـ غـبـرـ بـیـکـونـهـ إـلـیـ الـقـیـامـهـ، رـئـیـسـهـمـ مـلـکـ يـقـالـ لـهـ:

منصور. فلا يزوره زائر إلا استقبلوه ولا يودعه مودع إلا شيعوه ولا يمرض إلا عادوه، ولا يموت إلا صلوا على جنازته واستغفروا له بعد موته. [٢٢٧] ابان بن تغلب گوید که امام صادق عليه السلام گفت: «چهار هزار فرشته، آشفته و خاک آلود، کنار قبر امام حسین عليه السلام هستند که تا روز رستاخیز بر او می گریند. رئیس آنان فرشته ای است که او را «منصور» گویند. هر زائری که حضرتش را زیارت کند، به پیشواز او می شتابند، و هر وداع کننده ای که او را وداع گوید تودیعش می کنند. هر زائری که بیمار گردد عیادتش می کنند. و اگر زائری بمیرد بر جنازه اش نماز می خوانند و پس از مرگش، برای او استغفار می کنند». ٣. عن هارون، قال: سأَلَ رَجُلًا أَبْاعَدَ اللَّهَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا عَنْهُ فَقَالَ، مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ [صفحه ٢٣٩] الحسين عليه السلام؟ فَقَالَ: أَنْ قَبْرَ الْحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكُلُّ اللَّهِ بِهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ مَلَكٌ شَعْثُ غَبْرٍ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقَلَتْ لَهُ: فَقَلَتْ لَهُ: بَأْبَى أَنْتُ وَأَمِّي، رَوَى عَنْ أَبِيهِكَ أَنَّ ثَوَابَ زِيَارَتِهِ كَثُوبَ الْحَجَّ. قَالَ: نَعَمْ حَجَّهُ وَعُمْرَهُ حَتَّى عَدْ عَشْرًا. [٢٢٨] هارون بن خارجه گوید: «من پیش امام صادق عليه السلام بودم که مردی پرسید: پاداش کسی که قبر حسین عليه السلام را زیارت کند چیست؟ امام صادق عليه السلام گفت: خدا بر مزار حسین عليه السلام چهار هزار گماشته است که آشفته و خاک آلودند و تا روز رستاخیز بر او می گریند. به او گفتم: پدر و مادرم فدایت، از پدرت روایت شده است که، پاداش زیارت امام حسین عليه السلام، چون پاداش حج است. گفت: آری، حج و عمره. و شمرد تا به ده حج و عمره رسانید».^٤.

عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: أربعة آلاف ملك شعث غير ييكون الحسين عليه السلام إلى أن تقوم الساعة، فلا يأتيه أحد إلا استقبلوه ولا يرجع إلا شيعوه. ولا يمرض إلا عادوه. ولا يموت إلا شهدوه. [٢٢٩]. ابو بصير گوید که امام باقر عليه السلام گفت: «چهار هزار فرشته‌ی آشفته و خاک آلد، بر امام حسین عليه السلام می‌گریند تا روزی که هنگامه‌ی رستاخیز به پا خیز، هر گز او را زائری نباید، مگر این که پیشوازش کنند و بر نگردد مگر این که تودیعش کنند و بیمار نشود، مگر این که عیادتش کنند و نمیرد، مگر این که در تشییع جنازه اش حاضر شوند.» [صفحه ٢٤٠] ٥. عن ربیع بن عبد الله، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام بالمدينه: أين قبور الشهداء؟ قال: أليس أفضل الشهداء عندكم الحسين عليه السلام والذى بيده إن حول قبره أربعه آلاف ملك شعث غبر ييكونه إلى يوم القيمه. [٢٣٠] .ربیع بن عبد الله گوید: «در مدینه به امام صادق عليه السلام گفتم: مزار شهیدان کجاست؟ مگر حسین عليه السلام برترین شهیدان نزد شما نیست؟ سوگند، به خدایی که جانم در دست اوست، چهار هزار فرشته، آشفته و خاک آلد، پیرامون قبر حسین عليه السلام هستند که تا روز رستاخیز برای او می‌گریند.» ٦. عن أبي المنیر قال: أبو جعفر عليه السلام: إن ولايتنا عرضت على أهل الأمصار فلم يقلها قبول أهل الكوفة بشيء و ذلك أن قبر على عليه السلام فيه وأن إلى لزقه لقبرا آخر - يعني قبر الحسين - و ما من آت يأتيه فيصلى عنده ركعتين أو أربعاع ثم يسأل الله حاجتها إلا قضاهما له و إنه ليحفه كل يوم ألف ملك. [٢٣١] .ابونمیر گوید که امام باقر عليه السلام گفت:

«ولایت ما بر مردمان شهرها عرضه شد و مردمی مانند اهل کوفه آن را نپذیرفت، زیرا که قبر علی علیه السلام در کوفه است و در نزدیکی آن قبر دیگری (قبر امام حسین علیه السلام) است که هر کس در کنار آن دو یا چهار رکعت نماز بخواند، سپس خواسته اش را از خدا بخواهد، خدا آن را برای او برآورده می سازد، و هر روز، هزار فرشته پیرامون آن طواف می کنند». ۷. عن اسحاق بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: ليس ملك في السموات والارض إلا وهم يسألون أن يأذن لهم في زياره قبر الحسين عليه السلام [صفحة ۲۴۱] ففوج يتزل و فوج يعرج. [۲۳۲]. اسحاق بن عمار گوید که از امام صادق عليه السلام شنیدم که می گفت: «فرشته ای در آسمان ها و زمین نباشد مگر این که از خدا خواهش کنند، تا برای زیارت قبر حسین علیه السلام به آن ها رخصت بدهد. پس گروهی فرود می آیند و گروهی فرامی روند». ۸. عن اسحاق بن عمار، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما بين قبر الحسين بن على عليه السلام الى السماء السابعة مختلف الملائكة. [۲۳۳]. اسحاق بن عمار از امام صادق عليه السلام نقل کند که گفت: «میان قبر امام حسین علیه السلام تا آسمان هفتم، محل عبور و مرور فرشتگان است». ۹. عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: و كل الله بالحسين علیه السلام سبعين ألف ملك يصلون عليه كل يوم شعث عبر و يدعون لمن زاره و يقولون، «يا ربنا هؤلاء زوار الحسين افعل بهم وافعل بهم». [۲۳۴]. ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کند که گفت: «خدا، هفتاد هزار فرشته را بر امام حسین علیه السلام گماشته است که آشفته و

خاک آلود، هر روز برای او درود می فرستند و هر کس او را زیارت کند، دعا می کنند و می گویند، بار پروردگارا اینان زائران حسین عليه السلام هستند برای آنان چنین و چنان کن!». ^{۱۰} عن الحارث بن المغیره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الله عزوجل ملائكة [صفحه ۲۴۲] موكلين بقبر الحسين عليه السلام فإذا هم الرجل بزيارتة أعطاهم ذنبه فإذا خطا محوها، ثم إذا خطا ضاعفوا له حسناته تضاعف حتى توجب له الجن، ثم اكتنفوه فقد سوه و ينادون ملائكة السماء أن قد سوا زوار قبر حبيب حبيب الله، فإذا اغتسلوا ناداهم محمد صلی الله عليه و آله: يا وفد الله أبشرروا بمراقبتى فى الجن، ثم فإذا اغتسلوا ناداهم محمد صلی الله عليه و آله: يا وفد الله أبشرروا بمراقبتى فى الجن، ثم ناداهم أمير المؤمنين عليه السلام: أنا صامن لحوائجكم و دفع البلاء عنكم فى الدنيا والآخرة. ثم اكتنفهم عن أيمانهم وعن شمائلهم حتى ينصرفوا إلى أهاليهم. [۲۳۵]. از حارث بن مغیره نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «خدا را فرشتگانی است که بر قبر امام حسین علیه السلام گماشته شده اند، هر گاه مردی، عزم زیارت شن کند، خدا گناهانش را بر آن ها عرضه می کند، اگر خطایی کرده باشد، پاکش کنند و اگر باز خطایی کند بر کارهای نیکش افزایند، و پی در پی کارهای نیکش فزونی یابد تا این که بهشت او را حتمی گردد. سپس پیرامون او گرد آیند، تقدیسش کنند و فرشگان آسمان را ندا دهند: زائران قبر حبيب حبيب خدا (امام حسین علیه السلام، محبوب امام علی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله) را تقدیس کنید! و آن گاه که غسل

کند حضرت محمد صلی الله علیه و آله صدایشان کند: ای میهمانان خدا، همراهی من در بهشت، شما را مژده باد. سپس امیر مؤمنان، علی علیه السلام، صدایشان کند: من ضامن خواسته های شما را بر آورده سازم را در دنیا و آخرت از شما دور کنم. سپس فرستگان آن ها از راست و چپشان، در میان گیرند و حفظشان کنند، تا به پیش اهل و عیالشان باز گردند.»^{۱۱}

عن الأعمش، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليهم السلام قال: قال [صفحه ۲۴۳] النبي صلی الله علیه و آله لیله اسری بی إلى السماء بلغت السماء الخامسه نظرت إلى صوره على بن أبي طالب فقلت: حببي جبرئيل ما هذه الصوره؟ ربنا إن بنى آدم في دنياهم يتمتعون غدوه وعشيه بالمنظر إلى بصورته قدر ما تمنع أهل الدنيا به، فصور لهم صورته من نور قدسه عزوجل، فعلی علیه السلام بین أيديهم لیلا و نهارا یزورو نه و ینظرون إلیه غدوه و عشیه. قال: فأخبرنی الأعمش، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهم السلام قال: فلما ضربه اللعین ابن ملجم على رأسه صارت تلك الضربة في صورته التي في السماء فالملائكة ينظرون غدوه و عشيه و يلعنون قاتله ابن ملجم، فلما قتل الحسين بن على علیه السلام هبطت الملائكة و حملته حتى أوقفته مع صوره على في السماء الخامسه فكلما هبطت الملائكة من السماوات من علا. و صعدت الملائكة السماء الدنيا فمن فوقها إلى السماء الخامسه لزياره صوره على علیه السلام و النظر إليه و إلى الحسين بن على متشحطا بدمه، لعنوا زید و ابن زید و قاتل الحسين بن على علیه السلام إلى يوم القيمة. [۲۳۶]. (ابو محمد سلیمان، پسر مهران اسدی تابعی، معروف به) اعمش از امام

صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت به واسطه پدر و جدش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که گفت: «شب معراج که به آسمان ها بردنده، وقتی به آسمان پنجم [صفحه ۲۴۴] رسیدم، تمثال علی بن ابی طالب را دیدم، به جبرئیل گفتم: حبیبم، جبرئیل، این تصویر چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد! فرشتگان بسیار دوست می داشتند که به جمال علی بنگرند، برای همین گفتند: «خدایا، فرزندان آن در دنیای خود، هر صحیح و عصر با نگاه به عی بن ابی طالب، حبیب حبیب تو، محمد صلی الله علیه و آله و جانشین و وصی و امین او، بهره مند می شوند؛ با زیارت جمال او، او، ما را نیز به اندازه ای اهل دنیا بهره مند گردان! خداوند خواسته ای آنان را پذیرفت و از نور قدسی خود، جمال علی را برای آنان مصور ساخت. به این ترتیب، علی علیه السلام شب و روز در برابر آنان بود و هر بامداد و شبانگاه او را می دیدند و زیارت می کردند. اعمش در ادامه ای روایت گوید که امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش، امام محمد باقر علیه السلام، گفت: «هنگامی که ابن ملجم نفرین شده، با شمشیر بر سر علی علیه السلام زد و شکافت، همان شکافت در جمال حضرتش نیز که در آسمان بود پیدا شد. از آن پس در هر بامداد و شامگاه که فرشتگان به آن نگاه می کردند قاتلش ابن ملجم را نفرین می کردند. و هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد فرشتگان از آسمان فرود آمدند و [تمثال مقدس و روحانی] او را فرا برندند تا در آسمان پنجم در جنب جمال علی علیه السلام نهادند. از آن پس همه ای آن فرشته هایی که از آسمان های

بالا فرود آیند و همه‌ی فرشتگانی که از آسمان‌های فرودین و آسمان دنیا به آسمان پنجم فراروند تا جمال علی‌علیه السلام و جمال امام حسین علیه السلام را که به خونش آغشته است زیارت کنند و بینند، یزید، ابن زیاد و قاتل امام حسین را لعنت می‌کنند تا روز رستاخیز فرارسد. [صفحه ۲۴۵]

توصیه به زیارت امام حسین

۱. عن حنان بن سدیر، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: زوروه - قبر الحسين عليه السلام - و لا تجفووه فإنه سيد الشهداء و سيد شباب أهل الجنـه. [۲۳۷]. حنان بن سدیر گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «او را (قبر امام حسین علیه السلام را) زیارت کنید و به او جفا نکنید که او سالار شهیدان و سرور جوانان بهشت است.» ۲. عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال لى: كم بينكم وبين الحسين عليه السلام قال: قلت يوم للراكب و يوم وبعض يوم للماشى. قال: فأتأتىء كل جمعه؟ قال: قلت لاـ ما آتـه إـلاـ فـيـ الـحـيـنـ. قال: ما أـجـفـاكـ! أما لو كانـ قـرـيبـاـ منـاـ لـأـتـخـذـناـ هـجـرـهـاـ تـهـاجـرـنـاـ إـلـيـهـ. [۲۳۸]. ابو جارود گوید که امام باقر علیه السلام به من گفت: «میان شما و قبر امام حسین علیه السلام چه قدر راه است؟ گفتم: برای سواره یک روز و برای پیاده یک روز و بخشی از روز. گفت: هر جمـعـهـ بـهـ زـيـارـتـشـ مـیـ روـیـ؟ گـفـتـمـ: نـهـ، گـاهـیـ مـیـ روـمـ. گـفـتـ: چـهـ قـدـرـ، جـفـاـ مـیـ کـنـیـ! اـگـرـ بـهـ مـاـ نـزـديـكـ بـوـدـ، آـنـ جـاـ رـاـ مـحـلـ هـجـرـتـ خـوـيـشـ قـرـارـ مـیـ دـادـيمـ، يـعـنـیـ بـهـ آـنـ جـاـ هـجـرـتـ مـیـ كـرـديـمـ.» ۳. عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر بن على علیه السلام، قال: مروا شيعتنا بزيارة الحسين بن على علیه السلام فإن زيارته تدفع الهم و الغرق والحرق و

أكل السبع. و زيارته مفترضه على من أقر للحسين بالأمامه من الله عزوجل. [٢٣٩] . [صفحه ٢٤٦] از محمد بن مسلم نقل است که امام محمد باقر عليه السلام گفت: «پیروان ما را به زیارت امام حسین علیه السلام سفارش کنید زیرا که او، بلاهایی چون در زیر آوار ماندن، غرق شدن و طعمه‌ی درندگان گشتن را دور می‌کند. زیارت او بر هر کس که به امامت امام حسین علیه السلام اقرار کند، از جانب خدا واجب است.»^٤. عن الحسين بن محمد القمي، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: من زار قبر أبي عبدالله عليه السلام بشط الفرات كان كمن زار الله فوق عرشه. [٢٤٠] . حسین بن محمد قمی از امام رضا علیه السلام نقل کند که گفت: «کسی که قبر امام حسین علیه السلام را در کناره‌ی فرات زیارت کند، چونان کسی است که خدای را فرای عرشش زیارت کرده باشد.»

پاداش زیارت

۱. عن العلاء بن مسیب، عن جعفر بن محمد، عن أبيه علی، عن أبيه علی بن الحسين بن علی علیهم السلام قال: الحسين علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله: يا أباها ما لمن زارنا؟ قال: يا بني من زارنی حیا و میتا، و من زار أباک حیا و میتا، و من زار ک حیا و میتا کان حقيقة علی أن أزوره یوم القيامه و اخلاصه من ذنبه و ادخله الجنه. [٢٤١] . [صفحه ٢٤٧] علاء بن مسیب از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به واسطه‌ی پدرش امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل کرد که گفت: «امام حسین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

پدر جان! پاداش کسی که ما را زیارت کند، چیست؟ گفت: پسرم هر که مرا زنده یا مرده زیارت کند و هر که پدرت را زنده یا مرده، زیارت کند و هر که برادرت را زنده یا مرده، زیارت کند و هر که تو را زنده یا مرده زیارت کند، مرا شایسته است که او را در روز رستاخیز زیارت کنم و از گناهانش برهانم و به بهشت واردش کنم.»^۲. عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من أتى الحسين عليه السلام عارفاً بحقه كتبه الله تعالى في أعلى عليين. [٢٤٢]. امام صادق عليه السلام گفت: «هر کس که به حق امام حسین علیه السلام عارف و آشنا باشد و او را زیارت کند، خداوند متعال، جایگاه او را در بالاترین مرتبه‌ی فرامندان، نویسد.»^۳. عن أبي الحسن الماضي علیه السلام قال: من زار قبر الحسين بن على علیه السلام عارفاً بحقه، غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [٢٤٣]. از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل است که گفت: «هر کس که به حق امام حسین علیه السلام عارف باشد و قبر او را زیارت کند، خدا از گناهانش آن چه گذشته و [صفحه ٢٤٨] آن چه خواهد آمد، در می گذرد.»^۴. عن الحسين بن محمد القمي، قال: ابوالحسن موسى بن جعفر علیه السلام: أدنى ما يثاب به زائر أبي عبدالله بشرط الفرات، اذا عرف حقه و حرمته و لا يطيه أن يغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [٢٤٥]. از حسین، پسر محمد قمی نقل است که امام موسای کاظم علیه السلام گفت: «کمترین پاداشی که به زیارت کننده‌ی امام حسین علیه السلام در کناره‌ی فرات، داده می شود این

است که گناهان گذشته و آینده اش بخشوذه شود و این زمانی است که زائر، حق و حرمت، و ولایت امام حسین عليه السلام را شناخته باشد. ۵. عن هارون بن خارجه، قال: لابی عبدالله عليه السلام: إنهم يررون أن من زار قبر الحسين عليه السلام كانت له حجه و عمره. قال: من زاره والله عارفاً بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [۲۴۶] از حسین، پسر محمد قمی نقل است که امام موسی کاظم عليه السلام گفت: «كمترین پاداشی که به زیارت کننده‌ی امام حسین عليه السلام در کناره‌ی فرات، داده می‌شود این است که گناهان گذشته و آینده اش بخشوذه می‌شود و این زمانی است که زائر، حق و حرمت، و ولایت امام حسین عليه السلام را شناخته باشد.» ۵. عن هارون بن خارجه، قال: قلت لابی عبدالله عليه السلام: إنهم يررون أن من زار قبر الحسين عليه السلام كانت له حجه و عمره. قال: من زاره الله عارفاً بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [۲۴۷] هارون بن خارجه گوید: «به امام صادق عليه السلام گفتم که آنان روایت می‌کنند که هر کس قبر امام حسین عليه السلام را زیارت کند او را پاداش حج و عمره خواهد بود. حضرت گفت: به خدا هر که به حق او معرفت داشته باشد و زیارت‌ش کند خدا گناهان گذشته و آینده‌ی او را خواهد بخشوبد.» [صفحه ۲۴۹] ۶. عن عبدالله بن الفضل الهاشمي، قال: كنت عند أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فدخل عليه رجل من أهل طوس، فقال له: يا طوسى! من زار قبر أبي عبدالله الحسين بن على عليه السلام و هو يعلم أنه إمام من الله،

مفترض الطاعه على العباد، غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. و قبل شفاعته في سبعين مذبنا. و لم يسأل الله عزوجل عند قبره حاجه إلا قضاهما له. [٢٤٨] عبدالله، پسر فضل هاشمي گويد: «پيش امام صادق عليه السلام بودم که مردي از اهل طوس وارد شد و به او گفت: يابن رسول الله، پاداش کسی که قبر امام حسين عليه السلام را زيارت کند، چيست؟ حضرت به او گفت: اي طوسی! هر که امام حسين عليه السلام را زيارت کند و بداند که او از سوی خدا، امام و اطاعتمند بر بندگان خدا لازم است، خدا گناهان گذشته و آينده اش را می بخشايد و شفاعتش را درباره ی هفتاد گنهکار می پذيرد و در کنار قبر آن حضرت، هر خواسته اي از خدای عزوجل بخواهد، آن را برآورده سازد». [٢٤٩] عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: إن زائر الحسين عليه السلام تجعل ذنوبه جسرا على باب داره ثم يعبرها كما يخلف أحد كم الجسر وراءه إذا عبره. [٢٥٠] از امام صادق عليه السلام نقل است که گفت: «زائر امام حسين عليه السلام، گناهانش را پلي سازد که بر در خانه اش زند، سپس از آن بگذرد و پشت سر نهد. آن چنان که فرد، وقتی از پلي گذر کرد، آن را پشت سرش وانهد.» [صفحه ٢٥٠] عن صالح النيلى، قال: أبو عبدالله عليه السلام: من أتى قبر الحسين عليه السلام عارفاً بحقه كتب الله أجر من اعتنق ألف نسمة و كمن حمل ألف فرس في سبيل الله مسرجه ملجمة. [٢٥٠] صالح نيلي گويد که امام صادق عليه السلام گفت: «کسی که حق امام حسين عليه السلام را بشناسد و به زيارت قبرش آيد، خدا برايش پاداش کسی را

بنویسد که هزار بردۀ آزاد کرده است، و مانند کسی باشد که در راه خدا، هزار اسب زین دار و لجام بسته، به میدان جهاد آورده باشد.»^۹ عن عبدالله بن هلال، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت جهلت فداك ما أدنى ما لزائر قبر الحسين عليه السلام؟ فقال لي: يا عبدالله إن أدنى ما يكون له أن يحفظه الله في نفسه و ما له حتى يرده إلى أهله، فإذا كان يوم القيمة كان الله أحفظ له. [۲۵۱]. از عبدالله بن هلال نقل است که گفت: «به امام صادق عليه السلام گفت، فدایت گردم کمترین پاداش زائر قبر امام حسین علیه السلام چیست؟ امام به من گفت: ای عبدالله کمترینش این است که خدا، جان و دارایی وی را نگه می دارد تا به خانواده اش برگرداند و چون روز رستاخیز فرار سد، خدا بیش از پیش، نگهدارش می شود». ^{۱۰} عن الحسین بن ثورین أبي فاخته، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: يا حسین إنه من خرج من منزله يزيد زیارت قبر الحسین بن علی علیه السلام ان کان ماشیا کتب الله له بكل خطوه حسن و محا عنه سیئه و إن کان راکبا کتب الله له بكل حافر حسن و حط بها عنه سیئه حتى إذا صار في الحائر الله من المفلحين المنجحين حتى إذا قضى [صفحه ۲۵۱] مناسكه مكتبه الله من الفائزين، حتى إذا أراد الإنصراف أتاه ملك فقال له: إن رسول الله يقرئك السلام و يقول لك إستأنف العمل فقد غفر الله لك ما مضى. [۲۵۲]. حسین بن ثورین گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «ای حسین، هر که به نیت زیارت قبر امام حسین علیه السلام از خانه اش بیرون رود اگر پیاده باشد،

خدا بر هر قدمش، یک نیکی نویسد و یک بدی از او پاک سازد و اگر سواره باشد، بر هر گامی که مرکب شود بردارد، یک نیکی نویسد و یک بدی از او پاک کند، تا این که وقتی به حائر حسینی رسید، خدا او را از رستگاران و رهیافتگان نویسد و تا زمانی که اعمال و آداب زیارتی را به پایان برد، خدا او را از فیروزمندان نویسد. و زمانی که بخواهد از آن جا برگرد فرشته ای به نزدش آید و به او گوید، فرستاده‌ی خدا تو را درود می‌فرستد و می‌گوید: «زندگی را از سر گیر و کارهایت را از نو شروع کن که خدا گذشته را به تو بخشد.»^{۱۱} عن بشیر الدهان، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن الرجل ليخرج إلى قبر الحسين عليه السلام فله إذا خرج من أهلة بأول خطوه مغفره لذنبه، ثم ينزل يقدس بكل خطوه حتى يأتيه فإذا أتاها ناجاه الله فقال: عبدی سلنی أعطک، أدعنی أجبک، أطلب منی أعطک، سلنی حاجتك اقضی لك. قال أبو عبدالله عليه السلام: و حق على الله أن يعطی ما بذل. [۲۵۳] از بشیر دهان نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «مردی که به سوی قبر امام حسین علیه السلام می‌رود، وقتی که خانواده اش را ترک می‌کند، هر گامش، بخشایشی [صفحه ۲۵۲] برای گناهش است. سپس، به هر گامش، تقدیس می‌گردد، تا به قبر امام حسین علیه السلام برسد، وقتی که به آن جا رسید، خدا با او مناجات می‌کند و می‌گوید: ای بنده‌ی من! از من خواهش کن، عطایت کنم، مرا بخوان پاسخت گویم، از من بخواه تا بدھمت، خواسته ات را از من بخواه تا

آن را برایت برآورده سازم. راوی گوید، امام صادق علیه السلام در ادامه گفت: «و خدا را می سزد تا آن چه را که (در راه سفر) خرج کرده است، به او عطا کند». ۱۲. عن معاویه بن وهب، قال: دخلت على أبي عبدالله عليه السلام وهو في مصلاه فجلست حتى قضي صلاته فسمعته و هو يناجي ربه و يقول: يا من خصنا بالكرامه و وعدنا الشفاعة و حملنا الرساله و جعلنا ورثه الانبياء و ختم بنا الامم السالفة و خصنا بالوصيه و أعطانا علم ما مضى و علم ما بقى و جعل أئمه من الناس تهوى إلينا. اغفر لنا و لاخوانى و زوار قبر أبي الحسين بن علي عليه السلام الذين أنفقوا علينا. اغفر لى و لاخوانى و زوار قبر أبي الحسين بن علي عليه السلام الذين أنفقوا أموالهم و أشخاصوا أبدانه رغبه فى بربنا و رجاء لما عندك فى صلتنا و سرورا ادخلوه على نيك محمد صلى الله عليه و آله و أجيابه منهم لأمرنا و غيظا أدخلوا على عدونا، أرادوا بذلك رضوانك فكافهم عنا بالرضوان و أكلاهم بالليل و النهار و اخلف على عدونا، أرادوا بذلك رضوانك فكافهم عنا بالرضوان و أكلاهم بالليل و النهار و اخلف على أهاليهم و أولادهم الذين خلفوا بأحسن الخلف واصحبهم و اكفهم شر كل جبار عنيد و كل ضعيف من حلقك أو شديد. و شر شياطين الانس و الجن و اعطهم أفضل ما أملوا منك في غربتهم عن أوطنهم و ما آثرونا على أبنائهم و أهاليهم و قراباتهم. الله إن أعداءنا عابوا عليهم خروجهم فلم ينفهم ذلك عن النهوض والشخص إلينا خلافا عليهم، فارحم تلك الوجوه التي غيرها الشمس و ارحم تلك الخدوذ

التي تقلبت على قبر أبي عبدالله عليه السلام و ارحم تلك الأعين التي جرت [صفحة ٢٥٣] دموعها رحمة لنا و ارحم تلك القلوب التي جزعت و احترقت لنا و ارحم تلك الصرخة التي كانت لنا. اللهم إني أستودعك تلك الأنفس و تلك الأبدان حتى ترويهم من الحوض يوم العطش. فما زال صلوات الله عليه يدعوا بهذا الدعاء و هو ساجد، فلما انصرف قلت له: جعلت فداك لو أن هذا الذي سمعته منك كان لمن لا يعرف الله لظنت أن النار لاتطعم منه شيئاً أبداً والله لقد تمنيت أنني كنت زرته ولم أحج. فقال لي: أقربك منه فما الذي يمنعك عن زيارته يا معاويه و لم تدع ذلك؟ قلت: جعلت فداك لم أدر أن الأمر يبلغ هذا كله، فقال: يا معاويه و من يدعوا لزواره في السماء أكثر من يدعوا لهم في الأرض، لاتدعه لخوف من أحد. فمن تركه لخوف رأى من الحسره ما يتمنى أن قبره كان بيده، أما تحب أن يرى الله شخصك و سوادك فيمن يدعوا له رسول الله صلى الله عليه و آله؟ أما تحب تكون غداً فيمن تصافحه الملائكة؟ أما تحب أن تكون غداً فيمن يأتني و ليس عليه ذنب به؟ أما تحب أن تكون غداً فيمن يصافح رسول الله صلى الله عليه و آله. [٢٥٤]. معاويه بن وهب گوید: «به حضور امام صادق عليه السلام که در نماز گاهش بود، رسیدم، نشستم تا نمازش را تمام کرد و شنیدم که با پروردگارش راز و نیاز می کند و می گوید: ای آن که ما را مخصوص کرامت ساخته و وعده ای شفاعت داده ای؛ رسالت را برعهده ای ما نهاده و ما را وارث پیامبران ساخته ای؛ امت های پیشین را با ما

به سر آورده و ما را ویژه‌ی گردانیده؛ دانش گذشته و آینده را با ما عطا کرده‌ای و [صفحه ۲۵۴] دل‌های برخی از مردمان را چنان قرار داده‌ای که به ما مایلند! من و برادرانم و زیارتگران قبر پدرم، امام حسین علیه السلام، را یامرز، آنان که از سر رغبت به نیکی ما، و به امید پاداشی که نزد تو، در پیوستگی با ما است، و به خاطر شادمان ساختن، پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله، و به جای آوردن خواسته‌ی ما از آنان و خشمگین ساختن خصم ما، خود را از وطن، دور می‌سازند و دارایی شان را خرج می‌کنند. خدایا، آنان با این کارشان خوشنودی تو را می‌خواهند، پس تو نیز با خوشنود کردنت، آنان را کفایت کن، و آن‌ها را در شب و روز به سلامت نگهدار، و تو خود، بهترین جانشین آن‌ها بر اهل و عیالشان، که در وطن به جا گذاشته اند، از ما باش، و آنان را همراهی کن و از شر هر زورگوی لجوچ و آفریده‌ی ناتوان یا توانمند، و شیطان‌های انس و جن، خود، تنها نگهدارنده باش! و به آنان که از وطن خویش دور شده اند، و ما را بر فرزندان و خانواده و خویشاں، مقدم داشته اند، برترین آرزویی که از تو امید دارند، عطا کن! بار پروردگار! دشمنان ما به خروج آن‌ها خرده گرفتند، اما این عیب جویی، آن‌ها را بخلاف خواسته‌ی آنان، از حرکت و آمدن به سوی ما بازداشت، پس تو نیز به آن صورت‌هایی که از تابش خورشید، تغییر یافته اند، مهربانی کن و بر آن گونه‌هایی که بر مزار امام حسین علیه السلام، از این رو به

آن رو می شوند، رحم آور و بر آن چشمانی که اشکشان از سر دلسوزی به ما جاری گشته، و بر آن دلهایی که برای ما جوشیده و سوخته، و بر آن ناله ها و فریادهایی که برای ما برآمده است، رحم کن! بار پروردگارا!! من این جان ها و بدن ها را به تو می سپارم تا در روز تشنگی، از حوض کوثر، سیرابشان سازی.(راوی گوید: امام صادق علیه السلام این دعا را، در سجده می خواند. زمانی که از [صفحه ۲۵۵] دعا کردن باز ایستاد، به او گفتم: فدایت شوم، به باورم، اگر این دعایی که از شما شنیدم، در حق کسی که خدا را هم نمی شناسد، بود، آتش دوزخ، هر گونه به او آسیبی نمی رساند. به خدا آرزو دارم که به جای حج، به زیارت او می رفتم، امام صادق علیه السلام به من گفت: ای معاویه، تو که به او خیلی نزدیکی، با این حال چه چیزی تو را از زیارت او باز می دارد و چرا زیارت او را ترک گفته ای؟ گفتم: فدایت شوم، من نمی دانستم که ثواب این کار، به آن همه که گفتی، برسد. گفت: ای معاویه، زائران حسین علیه السلام را در آسمان، بیش تر از زمین، دعا می کنند. زیارت او را ترک گوید، به چنان حسرتی گرفتار می آید که آرزو می کند، قبر خویش را به دست خود کنده باشد. آیا دوست نداری خدا خود تو را در میان آنان که رسول خدا دعایشان می کند، قرار دهد؟ آیا دوست نداری فردا از کسانی باشی که فرشتگان با آن ها مصافحه می کنند؟ آیا دوست نداری فردا، جزو کسانی باشی که به عرصه می محشر می آیند، در حالی که گناهی برای مؤاخذه شدن ندارند؟

آیا دلت نمی خواهد فردا، با کسانی باشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان مصافحه می کند؟»

معادل حج و عمره

۱. عن أبي سعيد المدائني، قال: دخلت على أبي عبدالله فقلت له: جعلت فداك آتى قبر الحسين؟ قال: نعم يا أبا سعيد ائتم قبر ابن رسول الله صلی الله علیه و آله أطیب الطیین و أطہر الطاهرين و أبر الأبرار، فإذا زرته كتب الله إثنتين عشرین [صفحة ۲۵۶] عمره. [۲۵۵]. از ابوسعید مدائني نقل است که گوید: «به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم و از او پرسیدم: فدایت شوم آیا به زیارت قبر امام حسین علیه السلام بروم؟ گفت: آری، ای ابوسعید به زیارت فرزند رسول خدا برو که پاکیزه ترین پاکیزگان پاکترین پاکان و نیک ترین نیکان است که هر گاه زیارت ش کنی خدا تو را بیست و دو عمره می نویسد. در روایت دیگری که آن هم از ابوسعید مدائني، اما به طریقی دیگر، نقل شده است، امام صادق علیه السلام در پایان سخشن می گوید: هر گاه که زیارت ش کنی خدا تو را پاداش آزادی بیست و پنج بردہ نویسد. [۲۵۶] و در روایت سوم گوید: بیست و پنج حج نویسد. [۲۵۷]
۲. عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال: بعض أصحابنا أبالحسن الرضا عليه السلام عمن آتى قبر الحسين علیه السلام قال: تعادل حجه و عمره [۲۵۸]. از احمد، پسر محمد بن أبي نصر، نقل است که: «برخی از یاران ما، از امام رضا علیه السلام درباره ی پاداش کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند پرسید. گفت: برابر حج و عمره است. ۳. عن محمد بن سنان، قال: سمعت الرضا علیه السلام يقول: زیاره قبر الحسين علیه السلام [صفحة ۲۵۷] تعادل عمره مبروره مقبوله [۲۵۹]. محمد

بن سنان گوید: «از امام رضا عليه السلام شنیدم که می گفت: زیارت قبر امام حسین عليه السلام با عمره ای صحیح و پذیرفته شده، معادل است». ۴. عن الحسن بن الجهم، قال: قلت لأبى الحسن عليه السلام ما تقول فى زياره قبر الحسين عليه السلام؟ فقال: ما تقول أنت فيه؟ فقلت: بعضنا يقول: حجه و بعضنا يقول: عمره. فقال: هى عمره مبروره مقبوله. [۲۶۰]. حسن پسر جهم رازی گوید: «به امام رضا عليه السلام گفتم: درباره ای زیارت قبر امام حسین عليه السلام چه می گویی؟ به من گفت: تو خود، در این باره چه می گویی؟ گفتم: برخی از ما می گویند، ثوابش، معادل حج است و بعضی می گویند، معادل عمره است. گفت: ثوابش معادل عمره ای درست و پذیرفته شده است». ۵. عن بشیرالدهان، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام أيمما مؤمن زار الحسين بن على عليه السلام عارفا بحقه في غير يوم عيد كتب له عشرون حجه و عشرون عمره مبرورات متقبلات و عشرون غزوه مع نبی مرسل او امام عادل. [۲۶۱]. از بشیر دهان نقل است که امام صادق عليه السلام گفت: «هر مؤمنی که امام حسین عليه السلام را، با شناخت حقش، در روزی غیر از روز عید، زیارت کند، بر او بیست حج و بیست عمره ای صحیح و پذیرفته شده و بیست جهاد به همراهی پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر، نوشته می شود». [صفحه ۲۵۸] ۶. عن زید الشحام، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: زیاره قبر الحسين عليه السلام تعدل عند الله عشرين حجه و أفضل من عشرين حجه. [۲۶۲]. زید الشحام از امام صادق عليه السلام روایت می کند که گفت: «زیارت قبر امام حسین عليه السلام با بیست حج معادل است؛ بلکه از بیست حج هم برتر است». ۷.

عن شهاب بن عبد ربه - او عن رجل، عن شهاب - عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألني فقال لي: يا شهاب كم حججت من حجه؟ قال: فقلت: تسع عشره. قاتل: فقال لي: تمتها عشرين حجه يكتب لك زيارة الحسين عليه السلام [٢٦٣]. از شهاب پسر عبد ربه - يا از مردی که وی روایت کند - نقل است که امام صادق عليه السلام از من پرسید: ای شهاب، چند بار حج گذارده ای؟ گفتم: نوزده. به من گفت: حج بیست را که تمام کنی. تازه پاداش زیارت امام حسین عليه السلام برای تو نوشته شود.^۸

عن حذیقه بن منصور، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: کم حججت؟ قلت: تسع عشره. قال: فقال: أما إنك لو أتممت إحدى وعشرين حجـة لـكـنـتـ كـمـنـ زـارـ الحـسـيـنـ بنـ عـلـيـ عـلـيـهـ السـلـامـ. [٢٦٤]. حذیقه، پسر منصور گوید: «امام صادق عليه السلام از من پرسید: چند حج به جا آورده ای؟ گفتم: نوزده. گفت: اگر بیست و یک حج را تمام کنی، تازه چون کسی خواهی بود که امام حسین عليه السلام را زیارت کرده است» [صفحه ٢٥٩]. عن صالح النيلي قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: من أتى قبر الحسين عليه السلام عارفاً بحقه كمن حج ماشه مع رسول الله صلى الله عليه و آله. [٢٦٥]. صالح نيلي گوید که امام صادق عليه السلام گفت: «کسی که قبر حسین عليه السلام را با شناخت، حقش، زیارت کند، مانند کسی است که همواره رسول خدا صلی الله علیه و آله، صد حج گذارده است». ^٩ عن مالک بن عطيه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال من زار قبر أبي عبدالله عليه السلام كتب الله له ثمانين حجه مبروره [٢٦٦]. از مالک بن عطيه نقل است

كَهُوَ امَامٌ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ گَفَتْ: «هُرَّ كَسْ قَبْرُ امَامٍ حَسِينٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا زَيَارَتْ كَنْدَ، خَدَاونَدَ بِرَايِشَ هَشْتَادَ حَجَّ صَحِيفَ مَى نُويِسَدَ.» ۱۱. عن موسى بن القاسم الحضرمي قال: ورد أبو عبدالله عليه السلام في أول ولايه أبي جعفر فنزل النجف فقال: يا موسى اذهب الى الطريق الأعظم فقف على الطريق فانظر فإنه سيجيئك رجل من ناحيه القادسيه فإذا دنا منك فقل له: هنا رجل من ولد رسول الله صلى الله عليه وآلله يدعوك فسيجيئك معك. قال: فذهبت حتى قمت على الطريق والحر شديد، فلم أزل قائما حتى كدت أعصي وأنصرف وأدعه، إذ نظرت إلى شيء مقبل شبه رجل على بعير. قال: فلم أزل أنظر إليه حتى دنا مني فقلت له: يا هذا هنا رجل من ولد رسول الله صلى الله عليه وآلله يدعوك وقد وصفك لي، قال اذهب بنا إليه. قال: فجئت حتى أناخ بعيره ناجيه قريبا من الخيمه أسمع الكلام ولا أرهما، فقال [صفحة ۲۶۰] أبو عبدالله عليه السلام: من أين قدمت؟ قال: من أقصى اليمن. قال: فأنت من موضع كذا وكذا؟ قال: نعم أنا موضع كذا وكذا. قال: فيما جئت هنا؟ قال: جئت زائرا للحسين عليه السلام. فقال أبو عبدالله: فجئت من غير حاجه ليس إلا الزياره؟ قال: جئت من غير حاجه ليس إلا أن أصلى عنده وأزوره وأسلم عليه وأرجع إلى أهلي. قال له أبو عبدالله عليه السلام: و ما ترون من زيارته؟ قال: نرى في زيارته البركه في أنفسنا وأهالينا وأولادنا وأموالنا ومعايشنا وقضاء حوائجنا. قال: فقال له أبو عبدالله عليه السلام: أفلأ أزيدك من فضله فضلا يا أخا اليمن؟ قال: زدنى يابن رسول الله صلى

الله عليه و آله فتعجب من ذلك، فقال: إى والله حجتین مبرورتین متقبلتین زاکیتین مع رسول الله صلی الله عليه و آله فتعجب من ذلك، فلم يزل أبو عبدالله عليه السلام يزيد حتى قال: ثلاثین حجه مبروره متقبله زاکیه مع رسول الله صلی الله عليه و آله [۲۶۷]. موسی، پسر قاسم حضرمی، گوید: «امام صادق عليه السلام در نخستین روزهای ولایت ابو جعفر به عراق آمد و در نجف منزل کرد و به من گفت: ای موسی، برو در کنار راه اصلی بایست و چشم به راه مردی که از جانب قدسیه می آید، باش. وقتی که به تو نزدیک شد به او بگو: «آن جا، مردی از فرزندان رسول خدا، تو را می خواند»، او با تو خواهد آمد. موسی گوید: «من رفتم و در راه ایستادم. هوا به شدت گرم بود، آن قدر ایستادم که نزدیک بود، سرکشی کنم و منصرف گردم و رهایش سازم که چشمم به چیزی شبیه مردی سوار بر شتر، افتاد، که به سوی من [صفحه ۲۶۱] می آمد. آن قدر چشم به او دوختم تا به من نزدیک شد. به او گفتم، ای آقا! آن جا مردی از فرزندان رسول خدا، تو را می خواند. او پیش تر تو را به من معرفی کرده است. گفت: ما را پیش او ببر. موسی گوید: «او را آوردم. شترش را در جایی، نزدیک خیمه‌ی امام خواباند. امام صادق عليه السلام او را خواند و بادیه نشین، به نزدش رفت. من خود را تا در خیمه نزدیک ساختم، به طوری که سخنانشان را می شنیدم اما خودشان را نمی دیدم. امام صادق عليه السلام از او پرسید: از کجا آمده ای؟ گفت: از آن سوی یمن. امام گفت: تو از فلان

و بهمان جای یمنی؟ گفت: آری از همان جایم. امام پرسید: برای چه این جا آمده ای؟ گفت: آمده ام که امام حسین علیه السلام را زیارت کنم. امام صادق علیه السلام گفت: پس در این آمدن، خواسته ای جز زیارت نداری؟ گفت: آری خواسته ای جز این ندارم که نمازی نزد او بخوانم، زیارت ش کنم، سلامش دهم و به پیش خانواده ام برگردم. امام صادق علیه السلام از او پرسید: در زیارت او چه دیده اید؟ گفت: در زیارت او، برکت در جان و مال، اولاد و اهل و عیال، روزی و زندگانی خود می بینیم و خواسته هایمان برآورده می شود. امام صادق علیه السلام به او گفت: برادر یمنی، آیا می خواهی افزون بر آن که گفتی، من نیز بخشی از بهره های آن را برایت بشمارم؟ گفت: یابن رسول الله، بشمار. حضرت گفت: زیارت امام حسین علیه السلام معادل است با حجی پذیرفته و پسندیده و پاک، به همراهی رسول خدا. بادیه نشین از این سخن به شگفتی افتاد و امام ادامه داد: آری، بلکه دو حج صحیح و مقبول و پاکی که با رسول خدا باشد. بادیه نشین شگفت زده شد. امام صادق علیه السلام همچنان می افروزد، تا این که گفت: معادل با سی حج صحیح و پاکی که با رسول خدا باشد.» [صفحه ۲۶۲] ۱۲. عن یزید بن عبدالملک، قال: كنت مع أبي عبدالله عليه السلام فمر قوم على حمير، فقال: أين يريدون هؤلاء؟ فقلت: قبور الشهداء، قال: وما يمنعهم من زياره قبر الشهيد الغريب؟ فقال له رجل من أهل العراق: و زيارته واجبه؟ فقال: زيارته خير من حجه و عمره، و عمره و حجه حتى عد عشرين حجه و عشرين عمره، ثم قال: مبرورات متقبلات. قال: فوالله ما قمت حتى أتاها

رجل فقال له: إنى قد حججت تسع عشرة حجه فادع الله لى أن يرزقنى تمام العشرين، قال: فهل زرت قبر الحسين عليه السلام؟ قال: لا، قال: لزيارته خير من عشرين حجه [٢٦٨]. از بزید، پسر عبد الملک، نقل است که: «با امام صادق عليه السلام بودم که گروهی سوار بر خر، گذرا کردند. امام پرسید: این ها به کجا می روند؟ گفت: مزار شهیدان. گفت: چه چیز آنها را از زیارت قبر شهید غریب باز می دارد؟ مردی از اهل عراق از او پرسید: آیا زیارت او واجب است؟ امام گفت: زیارت او بهتر است از حج و عمره، از عمره و حج، و تا بیست حج و بیست عمره شمرد، سپس افزود: حج و عمره هایی که صحیح و پذیرفته شده باشند. راوی گوید: «به خدا چنان نایستاده بودم که مردی آمد و به حضرتش گفت: من نوزده حج گذارده ام، از خدا بخواه تا بیستمی را نیز روزی ام سازد. امام پرسید: آیا قبر امام حسین عليه السلام را زیارت کرده ای؟ گفت: نه، امام گفت: البته، او از بیست حج برتر است.» [١٣]. عن ام سعید الأُحمسیه قالت: عند أبي عبد الله عليه السلام وقد بعثت من يكتري لى حمارا إلى قبور الشهداء فقال عليه السلام: ما يمنعك من سيد الشهداء؟ قالت: قلت و من هذا جعلت فداك؟ قال: فذاك الحسين بن على عليه السلام، قالت: قلت و ما [صفحة ٢٦٣] لمن زاره؟ قال: حجه و عمره و من الخير كذا و كذا، عد ثلاط مرات بيده. [٢٦٩]. از ام سعید الأُحمسی نقل است که: «پیش از امام صادق عليه السلام بودم و کسی را فرستاده بودم تا برای رفتن به زیارت قبور شهیدان، خری کرایه کند. امام

صادق عليه السلام گفت: چه چیزی تو را از (زیارت) سیدالشہدا باز داشته است؟ گفتم: او کیست فدایت شوم؟ گفت: امام حسین عليه السلام، گفتم: برای کسی که زیارت شن کند چه پاداشی است؟ گفت: پاداش حج و عمره و چنین و چنان از خیر و نیکی و سه بار آن را با دستانش شمرد. [۲۷۰] ۱۴. عن أم سعيد الأحمسيه، قالت: جئت الى أبي عبدالله عليه السلام فدخلت عليه و جاءت الجاريه فقالت: قد جئتكم بالدابه، فقال عليه السلام يا أم سعيد، حدثني أى شئ هذه الدابه، أين تبعين، أين تذهبين؟ قالت: قلت لأذور قبور الشهداء، فقال: أخبريني [آخر] [۲۷۱] ذلك اليوم ما أعجبكم يا أهل العراق، تأتون الشهداء من سفر بعيد و تتركون سیدالشہداء؟ ألا تأتونه؟ قالت: قلت له: من سیدالشہداء؟ فقال: الحسين بن علي عليه السلام قالت: قلت إنی إمراه. فقال: لا بأس بمن کان مثلک أَن تذهب إلیه و تزوره. قلت: أى شئ لنا في زيارته؟ قال: حجه و عمره و اعتکاف شهرین فی المسجد الحرام و صیامهما [۲۷۲] . [صفحه ۲۶۴] از ام سعيد احمدی نقل است که گفت: «به پیش امام صادق عليه السلام آمدم، و وارد خانه‌ی او شدم. کنیزم آمد و به من گفت: حیوان را آوردم. امام صادق عليه السلام گفت: ای ام سعيد، بگو ببینم این حیوان برای چیست، مقصودت کجاست، به کجا می روی؟ گفتم: می خواهم، قبر شهیدان را زیارت کنم. گفت: (اموز را صبر کن) ای اهل عراق، چه شگفت آورید شما! از راه دور به زیارت شهیدان می آید، اما زیارت سیدالشہداء را ترک می گویید؟ به زیارت او نمی روید؟! ام سعيد گوید: «از او پرسیدم: سیدالشہداء کیست؟ گفت: امام حسین عليه السلام.

گفتم: من زنم،

گفت: برای زنی، چون تو اشکالی ندارد که به سوی او رود و زیارت ش کنند. پرسیدم: در زیارت او برای ما چه پاداشی است؟ پاداشش معادل است با پاداش حج و عمره و اعتکاف دو ماه در مسجدالحرام، و دو ماه روزه داری.»

زیارت امام حسین در روز عرفه

۱. روی عن داود الرقی، قال: سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد و أبا الحسن موسى بن جعفر و أبا الحسن علی بن موسی علیه السلام و هم يقولون: من أتی قبر الحسين بن علی علیه السلام بعرفه قلبہ الله تعالیٰ ثلث الصدر [ثلث الفؤاد] [۲۷۳]. از داود رقی روایت است که گفت: «از امام صادق و امام موسای کاظم و امام رضا علیهم السلام شنیدم که می گفتند: هر که در روز عرفه قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند متعال او را با دلی مسروor و مطمئn به موطنش بر می گرداند.» [صفحه ۲۶۵]

۲. عن علی بن اسباط یرفعه إلى أبی عبد الله علیه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَ يَبْدأُ بِالنَّظَرِ إِلَى زُوَارِ قَبْرِ الْحَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشِيهِ عَرْفَةَ قَالَ: قَلْتَ: قَبْلَ نَظَرِهِ إِلَى أَهْلِ الْمَوْقِفِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَلْتَ: وَ كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: لَأَنَّ أُولَئِكَ أُولَادَ زَنِي وَ لَيْسَ فِي هُؤُلَاءِ أُولَادَ زَنِي. [۲۷۴]. از علی بن اسباط به صورت مرفوع، نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: خدای عزوجل شامگاه، عرفه، نظر لطفش را نخست شامل حال زائران قبر امام حسین علیه السلام می گرداند. راوی گوید: «گفتم: پیش از آن که به اهل موقف (آنان که در عرفاتند) نظر کند؟» امام گفت: آری. گفتم: این چگونه ممکن است؟ گفت: برای این که در میان آنها، فرزندان زنا نیز یافت شود، اما در میان اینان یافت نمی شود.^۳.

عن عبدالله بن مسلكان، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إن الله تبارك و تعالى يتجلى لزوار قبر الحسين عليه السلام قبل أهل عرفات و يقضى حوائجهم و يغفر ذنوبهم و يشفعهم فى مسائلهم، ثم ينتى بأهل عرفات فيفعل ذلك بهم. [٢٧٥]. عبدالله، پسر مسکان، گوید که امام صادق عليه السلام گفت: «خداوند تبارک و تعالی، پیش از اهل عرفات، به زائران قبر امام حسین عليه السلام تجلی می کند، خواسته های آنان را برأورده می سازد، گناهانشان را می بخشد و شفاعتشان را می پذیرد؛ سپس به اهل عرفات رو می کند و آن چه را که با زائران امام حسین عليه السلام کرده بود، [صفحه ٢٦٦] با آنان نیز می کند». ٤. عن بشير الدهان، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: ربما فاتنى الحج فأعرف عند قبر الحسين عليه السلام، قال: أحسنت يا بشير، أيما مؤمن أتى قبر الحسين عليه السلام عارفاً بحقه في غير يوم عيد كتب له عشرون حجه و عشرون عمره مبرورات متقبلات و عشرون غزوه مع نبی مرسل او إمام عادل. و من أتاه في يوم عيد كتب له ألف حجه و ألف عمره مبررات متقبلات، وألف غزوه مع نبی مرسل او إمام عادل. قال: فقلت له: و كيف لي بمثل الموقف؟ قال: فنظر إلى شبه المغضب، ثم قال: يا بشير إن المؤمن إذا أتى قبر الحسين عليه السلام يوم عرفة عارفاً بحقه فاغتسل بالفرات ثم توجه إليه كتب الله عزوجل له بكل خطوه حجه بمناسكها - ولا أعلم إلا قال - و عمره. [٢٧٦]. بشير دهان گوید: «که به امام صادق عليه السلام گفتم: بعضی از سالها که حج را از دست می دهم، اعمال عرفات را در کنار قبر امام حسین عليه السلام برگزار می کنم. امام

گفت: ای بشیر کار خوبی می کنی، هر مؤمنی که امام حسین علیه السلام را، با شناخت حقش در روزی غیر از روز عید، زیارت کند، بر او، بیست حج و بیست عمره‌ی صحیح و پذیرفته شده و بیست جهاد به رهبری پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر، نوشته می شود، و هر کس در روز عید به زیارت‌ش رود، بر او، هزار حج و هزار عمره‌ی درست و پذیرفته شده و هزار جهاد به رهبری پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر، نوشته می شود.» [صفحه ۲۶۷] راوی گوید: به امام گفت: چگونه می تواند جایگاهی همانند موقف بوده باشد؟! امام مثل کسی که خشمگین باشد، به من نگاهی کرد و سپس گفت: ای بشیر، مؤمنی که به حق حسین علیه السلام عارف باشد و در روز عرفه به زیارت قبرش آید، از فرات غسل کند و سپس به سوی او راه افتاد، خدای عزوجل بر هر گامش، حجی را با همه‌ی مناسکش برای او می نویسد. راوی گوید: دیگر چیزی ندانستم مگر این که امام گفت: و نیز عمره ای را.

ذیارت نیمهٰ ی شعبان

روی هارون بن خارجه عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا كان النصف من شعبان نادى مناد من الافق الأعلى: يا زائرى قبر الحسين ارجعوا مغفورا لكم، ثوابكم على ربكم و محمد نبيكم. [٢٧٧] هارون، پسر خارجه، از امام صادق عليه السلام روایت می کند: «زمانی که نیمهٔ شعبان فرارسده، ندا کننده ای از افق اعلی ندا می کند: ای زائران قبر حسین علیه السلام برگردید که بخشوده شده اید، پاداشتان با برورد گارتان و پیامیر تان محمد صلی الله علیه و آله.»

آداب زیارت

۱. عن علی بن الحکم یرفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا زرت أبا عبدالله عليه السلام فرره و أنت حزين مکروب شعث مغیر جائع عطشان، فإن الحسین عليه السلام قتل حزيناً مکروباً شعثاً مغبراً جائعاً عطشاناً، و أسأله الحاج و انصرف عنه و لا تتخذه [صفحه ۲۶۸] وطننا. [۲۷۸] على، پسر حکم، به صورت مرفوع از امام صادق عليه السلام روایت می کند که: «هر گاه خواستی امام حسین عليه السلام را زیارت کنی، در حالی زیارت کن که محزون، اندوهناک، پژمرده، پریشان، گرسنه و تشنه باشی، زیرا امام حسین عليه السلام محزون، اندوهناک، ژولیده، خاک آلد، گرسنه و تشنه کشته شد، و خواسته های خویش را از او بخواه و برگرد و آن جا را برای خود وطن مساز». ۲. قال الصادق عليه السلام لبعض أصحابه: تاتون قبر أبي عبدالله عليه السلام؟ فقال له: نعم، قال: تتخذون لذلك سفره؟ قال: نعم. قال: أما لو أتيتم قبور آبائكم وأمهاتكم لم تفعلوا ذلك. قال: قلت فأى شيء نأكل؟ قال: الخبز باللبن. [۲۷۹] امام صادق عليه السلام به یکی از یارانش گفت: «به سر قبر امام حسین عليه السلام می روید؟ گفت: آری. امام گفت: در آن سفر می گسترد؟ گفت: آری. امام گفت: اگر بر

سر قبر پدران و مادران خویش می رفته، چنین نمی کردید. راوی گوید: «گفتم: پس چه بخوریم؟ امام گفت: نان و شیر». ۳. قال الصادق عليه السلام: بلغنى أن قوما إذا زاروا الحسين عليه السلام حملوا معهم السفره فيها الجداء والأخصبه وأشباهه، لوا زاروا قبور أحبائهم ما حملوا معهم هذا. [٢٨٠]. امام صادق عليه السلام گفت: «به من خبر رسیده که گروهی هرگاه به زیارت امام حسین عليه السلام می روند، با خود سفره ای بر می دارند که در آن برهی بریان و حلواخ خرما [صفحه ٢٦٩] و چیزهای شبیه آن است، اگر بر سر قبر دوستانشان می رفتد آن سفره را با خود بر نمی داشتند». ۴. قال الصادق عليه السلام: اذا أتيت أبا عبد الله الحسين عليه السلام فاغتسل على شاطئ الفرات ثم البس ثياباً طافحة، ثم امش حافياً، فأنك في حرم الله عزوجل و حرم رسوله صلى الله عليه و آله و عليک بالتكبير و التهليل و التمجيد و التعظيم لله عزوجل كثيراً والصلاء على محمد و أهل بيته صلوات الله عليهم حتى تصير إلى باب الحائر ثم تقول: السلام عليك يا حجه الله و ابن حجته، السلام عليك يا ملائكة الله و زوار قبر ابن نبی الله. ثم اخط عشر خطى، ثم قف و كبر الله ثلاثين تكبيره، ثم امش إليه حتى تأتيه من قبل وجهه واستقبل وجه بوجهك واجعل القبلة بين كتفيك ثم قل: السلام عليك يا حجه الله و ابن حجته، السلام عليك يا ثار الله في الأرض و ابن شاره، السلام عليك يا وتر الله الموتر في السماوات والارض أشهد أن دمك سكن في الخلد و اقشعرت له أظله وبكى له جميع الخلائق وبكت له السماوات السبع والأرضون

السبع و ما فيهم و ما بينهم و من يتقلب فى الجنه و النار من خلق ربنا و ما يرى و ما لا يرى، أشهد أنك حجه الله و ابن حجته و أشهد أنك شاره و ابن شاره و أشهد أنك وتر الله المотор فى السماوات والأرض و أشهد أنك بلغت عن الله و نصحت و وفيت و أوفيت و جاهدت فى سبيل ربك و مضيت للذى كنت عليه شهيدا و مستشدا و شاهدا و مشهودا. أنا عبدالله و مولاك و فى طاعتك و الواجد إليك، ألتمس بذلك كمال المترى عند الله عزوجل و ثبات القدم فى الهجره إليك و السبيل الذى لا يختلى دونك من الدخول فى كفالتك [صفحه ٢٧٠] التي أمرت بها، من أراد الله بدأ بكم، من أراد الله بدا بكم، من أراد الله بكم بكم يبين الله الكذب و بكم يباعد الله الزمان الكلب و بكم يفتح الله و بكم يختتم الله ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفك الذل من رقابنا، و بكم يدرك الله تره كل مؤمن و مؤمنه تطلب، و بكم تنبت الأرض أشجارها، و بكم تخرج الأشجار أثمارها، و بكم منزل السماء قطرها، و بكم يكشف الله الضرر، و بكم ينزل الله الغيث، و بكم تسبح الأرض التى تحمل أبدانكم. لعنت أمه قتلتكم، و أمه حالفتكم، و أمه جحدت و لا ياتكم، و أمه ظاهرت عليكم، و أمه شهدت و لم تنصركم، الحمد لله الذى جعل النار مأواهم و بئس ورداروادين، و بئس الورد المورود و الحمد لله رب العالمين. صلى الله عليك يا أبا عبدالله، أنا إلى الله من خالفك برىء، أنا إلى الله من خالفك

بریء، اُنا إلی الله ممن خَالِفَكَ بِرِیءٌ. ثُمَّ أَتَ عَلَیَا ابْنَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ عَنْدَ رَجُلِیْهِ وَ تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا بْنَ رَسُولِ اللهِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا بْنَ عَلَیِّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا بْنَ الْحَسَنِ وَ الْحَسِينِ، السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا بْنَ خَدِیْجَةَ وَ فَاطِمَةَ، صَلَّیَ اللَّهُ عَلَیْکَ، صَلَّیَ اللَّهُ عَلَیْکَ، صَلَّیَ اللَّهُ عَلَیْکَ، لَعْنَ اللَّهِ مِنْ قَتْلَکَ، لَعْنَ اللَّهِ مِنْ قَتْلَکَ، أَنَا إلیَّ اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِیءٌ، أَنَا إلیَّ اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِیءٌ، أَنَا إلیَّ اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِیءٌ [ثُمَّ تَقُولُ فَتَؤْمِنُ بِيَدِكَ إلیَّ الشَّهَدَاءِ وَ تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَیْکُمْ، السَّلَامُ عَلَیْکُمْ، فَرَتَمْ وَ اللَّهُ، فَرَتَمْ وَ اللَّهُ، يَا لَیْتَنِی كُنْتَ مَعَکُمْ فَأُفْوِزُ فَوْزاً عَظِیْماً. ثُمَّ تَدُورُ فَتَجْعَلُ قَبْرَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامِ بَینَ يَدِیْکَ فَتَصْلِی سَتَ رَكَعَاتٍ وَ قَدْ تَمَتْ [صفحه ۲۷۱] زیارتک. هذه الزیاره روایه الحسن بن راشد عن الحسین بن شویر عن الصادق علیه السلام [۲۸۱]. امام صادق علیه السلام گفت: «زمانی که به زیارت امام حسین علیه السلام آمدی، نخست از آب فرات غسل کن و لباس پاکی بپوش، سپس با پای پیاده پیش رو که تو در حرمی از حرم های خدای عزوجل، و در حرمی از حرم های رسول خدایی، و تا می توانی خدرا را با تکبیر و تهلیل، و با مجد و عظمت یاد کن (تسییحات اربعه را بسیار تکرار کن) و بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله درود بفرست، تا به درب حرم برسی. به آن جا که رسیدی می گویی: درود بر تو، ای حجت خدا! سپس ده گام به پیش بردار، بایست و سی مرتبه بگو: الله اکبر. سپس به سوی او پیش رو تا به بالای

سرش برسی و

به طوری که رویت مقابل روی او باشد و قبله را پشت سر خود، میان دو کتف خویش قرار دهی. سپس بگو: درود بر تو، ای حجت خدا و پسر حجت خدا! درود بر تو، ای آن که خونش و خون پدرش بر زمین مانده است که خدا خود خون خواه شما است! درود بر تو ای بی کس که خدا، دادخواهت در آسمان و زمین است. گواهی می دهم که خون تو در بهشت جاودانه قرار گرفت و فرشتگان پرده دار عرش الهی از آن متأثر شدند و همه‌ی آفریدگان، بر آن گریستند، هفت آسمان و زمین و آن چه که در آن‌ها و میان آن‌ها است، برایش گریه کردند و هر که از آفریدگان پروردگارمان در بهشت و دوزخ درآمد و شد است، و هر چه که به چشم می آید و هر آن چه که دیده نمی شود، بر آن [صفحه ۲۷۲] گریست. گواهی می دهم که تو بی حجت خدا و پسر خدایی و گواهی می دهم که خدا خود خون خواه خون تو و خون پدرت است و گواهی می دهم که تو بی کس و خون بر زمین مانده ای هستی که خدا، دادخواهت در آسمان‌ها و زمین است. گواهی می دهم که تو حق را از جانب خدا به مردم رساندی، خیرخواهی کردی، به عهد خود وفادار بودی و پیمان خویش به پایان رساندی، در راه پروردگارت، به جان کوشیدی و به راهی که خود گواه صادق، و شهید و شاهدش بودی، رفتی. من بنده‌ی خدا، چاکر تو، در طاعت تو و میهمان توانم. با این زیارت از تو التماس می کنم که کمال منزلت را پیش خدای عزوجل و ثبات قدم را

در هجرت به سوی تو داشته باشم، و راهی را پیمایم که جز تو، کس در آن مجدوبم نسازد، تا به کفالت تو که به ورود در آن مأمورم، وارد شوم. هر که خدا را خواهد، با شما سرآغاز، هر که خدا را خواهد، با شما سرآغازد، هر که خدا را خواهد از شما آغاز کند. توسط شماست که خدا، دروغ دروغگویان را افشا کند و به خاطر شما، روزگار سختی و رنج را به دور اندازد. خدا [خواسته های خود را] با شما بیاغازد و با شما به سامان برد. خدا هر چه را که بخواهد از میان ببرد و هر چه را که بخواهد دوام بخشد با شما از می برد یا دوام می بخشد و به واسطه‌ی شما زنجیر ذلت از گردنمان بردارد. با شما است که خدا از خون ریخته شده‌ی هر مرد و زن با ایمان، خونخواهی کند و انتقام کشد، به خاطر شما است که زمین، درختانش را می رویاند و به خاطر شما است که درختان میوه می دهند. به خاطر شما است که آسمان، قطره‌های برکتش را فرومی ریزد. با شما خدا اندوه را می زداید، با شما خدا باران را می باراند و با شما زمینی که بدن‌های شما را در برگرفته است، تسیح خدا می گوید. نفرین شده است امتی که شما را کشت و امتی که با شما مخالفت کرد و [صفحه ۲۷۳] امتی که ولایت شما را انکار کرد و امتی که دست به دست هم داد، در برابر شما ایستاد و امتی که مظلومیت شما را دید، ما شما را یاری نکرد. سپاس خدا را که آتش دوزخ را جایگاه آن‌ها قرار

داد، و چه بد جایگاهی است دوزخ، برای کسانی که به آن در می آیند! چه بدنه آن ها که به دوزخ درآیند! و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است. درود خدا بر تو باد، یا أبا عبدالله، من از آنها که با تو مخالفت ورزیدند به سوی خدا برائت می جویم؛ من از آن ها که با تو مخالفت ورزیدند، به سوی خدا، برائت می جویم؛ من از آن ها که با تو مخالفت ورزیدند، به سوی خدا، برائت می جویم. سپس به سوی پسرش، علی [اکبر]، که در پایش پایش قرار دارد، می آیی و می گویی: درود، تو را، ای فرزند رسول خدا! درود، تو را، ای فرزند امیرمؤمنان، علی! درود، تو را، ای فرزند حسن و حسین! درود، تو را، ای فرزند خدیجه و فاطمه! درود خدا بر تو، درود خدا بر تو! نفرین خدا بر کسی که تو را کشت، نفرین خدا بر کسی که تو را کشت، نفرین خدا بر کسی که تو را کشت! من از آن ها به سوی خدا، برائت می جویم، من از آن ها به سوی خدا، برائت می جویم، من از آن ها به سوی خدا، برائت می کنی و می گویی]: درود بر شما، درود بر شما، درود بر شما، که به خدا، رستگار شدید، به خدا، رستگار گشته است، به خدا، رستگار شدید، ای کاش من نیز با شما بودم، تا به آن رستگاری بزرگی که رسیدید، من نیز می رسیدم. سپس طواف می کنی، به گونه ای که قبر امام حسین علیه السلام پیش رویت باشد و آن گاه شش رکعت نماز می خوانی، که دیگر زیارت تو کامل شده و

به پایان رسیده [صفحه ۲۷۴] است. شیخ صدوق در پایان می نویسد: «این همان زیارتی است که حسن بن راشد آن را به واسطهٔ حسین بن ثوری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.»

زیارت امام حسین در حال تقيه

إذا أتيت الفرات فاغتسل والبس ثوبيك الطاهرين، ثم ائت القبر وقل: صلى الله عليك يا أبا عبدالله، صلى الله عليك يا أبا عبدالله، صلى الله عليك يا أبا عبدالله، قد تمت زيارتك هذه في حال التقيه. روى ذلك يونس بن ظبيان عن الصادق عليه السلام. [۲۸۲]. «زمانی که به فرات رسیدی غسل کن و لباس های پاکیزه ات را بپوش، سپس کنار قبر بیا و بگو: درود خدا بر تو، یا ابا عبدالله، درود خدا بر تو یا ابا عبدالله، درود خدا بر تو یا ابا عبدالله، و همین زیارت، در حال تقيه تو را کامل و کافی است.» این را یونس بن ظبيان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

زیارت امام حسین از راه دور

فی روایه حنان بن سدیر عن أبيه قال: لی أبو عبدالله علیه السلام: يا سدیر تزور قبر الحسين علیه السلام فی كل يوم؟ قلت: جعلت فداك لا. قال: ما أjfاكم فتوروه فی كل شهر؟ قلت: لا. قال: فتوروه فی كل سنہ؟ قلت: قد يكون ذلك، يا سدیر ما أjfاكم للحسين علیه السلام أما علمت أن الله تبارك و تعالی ألف ألف ملك شعث غبر [صفحه ۲۷۵] يبكون و يزورون و لايفترون. وما عليك يا سدیر أن تزور قبر الحسين علیه السلام فی كل جمعه خمس مرات أو فی كل يوم مرہ، قلت: جعلت فداك بیننا وبينه فراسخ كثیره. فقال لی: اصعد فوق سطحک ثم التقیت يمنه و يسره، ثم ارفع رأسك إلى السماء ثم تنحو نحو القبر فتقول: السلام عليك يا أبا عبدالله، السلام عليك و رحمة الله و برکاته. تكتب لك بذلك زوره و الزوره حجه و عمره. قال سدیر: فربما فعلت ذلك في الشهر أكثر من

عشرین مره [۲۸۳] حنان بن سدیر در روایتی به واسطهٔ پدرش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که گفت: «ای سدیر، آیا قبر امام حسین علیه السلام را هر روز زیارت می‌کنی؟ گفتم: نه، فدایت شوم. گفت: چه قدر جفا می‌کنید، در هر ماه چطور؟ گفتم: پس سالی یک بار که زیارت شم می‌کنی؟ گفتم: این، گاهی می‌شود. گفت: ای سدیر، چه قدر به امام حسین علیه السلام جفا می‌کنید، آیا نمی‌دانی که خداوند تبارک و تعالی را یک میلیون فرشتهٔ پریشان و خاک آلود است که برای امام حسین علیه السلام می‌گریند، او را زیارت می‌کنند و چیزی از خود نمی‌گویند؟ ای سدیر، چرا قبر امام حسین علیه السلام را هر هفته پنج بار، یا در هر روز یک بار، زیارت نمی‌کنی؟ گفتم: فدایت گردم، میان ما و قبر او فرسنگ‌های زیادی فاصله است. امام صادق علیه السلام به من گفت: پشت بام خانه ات برو، به چپ و راست نگاه کن، سرت را به سوی آسمان بلند کن، سپس به سوی قبر امام حسین علیه السلام رو بگردان و بگو: درود بر تو یا أبا عبدالله، درود و رحمت خدا و برکت هایش بر تو باد. اگر این کار را بکنی، برای تو یک زیارت نوشتہ می‌شود، زیارتی که معادل یک حج و عمره [صفحه ۲۷۶] است. سدیر گوید: پس از آن گاهی در ماهی بیش از بیست بار آن کار را انجام می‌دادم.»

زیارت شهدای کربلا

فاما أردت زيارة قبور الشهداء فقل، السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار. [۲۸۴]. «وقتی خواستی قبور شهیدان کربلا را زیارت کنی، بگو: درود بر شما برای شکیابی تان و چه نیک است، سرای سرانجام!»

زیارت وداع

من روایه یوسف الکناسی عن أبي عبدالله علیه السلام قال: اذا أردت أن تودعه فقل: السلام عليك و رحمة الله و بركاته، نستودعك الله و نقرأ عليك السلام، آمنا بالله و بالرسول و بما جاء به و دل عليه و اتبعنا الرسول، يا رب فاكتبنا مع الشاهدين، اللهم لا تجعله آخر العهد منا و منه، اللهم إنا نسألك أن تنفعنا بحبه، اللهم ابعثه مقاماً مموداً، تنصر به دينك و تقتل به عدوك و تبير به من نصب حرباً لآل محمد، فإنك وعدته ذلك و أنت لا تخلف الميعاد، السلام عليك و رحمة الله و بركاته، أشهد أنكم شهداء نجاء، جاهدتكم في سبيل الله و قلتكم على منهاج رسول الله و ابن رسوله كثيراً، والحمد لله الذي صدقكم وعدكم أراكم ما تحبون و صلي الله على [صفحه ۲۷۷] محمد و آل محمد و عليهم السلام و رحمة الله و بركاته، اللهم لا تشغلني في الدنيا عن شكر نعمتك و لا - يأكثار فيها فتلهمي عجائب بهجتها و تفتنني زهرتها و لا يإقلال يضر بعملي ضره و يملا صدري همه، أعطني من ذلك غنى عن شرار خلقك و بلاغاً أنال به رضاك يا أرحم الراحمين. وقد أخرجت في كتاب الزارات و في كتاب مقتل الحسين علیه السلام أنواعاً من الزيارات و اخترت هذه لهذا الكتاب لأنها أصح الزيارات عندى من طريق الرواية و فيها بлаг و كفاية. [۲۸۵] . یوسف کناسی از امام صادق علیه السلام روایت کند که گفت: «زمانی

که خواست قبر امام حسین علیه السلام را وداع کنی، بگو درود و رحمت خدا و برکت هایش بر تو بادا، تو را به خدا می سپاریم و به تو درود می فرستیم. به خدا و پیامبر ش و به آن چه آورده و راه نموده، ایمان آوردم و از پیامبری پیروی کردیم، پروردگارا ما را با شاهدان بنویس! بار پروردگارا، این زیارت را آخرین دیدار میان ما و او قرار مده! بار خدایا، از تو می خواهم که ما را با محبت او بهمند سازی. خدایا، او را تا جایی که خود می پسندی فرابر، دین خود را با او یاری کن، دشمنت را به دست او بکش و هر که با آل محمد صلی الله علیه و آله سرستیز دارد، توسط او نابود کن زیرا که تو خود، این را وعده داده ای و تو هرگز در وعده، تخلف نمی کنی. درود و رحمت خدا و برکت هایش بر تو بادا، گواهی می دهم که شما، شهید و نجیب هستید، در راه خدا بسیار جهاد کردید و بر شریعت رسول خدا و در راه فرزندش کشته شدید. سپاس خدایی را که وعده ای خویش را برای شما، درست و [صفحه ۲۷۸] عملی ساخت و آن چه را که دوست می داشتید، به شما نشان داد. درود خدا، بر محمد و آل محمد، و سلام و رحمت خدا و برکت هایشان بر آنان بادا. خدایا، مرا از شکر نعمت در دنیا غافل مگردن، نه نعنت دنیا را آن قدر بر من افرون کن، که شادکامی های شگفت انگیزش مرا به بازی گیرد و زینت هایش فریفته ام سازد، و نه آن چنان تنگ گیر که سختی، آن، به کار و بارم آسیب رساند

و هم و غمش دلم را اشغال کند، از دنیا به من آن ده که مایه‌ی بی نیازی ام از آفریدگان شرورت باشد و توانگری عنایت کن که با آن به خوشنودی تو دست یابم، ای مهرورز مهرورزان! شیخ صدوق در ذیل این زیارت می‌نویسد: «من در کتاب الزیارات و مقتل الحسین علیه السلام [۲۸۶] انواعی از زیارت‌ها را آورده‌ام، که از میان آن‌ها این زیارت را برای این کتاب (کتاب من لایحصره الفقیه برگزیدم، چرا که به نظر من صحیح ترین زیارتی است که از راه روایت به ما رسیده است و همین ما را در رسیدن به مردمان، رسا و کافی است.»

حریم مرقد مطهر

۱. قال صادق علیه السلام گوید: حریم قبر امام حسین علیه السلام از هر چهار سوی قبر پنج [صفحه ۲۷۹] فرsex است. ۲. عن اسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام يقول: إن لموضع قبر الحسین علیه السلام حرمه معروفة من عرفها و استجار بها أحیر. فقلت له: فصف لى موضعها جعلت فداك. قال: أمسح من موضع اليوم خمسة وعشرين ذراعاً من خلفه و خمسه وعشرين ذراعاً مما يلى وجهه. [۲۸۷]. از اسحاق، پسر عمار، نقل است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گفت: قبر امام حسین علیه السلام را حریم و حرمتی، شناخته شده، است، هر که آن را بشناسد و در آن پناه جوید، پناه داده می‌شود. (راوی گوید): به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، حدود آن را برایم بیان کن. امام گفت: از جایی که قبر امام حسین علیه السلام امروزه در آن است، بیست و پنج ذراع از ناحیه‌ی بالای سر و بیست و پنج ذراع از ناحیه‌ی پائین پا و بیست

و پنج ذراع از پشت روی و بیست و پنج ذراع از رویه روی او، راه برو، تا حریم حضرتش را به دست آوری.»

در قداست حرم مقدس

۱. روی إسحاق بن عمار عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: موضع قبر الحسين عليه السلام منذ يوم دفن فيه روضه من رياض الجنة. [۲۸۸]. [صفحة ۲۸۰] اسحاق، پسر عمار، از امام صادق عليه السلام روایت کند که گفت: «محل قبر امام حسین عليه السلام از آن روزی که در آن به خاک سپرده شد، باعی از باغهای بهشت است.». ۲. قال الصادق عليه السلام: موضع قبر الحسين عليه السلام ترع الجنه [۲۸۹]. امام صادق عليه السلام گفت: «محل قبر امام حسین عليه السلام، دری از درهای بهشت است.».

تربت کربلا

۱. قال الصادق عليه السلام: فی طین قبر الحسين عليه السلام شفاء من کل داء و هو الدواء الأکبر. [۲۹۰]. ۲. عن مسیب بن زهیر، عن موسی بن جعفر الكاظم عليه السلام، قال:... و لات Axelذوا من تربتی شيئاً لتبر کوابه فإن کل تربه لنا محرمه إلا تربه جدی الحسين بن على عليه السلام فإن الله تعالى جعلها شفاء لشيعتنا وأوليائنا.... [۲۹۱]. از مسیب، پسر زهیر، در ضمن خبر مفصلی نقل است که امام موسی کاظم عليه السلام گفت: «از خاک قبر من، برای تبرک بر ندارید، چرا که جز تربت جدم، امام حسین عليه السلام، که خداوند متعال آن را برای پیروان و دوستان ما، شفا قرار داده [صفحه ۲۸۱] است همهی خاک ها بر ما حرام است.» ۳. قال الصادق عليه السلام: اذا أكلته فقل: اللهم رب التربة المباركة و رب الوصي الذي وارته، صل على محمد و آل محمد واجله علماء نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کل داء. [۲۹۲]. امام صادق عليه السلام گفت: «هرگاه تربت امام حسین عليه السلام را خوردی، بگو: خدایا، ای پروردگار این خاک مبارک و ای پروردگار آن وصیی که این

خاک، او را در خود پوشانیده است؛ بر محمد و آل محمد درود بفرست و آن را مایه‌ی دانشی سودمند، رزقی گسترده و شفایی بر هر درد، قرار ده.»

سجده و تسبیح با تربت کربلا

قال الصادق علیه السلام: السجود علی طین قبر الحسین علیه السلام ینور إلی الأرض السابعة. و من كان معه سبحة من طین قبر الحسین علیه السلام كتب مسبحا و إن لم یسبح بها. [۲۹۳] امام صادق علیه السلام گفت: «سجده با تربت امام حسین علیه السلام تا زمین هفتم، نور می افشارند. و هر کسی که تسبیحی از خاک قبر امام حسین علیه السلام با خود داشته باشد، تسبیح گوی حق محسوب می گردد، گرچه با آن تسبیح هم نگوید.» [صفحه ۲۸۷]

عاشوار و موعد منقم

پدر نه پیشوای معصوم

۱. عن سلیمان بن قیس الھلالی، عن سلمان الفارسی رحمه الله قال: دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله و ادا الحسین علیه السلام علی فخذیه و هو یقبل عینیه و یلشم فاه و هو یقول: أنت سید ابن سید، أنت إمام، أبوالائمه، أنت حجه ابن حجه، أبوحجج تسعه من صلبک، تاسعهم قائمهم [۲۹۴]. سلیمان بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل می کند که: «زمانی، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و دیدم، که حسین علیه السلام بر زانوان او نشسته است و پیامبر، چشم ها و دهان او را می بوسد و می گوید: تو سید، پسر سیدی، تو پیشواء، پسر پیشوایی، پدر پیشوایانی؛ تو خود حجت و پسر حجتی، پدر نه حجتی که از نسل تو خواهند بود، و نهیمی از آنان، قیام کننده‌ی آنان خواهد بود.» ۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الائمہ من ولد الحسین، من اطاعهم فقد اطاع الله و من [صفحه ۲۸۸] عصاهم فقد عصى الله عزوجل، هم العروه الوثقی، و هم الوسیله إلى الله عزوجل. [۲۹۵] رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «پیشوایان از فرزندان حسینند، هر که از آنان فرمان برد،

از خدا فرمان برد و هر که از آنان سرپیچد، از خدا سرپیچیده است. آنان دست آویز استوارند و همانان راه رسیدن به خدای عزوجل اند.^۳. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن على، عن أبيه الحسين، عن أبيه الحسين بن على عليه السلام، قال: سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن معنى قول رسول الله صلى الله عليه و آله: «إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي». من العترة؟ فقال: أنا و الحسن و الحسين و الأئمه التسعه من ولد الحسين، تاسعهم مهديهم و قائمهم، لا يفارقون كتاب الله و لا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله صلى الله عليه و آله حوضه. [۲۹۶]. امام صادق عليه السلام به واسطه ی نیاکان خویش از امام حسین عليه السلام نقل می کند که از امیر المؤمنان علی علیه السلام، از معنای این سخن علیه السلام صلی الله علیه و آله که گفت: - من در میان شما، دو امانت سنگین به جا می گذارم، کتاب خدا (قرآن) و عترتم - پرسیده شد که عترت کیانند؟ گفت: من، حسن، حسین، و نه پیشو از فرزندان حسین که نهیمین آنها مهدی و قیام کننده ی آنان است. نه آنان از کتاب خدا دور افتد و نه کتاب خدا از آنان جدا گردد، همواره با هم اند تا در حوض کوثر بر رسول خدا وارد شوند.^۴. عن علی بن موسی الرضا، عن أبيه موسی بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن على، عن أبيه على بن الحسين، عن أبيه الحسين بن على، عن أبيه أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليهم السلام أنه قال: التاسع من ولدك يا حسین [صفحه ۲۸۹] هو القائم بالحق، المظہر للدین و الباسط للعدل. قال الحسين: قلت له يا

امیرالمؤمنین و إن ذلک لکائن؟ فقال: إى والذى بعث محمدا صلی الله عليه و آله بالتبوه و اصطفاه على جميع البريه ولكن بعد غيبه و حيره فلا- يثبت فيها على دينه إلا المخلصون المباشرون لروح اليقين، الذين أخذ الله عزوجل ميثاقهم بولايتنا و كتب فى قلوبهم الایمان و أيدهم بروح منه. [٢٩٧] .امام رضا عليه السلام به واسطه ی نیاکان معصومش از امام حسین عليه السلام نقل می کند که پدرش امام علی علیه السلام گفت: «حسین جان، نهیمین فرزند تو، همان قیام کننده برای حق، پیروز گرداننده دین و گسترش دهنده ی عدالت است. امام حسین علیه السلام گوید: به او گفتم: ای امیرالمؤمنان، به راستی این شدنی است؟ گفت، آری، سوگند به خدایی که محمد صلی الله عليه و آله را به پیامبری برانگیخت و او را بر همه ی آفریدگان برگزید. (این کار خواهد شد) اما پس از اختفای او و سرگردانی مردم، در آن زمان کسی در دین او استوار نمی ماند، مگر مخلصانی که دارای روح یقین باشند، همانا که خداوند متعال بر ولایت ما از آنان پیمان گرفته و ایمان را در دلشان حتمی ساخته و آنان را با روحی از خود یاری کرده است.٥. قال الحسين بن على أبى طالب علیه السلام: منا اثنا عشر مهديا، اولهم اميرالمؤمنین على بن أبى طالب علیه السلام و آخرهم التاسع من ولدى و هم القائم بالحق، يحيى الله به الأرض بعد موتها و يظهر به دين الحق على الدين كله ولو كره المشركون. [٢٩٨] له غييه يرتد قيها قوم و يثبت على الدين فيها آخرون فيؤذون فيقال [صفحة ٢٩٠] لهم: متى هذا الوعد إن كنتم صادقين، [٢٩٩] أما إن الصابر فى غيبيه

علی الأذى و التکذیب بمنزله المجاھد بالسیف بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله. [٣٠٠]. امام حسین علیه السلام گفت: از ما دوازده مهدی خواهد بود. اول آنان امیر المؤمنین علی علیه السلام و آخرشان نهمین نسل از فرزندان من، همو که قیام کننده حق است. خداوند متعال، به وسیله‌ی او زمین مرده را، زنده می‌کند و دین حق را بر همه‌ی ادیان، چیره می‌سازد؛ گرچه مشرکان را خوش آیند نباشد. او را رغبتی است که در آن، گروهی از دین بر می‌گردند و گروهی دیگر، در دین استوار می‌مانند و آزار می‌بینند. به آن‌ها گفته می‌شود: «اگر شما راستگویید، بگویید این وعده، کی تحقق خواهد یافت»، آگاه باش که هر کس در زمان اختفای او، بر آزار و انکار، شکیبا باشد، مانند کسی است که با شمشیر در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد می‌کند». ٦. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين علیه السلام قال: قال الحسين بن علي علیه السلام فى التاسع من ولدى سنہ من يوسف، و سنہ من موسی بن عمران و هو قائمنا أهل البيت، يصلح الله تبارک و تعالى أمره فى ليله واحده. [٣٠١]. امام صادق علیه السلام از پدرش امام محمد باقر علیه السلام، او نیز از پدرش امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام گفت: «در نهمین فرزندم، رسمی از یوسف و رسمی از موسی است و او قیام کننده‌ی ما، اهل بیت، است، خداوند متعال کار او را یک شبه [صفحه ٢٩١] رو به راه خواهد کرد». ٧. عن عبدالله بن شریک، عن رجل من همدان قال: سمعت الحسين بن علي بن

أبی طالب علیه السلام یقول: قائم هذه الامه هو التاسع من ولدی و هو صاحب الغیه و هو الذى یقسم میراثه و هو حی. [٣٠٢] عبد الله، پسر شریک، به واسطه ی مردی از قبیله ی همدان، نقل می کند که امام حسین علیه السلام می گفت: قیام کننده ی مسلمانان، نهمین فرزند من است. او دارای دوران اختفا است. او در حالی که هنوز زنده است، میراثش تقسیم می گردد. ۸. عن عبد الله بن عمر قال: سمعت الحسین بن علی علیه السلام یقول: لو لم یبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله عزوجل ذلك اليوم حتى یخرج رجل من ولدی، فیملأها عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما، كذلك سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول. [٣٠٣] عبد الله، پسر عمر، گوید: شنیدم که حسین بن علی می گفت: «اگر از عمر جهان جز یک روز نماند، خداوند عزیز آن روز را تا آنجا به درازا کشاند که مردی از فرزندان من به پا خیزد و دنیا را، آن گاه که با زور و ستم پرشده است، با عدل و داد برکند. از علیه السلام صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین می گفت». ٩. عن عیسیٰ الخشاب قال: للحسین بن علی علیه السلام: أنت صاحب هذا الأمر؟ قال: لا ولكن صاحب الأمر الطريد الشريد المotor بآیه، المکنی بعمه، [صفحه ٢٩٢] يضع سيفه على عاتقه ثمانيه أشهر. [٣٠٤] عیسای خشاب گوید به امام حسین علیه السلام گفتم: «صاحب این کار (حکومت عدل جهانی) تویی؟ گفت: نه صاحب این کار، رانده و طرد شده ای است که خونخواه خون به زمین مانده ی پدرش و دارای کنیت عمویش، است. [٣٠٥] او هشت ماه شمشیر، به دوش خواهد کشید». ١٠. عن سلیم بن قیس

الهلالی قال: سمعت عبدالله بن جعفر الطیار یقول: کنا عند معاویه أنا و الحسن و الحسین و عبدالله بن عباس و عمرو بن أبي سلمه و أسامه بن زید فجری بینی و بین معاویه کلام فقلت لمعاویه: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: أنا أولی بالمؤمنین من انفسهم ثم اخی علی بن ابی طالب اولی بالمؤمنین من انفسهم، فإذا استشهاد علی فالحسن بن علی أولی بالمؤمنین من انفسهم، ثم ابنه الحسین بعد اولی بالمؤمنین من انفسهم فإذا استشهاد فابنه علی بن الحسین الاکبر أولی بالمؤمنین من انفسهم، ثم ابنی محمد بن علی الباقر أولی بالمؤمنین من انفسهم و سترکه یا حسین، ثم تکمله اثنتی عشر إماماً تسعه من ولد الحسین رضی الله عنه، قال عبدالله بن جعفر: ثم استشهدت الحسن و الحسین و عبدالله بن عباس و عمر بن أبي سلمه و أسامه بن زید فشهدوا لی عند معاویه، قال سلیم بن قیس الهلالی: وقد سمعت ذلك من سلمان و أبي ذر و المقداد و ذکروا أنهم سمعوا [صفحه ۲۹۳] ذلك من رسول الله صلی الله علیه و آله. [۳۰۶]. سلیم بن قیس هلالی گوید از عبدالله، پسر جعفر طیار، شنیدم که می گفت: «من و امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن أبي سلمه و أسامه بن زید، پیش معاویه بودیم که میان من و معاویه سخنی شد، به معاویه گفتم: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: «من به مؤمنان، از خودشان سزاوارم و سپس برادرم علی بن ابی طالب، به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، آن گاه که علی شهید شود، حسن بن علی، به مؤمنان از خودشان

سزاوارتر است، سپس حسین پسر علی، به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و هنگامی که او شهید گردد، پسرش، علی بن الحسین الکبر (امام سجاد)، به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله رو به امام حسین کرد و گفت؛ ای حسین، تو او را خواهی دید. سپس، پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده امام را کاملاً نام برد که نه امام از نسل امام حسین علیه السلام باشد. عبدالله بن جعفر گوید: من براین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، امام حسن و علیهم السلام؛ عبدالله بن عباس؛ عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را گواه گرفتم و آنان در برابر معاویه به درستی سخنم گواهی دادند. سلیم بن قیس هلالی گوید: من این حدیث را غیر از عبدالله بن جعفر، از سلمان، ابوذر و مقداد هم شنیدم که همه‌ی آن‌ها می‌گفتهند: ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم.^{۱۱} عن المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: سأله عن [صفحة ۲۴۹] قول الله عزوجل: (و اذا ابتلى إبراهيم ربه بكلمات) [۳۰۷] ما هذه الكلمات؟ قال: هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه و هو أنه قال: يا رب أسائلك بحق محمد و على و فاطمه و الحسن و الحسين إلا تبت على، فتاب الله عليه إنه هو التواب الرحيم، فقلت له: يابن رسول الله فما يعني عزوجل بقوله: (أتمنهن) [۳۰۸]؟ قال: يعني أتمنهن إليس القائم عليه السلام إثنا عشر إماماً تسعه من ولد الحسين عليه السلام. قال المفضل فقلت له: يابن رسول الله فأخبرني عن قول الله عزوجل:

(وجعلها كلمه باقيه فى عقبه)؟ [٣٠٩]. قال: يعني بذلك الإمامه، جعلها الله فى عقب الحسين إلى يوم القيمه. قال فقلت له: يابن رسول الله فكيف صارت الإمامه فى ولد الحسين دون ولد الحسن و هما جمیعا ولدا رسول الله و سبطاه و سیدا شباب أهل الجن؟ فقال عليه السلام إن موسى و هارون كانا نبیین مرسلین أخوین فجعل الله النبوه فى صلب هارون دون صلب موسی و لم يكن لأحد أن يقول: لم فعل الله ذلك؟ فإن الإمامه خلاصه عزوجل ليس لأحد أن يقول: لم جعلها الله فى صلب الحسين دون الحسن لأن الله تبارك و تعالى هو الحكيم فى أفعاله [٣١٠] (الایسأل عما يفعل و هم يسألون). [٣١١] . مفضل پسر عمر گوید: «از امام صادق عليه السلام درباره‌ی این آیه: «و زمانی که ابراهیم [صفحه ۲۹۵] را، پروردگارش با کلمه هایی آزمود». پرسیدم؛ که این کلمه ها چه بود؟ گفت: همان کلمه هایی بود که آدم، از پروردگارش دریافت نمود تا توبه کرد و چنین گفت: بار پروردگارا، تو را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین می خواهم که توبه‌ی مرا پذیری، و خدا توبه‌ی او را پذیرفت که همانا او بسیار توبه پذیر و مهروز است. به او گفتم، که يابن رسول الله، مراد خداوند متعال از (أتمن) (آن کلمه ها را کامل کرد) چیست؟ گفت: يعني دوازده پیشوارة که نه تن از آن ها از فرزندان حسینند تا امام قائم (عج) کامل کرد. مفضل گوید به او گفت: يابن رسول الله، در مورد این آیه: «و آن را کلمه ای ماندنی، در پشت او قرار داد.» برایم بگو. گفت: منظور از این سخن، امامت است که خدا

آن را تا روز رستاخیز، در نسل حسین قرار داده است. گفتم، یابن رسول الله، چرا امامت، در فرزندان امام حسین باشد و در فرزندان امام حسن نباشد، در حالی که آن ها، هر دو فرزند و سبط رسول خدایند و هر دو سرور جوانان بهشتند؟ گفت: موسی و هارون، هر دو برادر، پیامبر و فرستاده خدا بودند، اما خدا پیامبری را در نسل هارون قرار داد، نه در نسل موسی و کسی را نمی‌رسد که بگوید: چرا خدا چنین کرد؟ برای این امامت، خلافت خدای عزوجل است و کسی را نمی‌رسد که بگوید: خدا چرا آن را در نسل حسین قرار داد و در نسل حسن قرار نداد، زیرا که خداوند تبارک و تعالی، در کارهایش حکیم است و «از آن که می‌کند پرسیده نمی‌شود و دیگرانند که پرسیده می‌شوند». ۱۲. عن محمد بن أبي یعقوب البلاخی، قال: سأَلَ أَبَا الْحَسْنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَلَّتْ لَهُ لَأْيَ عَلَهُ صَارَتِ الْإِمَامَةُ فِي وَلَدِ الْحَسْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دُونَ وَلَدِ الْحَسْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: لَأْنَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَ جَعَلَهَا فِي وَلَدِ الْحَسْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَجْعَلْهَا فِي وَلَدِ الْحَسْنِ وَاللَّهُ لَا يَسْأَلُ [صفحه ۲۹۶] [۳۱۲] محمد، پسر ابویعقوب بلخی، گوید که از امام رضا عليه السلام پرسیدم: «به چه علتی امامت در فرزندان امام حسین عليه السلام شد و در فرزندان امام حسن عليه السلام نشد؟ گفت: برای این که خداوند متعال آن را در فرزندان امام حسین عليه السلام قرار داد و در فرزندان امام حسن عليه السلام قرار ندارد و خدا از آن که می‌کند پرسیده نمی‌شود».

عاشر و قیام قائم

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنا آل أبي سفيان أهل بيتين تعادينا في الله، قلنا: صدق الله و

قالوا: كذب الله. قاتل أبوسفیان رسول الله صلی الله علیه و آله و قاتل معاویه علی بن أبي طالب علیه السلام و قاتل یزید بن معاویه الحسین بن علی علیه السلام و السفیانی یقاتل القائم (عج). [٣١٣] از امام صادق علیه السلام نقل است که: «ما و خاندان ابوسفیان، دو خانواده ایم که درباره‌ی خدا، دشمن هم شدیم، ما گفتیم: خدا راست می‌گوید و آن‌ها گفتند: خدا دور غمی‌گوید. ابوسفیان با رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگید و معاویه با امام علیه السلام جنگید و یزید بن معاویه با امام حسین علیه السلام جنگید و سفیانی نیز با امام قائم (عج) خواهد جنگید. [٣١٤] ۲۰. عن عبد السلام بن صالح الھروی، قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام يابن رسول الله ما تقول في حديث روى عن الصادق عليه السلام أنه قال: إذا خرج القائم عليه السلام قتل [صفحه ٢٩٧] ذرارى قتلـه الحسين عليه السلام بفعال آبائهم؟ [٣١٥] فقال عليه السلام: هو كذلك، فقلت: و قول الله عزوجل: (و لا تزر وازره وزر اخرى) [٣١٦] ما معناه؟ قال: صدق الله في جميع أقواله، ولكن ذرارى قتلـه الحسين يرضون بأفعال آبائهم و يفتخرـون بها و من رضـي شيئاً كانـ كمن أتاـه و لو أن رجـلاً قـتل بالـمـشـرق فـرضـي بـقتـله رـجـل فيـ المـغـرب لـكانـ الـراضـي عندـ الله عـزـوجـلـ شـيكـ القـاتـلـ و إنـما يـقتـلـهـمـ القـائـمـ عـلـيـهـ السـلامـ اذاـ خـرـجـ لـرـضـاـهـمـ بـفـعـلـ آـبـائـهـمـ، قالـ: فـقلـتـ لهـ: بـأـىـ شـىـءـ يـبـدـءـ القـائـمـ عـلـيـهـ السـلامـ مـنـكـمـ اذاـ قـالـ؟ـ قالـ: يـبـدـءـ بـبـيـنـ شـيـهـ فـيـقـاطـعـ أـيـدـيـهـمـ لـأـنـهـمـ سـرـاقـ بـيـتـ اللهـ عـزـوجـلـ. [٣١٧] عبدـالـسلامـ هـرـوـيـ گـوـيدـ: «ـبـهـ اـمـامـ رـضـاـ عـلـيـهـ السـلامـ گـفـتـمـ: يـابـنـ رسـولـ اللهـ، درـبـارـهـ یـ حـدـیـثـیـ کـهـ اـزـ اـمـامـ صـادـقـ عـلـیـهـ السـلامـ روـایـتـ شـدـهـ کـهـ: «ـزـمـانـیـ کـهـ اـمـامـ قـائـمـ (عـجـ)، اـزـ اـخـتـفـاـ

درآید، نوادگان کشندگان امام حسین علیه السلام را به خاطر کار پدرانشان خواهد کشت»، چه می گویید؟ امام رضا علیه السلام گفت: این چنین است. گفتم: پس آیه ای که می گویید: «هرگز بار بردارنده ای، بار [گناه] دیگری را برنمی دارد.» معنایش چیست؟ امام رضا علیه السلام گفت: همه‌ی سخنان خدا، درست است، اما نوادگان کشندگان امام حسین، از کار پدرانشان خوشنودند و به آن افتخار می کنند و هر کس از کاری خوشنود باشد، مانند کسی است که آن کار را کرده باشد. اگر مردی در مشرق [صفحه ۲۹۸] کشته شود و مردی در غرب از کشته شدن او خوشنود باشد، خوشنود شونده پیش خدای عزوجل، شریک قاتل است. امام قائم (عج) نیز آن گاه که از اختفا درآید، آن‌ها را تنها برای این که از کار پدرانشان خوشنودند، خواهد کشت. راوی گوید به امام گفتم: قیام کننده‌ی شما آن گاه که قیام کند، از کجا شروع خواهد کرد؟ گفت: از فرزندان شیبه شروع می کند و دستان آن‌ها را قطع می کند زیرا آن دزدان خانه‌ی خدایند.^۳ عن ابی حمزه ثابت بن دینار الشمالی قال: سألت أبا جعفر محمد بن علي الباقي عليه السلام يابن رسول الله لم سمي على عليه السلام أمير المؤمنين و هو اسم ما سمي به أحد قبله ولا يحل لأحد بعده؟ قال: لأنه ميره العلم يمتار منه ولا يمتار من أحد غيره، قال: فقلت يا بن رسول الله فلم سمي سيفه ذوالفقار، فقال: لأنه ما ضرب به أحد من خلق الله إلا أفقره من هذه الدنيا من أهله و ولده وأفقره في الآخرة من الجن، قال: فقلت يابن رسول الله فلستم كلکم قائمين بالحق؟ قال: بلی. قلت فلم سمي القائم قائما؟ قال: لما قتل جدی الحسين عليه السلام ضجت الملائكة الى

الله تعالى بالبكاء و النجيب و قالوا: إلها و سيدنا أتغفل عمن قتل صفوتك و ابن صفوتك و خيرتك من خلقك؟ فأوحى الله عزوجل إليهم: قروا ملائكتي فوعزتي و جلالى لأنتقمن منهم و لو بعد حين، ثم كشف الله عزوجل عن الأئمه من ولد الحسين عليه السلام للملائكة فسرت الملائكة بذلك فإذا احدهم قائم يصلى فقال الله عزوجل: بذلك القائم أنتقم منهم. [٣١٨].

[٢٩٩] أبو حمزه ثمالي گوید از امام محمد باقر عليه السلام پرسیدم: «یابن رسول الله، چرا علی علیه السلام، «امیر المؤمنین» نامیده شد؟ نامی که پیش از او کسی با آن نامیده نشده بود و پس از او نیز برای کسی حلال نیست که با آن نامیده شود؟ گفت: زیرا، او معدن [٣١٩] دانش از او یافت می شود و از کسی جز او یافت نشود. راوی گوید، گفتم: یابن رسول الله شمشیرش چرا ذوالفقار (برنده و شکافنده) نامیده شده است؟ گفت: زیرا، هر که از آفریدگان خدا، با آن زده شد، او را در این دنیا از خانواده و فرزندانش و در آن دنیا از بهشت برید و دور ساخت. راوی گوید، گفتم: یابن رسول الله، مگر همه ی شما به حق قیام کننده نیستید؟ گفت: آری، هستیم. گفتم: پس چرا فقط امام قائم (عج)، قیام کننده نامیده شده است؟ گفت هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد، فرشتگان رو به سوی خداوند متعال، با گریه و فریاد، بر او ضجه زدن و گفتند، پروردگارا، سرورا، آیا آنان را که برگزیده و فرزند برگزیده‌ی تو و بهترین آفریده‌ات را کشتند، رها می کنی؟ خدای عزیز و جلیل بر آن‌ها وحی کرد: آرام باشید، ای فرشتگان من، به عزت و

جلالم سوگند که خود، از آنان انتقام می‌گیرم، اگرچه پس از گذشت زمانی باشد. سپس خداوند عزیز و جلیل، پرده از چهره‌ی پیشوایان، از نسل حسین علیه السلام برداشت، و فرشتگان شادمان شدند و دیدند که یکی از آنان در حال قیام، نماز می‌خواند؛ که خدای عزوجل گفت: با همین قیام کننده از آن‌ها انتقام می‌گیرم.^۴ حدثنا محمد بن إبراهیم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال كنت عند [صفحة ٣٠٠] الشیخ أبی القاسم الحسین بن روح قدس الله روحه مع جماعه فیهم علی بن عیسی القصری فقام إلیه رجل فقال له: أريد أسائلك عن شیء فقال له: سل عما بدا لك. فقال الرجل: أخبرنی عن الحسین بن علی علیه السلام أهو ولی الله؟ قال: نعم. قال: أخبرنی عن قاتله لعنه الله أهو عدو الله؟ قال، نعم. قال الرجل: فهل يجوز أن يسلط الله عدوه علی وليه؟ فقال له أبوالقاسم قدس الله روحه: إفهم عنی ما أقول لك، إعلم أن الله تعالى لا يخاطب الناس بشهادة العيان و لا يشفههم بالكلام و لكنه عزوجل بعث إليهم رسولا من أجناسهم و أصنافهم بشراً مثالم، فلو بعث إليهم رسلا من غير صنفهم و صورهم لنفروا عنهم و لم يقبلوا منهم، فلما جاؤوهم و كانوا من جنسهم يأكلون الطعام و يمشون في الأسواق قالوا لهم، أنتم مثنا فلا - نقبل منكم حتى تأتون بشيء نعجز أن نأتي بمثله فنعلم أنكم مخصوصون دوننا بما لانقدر عليه، فجعل الله تعالى لهم العجزات التي يعجز الخلق عنها، من جاء بالطوفان بعد الإنذار والإعذار ففرق جميع من طفى و تمرد. [٣٢٠]^٥ و منهم من ألقى في النار فكانت عليه برداء سلاما [٣٢١]. و منهم

من اخرج من الحجر الصلد ناقه و أجرى فى ضرعها لبنا. [٣٢٢] و منهم من فلق له البحر و فجر له من الحجر العيون و جعل له العصا اليابسه ثعبانا فتلقف ما يأكلون. [٣٢٣] و منهم من أبرء [صفحه ٣٠١] الأــكمه و الأــبرص و أحــبي الموتى بإذن الله تعالى و أنــبــاهــمــ بــمــ يــأــكــلــونــ وــ مــاــيــدــخــرــوــنــ فــىــ بــيــوــتــهــمــ. [٣٢٤] و منهم من انشق له القمر و كلمته البهائم مثل البعير و الذئب و غير ذلك، [٣٢٥] فلما أتوا بمثل ذلك و عجز الخلق من أعمــمــهــ عنــ أــنــ يــأــتــواــ بــمــثــلــهــ كــانــ مــنــ تــقــدــيرــ اللهــ تــعــالــىــ وــ لــطــفــهــ بــعــادــهــ وــ حــكــمــهــ أــنــ جــعــلــهــ أــنــبــيــائــهــ مــعــ هــذــاــ الــمــعــجــزــاتــ فــىــ حــالــ غــالــبــيــنــ وــ فــىــ أــخــرــ مــغــلــوــيــنــ،ــ وــ فــىــ حــالــ قــاـهــرــيــنــ وــ فــىــ حــالــ مــقــهــوــرــيــنــ وــ لــوــ جــعــلــهــ اللهــ فــىــ جــمــيــعــ أــحــوــاــلــهــ غــالــبــيــنــ وــ قــاـهــرــيــنــ وــ لــمــ يــبــتــلــهــمــ وــ لــمــ يــمــتــحــنــهــ لــأــتــخــذــهــمــ النــاســ آــلــهــ دــوــنــ اللهــ تــعــالــىــ وــ لــمــ عــرــفــ فــضــلــ صــبــرــهــ عــلــىــ الــبــلــاءــ وــ الــمــحــنــ وــ الــإــخــتــبــارــ [٣٢٦] وــ لــكــنــهــ عــزــوــجــلــ جــعــلــ أــحــوــاــلــهــ فــىــ ذــلــكــ كــأــحــوــاــلــ غــيرــهــمــ لــيــكــوــنــوــاــ فــىــ حــالــ الــمــحــنــ وــ الــبــلــوــيــ صــابــرــيــنــ وــ فــىــ حــالــ الــعــافــيــهــ وــ الــظــهــورــ عــلــىــ الــأــعــدــاءــ شــاـكــرــيــنــ وــ يــكــوــنــوــاــ فــىــ جــمــيــعــ أــحــوــاــلــهــ مــتــوــاضــعــيــنــ غــيرــ شــامــخــيــنــ وــ لــاــمــتــجــبــرــيــنــ،ــ وــ لــيــعــلــ الــعــبــادــ أــنــ لــهــمــ عــلــيــ الســلــاــمــ إــلــهــاــ هــوــ خــالــقــهــمــ وــ مــدــبــرــهــمــ فــيــعــبــدــوــهــ وــ يــطــيــعــوــ رــســلــهــ وــ تــكــوــنــ حــجــهــ اللهــ تــعــالــىــ ثــابــتــهــ عــلــىــ مــنــ تــجاــزــوــ الــحــدــ فــيــهــ وــ اــدــعــىــ لــهــمــ الــرــبــوــيــهــ أــوــ عــانــدــ وــ خــالــفــ وــ عــصــىــ وــ جــحــدــ بــمــاــ أــتــ بــهــ الــأــنــبــيــاءــ وــ الرــســلــ،ــ (ــوــلــيــهــلــكــ مــنــ هــلــكــ عــنــ بــيــنــهــ وــ يــحــيــيــ مــنــ حــىــ عــنــ بــيــنــهــ). [٣٢٧] قال محمد بن ابراهيم بن اسحاق رضى الله عنه:

فعدت إلى الشیخ أبي القاسم الحسین بن روح قدس الله روحه من الغد و أنا أقول في نفسي أتراء ذكر ما ذكر لنا يوم أمس من عند نفسه فابتداً أني فقال لى: يا محمد بن ابراهيم لأن آخر من السماء [صفحة ٣٠٢] فتخطفى الطير أو تهوى بي الريح في مكان سحیق [٣٢٨] أحب إلى من أن أقول في دین الله تعالی ذکرہ برأتی و من عند نفسی بل ذلك عن الأصل و مسموع عن الحجۃ صلوات الله عليه. [٣٢٩] محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقانی گوید با گروهی که علی بن عیسای قصری نیز در میان آنها بود، پیش ابوالقاسم، حسین بن روح - قدس الله روح [٣٣٠] - بودیم که مردی به پا خاست و به او گفت: می خواهم از تو چیزی بپرسم. گفت: از آن که برایت پیش آمده است، بپرس. آن مرد گفت: از امام حسین علیه السلام برایم بگو که آیا او ولی خدا بود؟ گفت: آری. مرد گفت آیا خدا را روا است که دشمنش را به دوست خویش چیره سازد؟ حسین بن روح - قدس الله روحه - به وی گفت: آن چه را که به تو می گوییم بفهم و بدان که خداوند متعال، با مردم، خود به صورتی که چشمها او را بینند گفتگو نکند و با آنان رو در رو سخن نگوید، بلکه از جنس و نوع آن ها بشری مثل خودشان را به پیامبری برانگیزد، که اگر پیامرانی به غیر از جنس و شکلشان، به سوی آن ها می فرستاد، بی گمان از آن ها می گریختند و از آنان نمی پذیرفتند. اما آن گاه که این پیامران که از جنس خود آن ها بودند

و مانند آنان غذا می خورند و در کوی و بزرن راه می رفتند، به سوی آن ها آمدند، مردم به آن ها گفتند شما مانند ماید، ما سخن شما را نمی پذیریم مگر این که چیزی [صفحه ۳۰۳] بیاورید که ما از آوردن مانندش ناتوان باشیم و بدانیم که شما برخلاف ما، افراد خاصی هستید که توانایی انجام کارهایی را دارید که ما از آن ها ناتوانیم. خداوند متعال نیز برای آنان معجزه هایی قرار داد که مردم از آن ها ناتوان بودند. در میان آن ها، پیامبری، پس از بیم دادن و عذر آوردن و معجزه‌ی طوفان را به راه انداخت تا همه‌ی سرکشان و طغیان گران، غرق شدند (حضرت نوح). پیامبری در آتش انداخته شد، اما آتش بر سر او سرد و سالم گردید (حضرت ابراهیم). پیامبری دیگر، از سنگ سفت و سخت، ماده شتری درآورد و شیر را در پستان های آن به جریان انداخت (حضرت صالح). بر پیامبری دیگر، دریا شکافته شد و از سنگ، برایش چشم‌هایی جوشید؛ عصا و چوبدستی خشکش اژدها گردید و آن چه را که ساحران، به دروغ ساخته بودند، فروبلغید (حضرت موسی). پیامبری بود که با رخصت خدا، کور مادرزاد و گرفتار پیسی را بهبود می بخشید و مردگان را زنده می کرد و از آن چه می خوردند و در خانه هایشان ذخیره می کردند، خبر می داد (حضرت عیسی). و بر پیامبری، ماه شکافته شد و حیوان‌هایی چون شتر و گرگ و غیره، با او سخن گفتند (حضرت محمد صلی الله علیه و آله). هنگامی که پیامران، معجزه‌هایی، چنین آوردن و مردمان امتشان، از آوردن مانند آن ها، ناتوان شدند، اقتضای تقدیر و لطف الهی بر بندگان خویش و حکمت او،

این بود که پیامبرش را با همه‌ی این معجزه‌ها، گاه پیروز و گاهی دیگر شکسته خورده قرار دهد، که اگر خدا در همه حال آنان را چیره و پیروز می‌ساخت و آنان را گرفتار نمی‌کرد و نمی‌آزمود، بی گمان، مردمان به جای خدا، آنان را خدایان خویش می‌گرفتند و برتری آنان در بردبازی بر بلا و رنج، و جایگاه آنان در آزمون و انتخاب، شناخته نمی‌شد. اما خدای عزیز و جلیل، حال و روز آن‌ها را در این جهان مانند حال و روز دیگران [صفحه ۳۰۴] قرار داد، تا در هنگام اندوه و گرفتاری شکیبا، و در حال عافیت و پیروزی بر دشمنان، شاکر باشند. و در حال، فروتن باشند و گردنکش یا زورگو نباشند. و مردم بدانند که آنان را خدایی است که آفریننده و گرداننده آن‌ها فقط او است؛ تا او را بپرستند و از پیامبرانش فرمان بزنند. و نیز به خاطر این که، هر که درباره‌ی آنان از اندازه فراتر رود و بر آن‌ها ادعای پروردگاری بکند یا با کجروی مخالفت ورزد و سرکشی نماید و آن‌چه را که پیام آوران و فرستادگان خدا آورده‌اند، انکار کند، دلیل و برهان آشکار الهی، ثابت بوده باشد، و تا هر کس که هلاک می‌شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و هر کس که زنده می‌شود، با دلیلی واضح زنده بماند.» محمد بن ابراهیم طالقاتنی گوید: «فردای آن روز به پیش حسین بن روح - قدس سرہ - بازگشتم، در حالی که با خود می‌گفتم، آیا فکر می‌کنی آن‌چه را که دیروز گفت: از پیش خود بود، یا از جانب امام زمان (عج) گفت. اما او

پیش از من سخن آغاز کرد و گفت: ای محمد بن ابراهیم، اگر از آسمان فروافتם و مرغان شکاری بربایندم، یا تندباد به پرتگاهی دور فروافکندم، برای من بهتر از این است که در دین خداوند متعال، سخنی به رأی خود و از پیش خود بگویم. آن چه گفتم، از سرچشمہ گرفته شده بود و آن را از امام زمان - صلوات و سلام خدا بر او باد - شنیده ام. ۵. عن أبي بصیر، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: يخرج القائم (عج) يوم السبت، يوم عاشورا يوم الذي قتل فيه الحسين عليه السلام. [٣٣١]. [صفحه ٣٠٥] از ابو بصیر نقل است که امام محمد باقر عليه السلام گفت: «امام قائم عليه السلام در روز شنبه، روز عاشورا، روزی که امام حسین عليه السلام در آن روز کشته شد، خروج می کند». عن أبان بن تغلب قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: كأنى أنظر إلى القائم عليه السلام على ظهر النجف، فإذا استوى على ظهر النجف ركب فرساً أدهم أبلق بين عينيه شمراخ ثم يتفضض به فرسه فلا يبقى أهل بلده إلا و هم يظنون أنه معهم في بلادهم، فإذا نشر رأيه رسول الله صلى الله عليه و آله انحط إلى ثلاثة عشر ألف ملك و ثلاثة عشر ملكاً كلهم ينتظرون القائم عليه السلام و هم الذين كانوا مع نوح عليه السلام في السفينه و الذين كانوا مع إبراهيم الخليل عليه السلام حيث ألقى في النار و كانوا مع عيسى عليه السلام حيث رفع. وأربعه آلاف مسومين و مردفين و ثلاثة و ثلاثة عشر ملكاً [الذين كانوا مع رسول الله صلى الله عليه و آله] في يوم بدر. وأربعه آلاف ملك الذين هبطوا يريدون القتال مع الحسين بن علي

عليه السلام فلم يؤذن لهم فصعدوا في الإستيذان و هبطوا وقد قتل الحسين عليه السلام فهم شعث غبر ي يكون عند قبر الحسين عليه السلام إلى يوم القيمة و ما بين قبر الحسين عليه السلام إلى السماء مختلف الملائكة . [٣٣٢] از ابان بن تغلب نقل است که امام صادق عليه السلام گفت: «گویی امام قائم (عج) را در پشت نجف می بینم، آن گاه که بر نجف استیلا یابد، بر اسبی به رنگ سفید و خاکستری تیره که در میان دو چشمش سپیدی هست سوار، می شود، سپس اسبش با او به حرکت و جنب و جوش می آید، آن گونه که مردمان هر دیاری می پندارند، او در دیار آنان و با آن ها است. زمانی که در فرش رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراگسترد، سیزده هزار فرشته که همگی در انتظار امام قائم (عج) به سر [صفحه ٣٠٦] می برند به سوی او فرود می آیند همان فرشتگانی که همراه نوح نبی، در کشتی بودند و همانان که هنگامی که ابراهیم خلیل را در آتش انداختند، با او بودند و همچنین وقتی عیسیٰ علیه السلام را به آسمان فرابردند، با او بودند. نیز چهار هزار فرشته با اسبانی نشاندار و منظم، و سیصد و سیزده فرشته ای که در جنگ بدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، برای یاری او فرود می آیند، همین طور، آن چهار هزار فرشته ای که از آسمان فرود آمده بودند و می خواستند در کنار امام حسین علیه السلام بجنگند که به آن ها رخصت داده نشد، به آسمان پرواز کردند تا از خدا رخصت گیرند و زمانی بازگشتند که امام حسین علیه السلام کشته شده بود، و اینک آشفته و خاک آلود، در کنار قبر

امام حسین علیه السلام تا قیامت می گریند. و فاصله قبر امام حسین علیه السلام تا آسمان پیوسته محل فروود و صعود فرشتگان است.» [۳۳۳].

آخر و عاقبت ستمگران در دنیا

۱. عن محمد بن علی الحلبی قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن آل أبي سفيان قتلوا الحسين بن علی عليه السلام فنزع الله ملکهم و قتل هشام، زید بن علی فنزع الله ملکه و قتل الولید، یحیی بن زید فنزع الله ملکه علی قتلہ ذریه رسول الله. [۳۳۴] محمد بن علی حلبی گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «خانواده ای ابوسفیان، امام حسین علیه السلام را کشتند، خدا حکومتشان را گرفت، و هشام، زید بن علی را کشت، خدا حکومتش را گرفت، و ولید، یحیی بن زید را کشت، خدا حکومتش را به علت کشتن نواده ای پیامبر صلی الله علیه و آله گرفت.» [صفحه ۳۰۷] ۲. اعمش از عمار بن عمیر تیمی نقل می کند که: «وقتی سر عبیدالله بن زیاد - که خدا لعنتش کند - و سرهای یارانش - که خشم خدا بر آن ها باد - را آوردند، من پیش رفتم تا به سرها رسیدم و دیدم که مردم می گویند: آمد، آمد؛ نگاه کردم و دیدم که ماری به میان سرها وارد شد و پیش خزید، تا به سوراخ بینی عبیدالله بن زیاد - که نفرین خدا بر او باد - داخل شد، سپس بیرون آمد و به سوراخ دیگر بینی وی داخل شد.» [۳۳۵] ۳. از یعقوب بن سلیمان نقل است که: «شبی با چند نفر بودیم که از کشته شدن امام حسین علیه السلام سخن به میان آمد. مردی از همنشینان گفت: کسی به کشتن او دست نیالود، مگر این که بلای در خانواده

و دارایی و جانش به او رسید. پیرمردی از آن میان گفت: که به خدا، خود او از کسانی است که در کشتن او حاضر بوده و به دشمنان او یاری کرده است، اما تاکنون وی را چنین ناپسندی نرسیده است. حاضران از این سخن او خشمگین شدند. در همان حال، چراغ که روغنش از نفت بود، دگرگون شد و پیرمرد برخاست تا آن را درست کند، آتش را با انگشتانش برداشت و در آن دمید، اما ریشش آتش گرفت. بیرون رفت تا آبی بیابد؛ خود را در رودخانه انداخت. در این حال، آتش شروع به شعله کشیدن در سر و صورتش کرد و به گونه ای شد که هرگاه سر از آب بیرون می کرد، آتش، شعله می کشید؛ تا این که مرد - نفرین خدا بر او باد - [۳۳۶] . [صفحه ۳۰۸] ۴. از قاسم، پسر أصبع بن نباتة، نقل است که: «مردی از قبیله ی بنی دارم که در کشتن امام حسین علیه السلام حضور داشت، با صورتی سیاه پیش ما آمد، در حالی که پیش از آن، مردی خوش سیما و بسیار سپیدرو بود. به وی گفتم: نزدیک بود تو را به خاطر دگرگونی رنگت نشناسم. گفت: من، مرد سپیدرویی از یاران حسین را که میان دو چشمش جای سجده بود، کشتم و سرش را به کوفه آوردم. قاسم گوید: من خود او را دیدم که با خوشحالی، سوار بر اسبش می آمد و سری را از سینه ی اسبش آویخته بود که پیوسته به زانوان اسب می خورد. به پدرم گفتم: ای کاش سر را اندکی فرامی کشید، می بینی دستان اسب به او چه می کند؟ پدرم به من گفت: پسرم آن

چه بر سر خود او خواهد آمد، سخت تر خواهد بود، مرد به سخشن ادامه داد و به من گفت: از وقتی که او را کشته ام، هر شب به خوابم می آید و شانه ام را می گیرد و می کشد و می برد و می گوید «با من بیا!» و مرا به سوی دوزخ می برد و در آن می اندازد و من فریاد برمی آورم. راوی گوید: همین از زن همسایه‌ی وی نیز شنیدم. او می گفت: داد و فریاد وی، شب‌ها ما را رها نمی کند تا اندکی بخوایم. راوی گوید: در میان جوانانی از قبیله‌ی وی ایستاده بودیم که زن وی به نزد ما آمد از او آن قضیه را پرسیدیم. گفت: او خود پرده‌ی آبروی خویش را دریده و به شما راست گفته است. [۳۳۷]. [صفحه ۳۰۹]

خدا، کشندگان امام حسین را نمی بخشاید

عن أبي الحسن علی بن موسى الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله عليه و آله: إن موسى بن عمران سأله عزوجل فقال: يا رب، إن أخي هارون مات فاغفر له، فأوحى الله تعالى إليه: يا موسى لو سألتني في الأولين و لاخرین لأجتك ما خلا قاتل الحسين بن على أبي طالب فإني أنتقم من قاتله. [۳۳۸]. امام رضا عليه السلام گوید که رسول خدا صلی الله عليه و آله گفت: «حضرت موسی از خدا درخواست کرد و گفت: بار پروردگارا، برادرم هارون مرد، بر او بیخشا. خداوند متعال به او وحی کرد: اگر درباره‌ی همه‌ی پیشینیان و پسینیان از من درخواست می‌کردی، می‌پذیرفتم جز کشنه‌ی حسین بن علی عليه السلام، که من، البته انتقام او را از قاتلش خواهم گرفت.»

شدت عذاب ستمگران در جهان جاویدان

۱. عن عیص بن القاسم قال: ذکر عند أبي عبدالله عليه السلام قاتل الحسين بعض أصحابه: كنت أشتتهي أن ينتقم الله منه في الدنيا، قال: كأنك تستقل له عذاب الله؟! و ما عند الله أشد عذابا و أشد نكالا. [۳۳۹]. از عیص بن قاسم نقل است که: «پیش از صادق عليه السلام از قاتل امام حسین سخنی رفت و یکی از یاران امام صادق عليه السلام گفت: بسیار دوست دارم که خدا از وی در این جهان، انتقام گیرد. امام صادق عليه السلام گفت: مثل این که تو عذاب خدا را درباره‌ی [صفحه ۳۱۰] وی اندک می‌پنداری؟! کیفری که پیش خدا است، عذابش سخت تر و رسوایی اش بیش تر است.» ۲. عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله عليه و آله: أن متزله لم يكن يستحقها أحد من الناس إلا بقتل الحسين بن على و يحيى بن زکریا. [۳۴۰]. از جابر

جعفی نقل است که امام باقر علیه السلام از پیامبر روایت کرد که: «در دوزخ، جایگاهی است که کسی از مردم سزاوار آن نمی شود، مگر با کشتن حسین، پسر علی، و یحیی، پسر زکریا». ^۳. عن سعید بن جبیر عن ابن عباس - رضی الله عنه - قال: اوحى الله الى نبیه صلی الله علیه و آله، انی قلت بدم یحیی بن زکریا سبعین الفا و ساقتل بالحسین علیه السلام سبعین الفا و سبعین الفا. [۳۴۱]. سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کند که گفت: خدا به پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حی کرد: «من به انتقام خون یحیی بن زکریا، هفتاد هزار کس را کشتم و به زودی به انتقام حسین علیه السلام نیز صد و چهل هزار کس را خواهم کشت.» ^۴. عن أبي الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله إن قاتل الحسين بن علی علیه السلام فی تابوت من نار علیه نصف عذاب أهل الدنيا و قد شدت يدها و رجاله بسلام من نار فير کس فی النار حتی یقع فی قعر جهنم و له ریح یتعود أهل النار إلى ربهم من شده نتنه و هو فيها خالد ذات العذاب الأليم مع جمیع [صفحه ۳۱۱] من شایع علی قتلہ کلمما نضجت جلودهم بدل الله عزوجل عليهم الجلود [۳۴۲] حتی یذوقوا العذاب الاليم، لا۔ یفتر عنهم ساعه و یسوقون من حمیم جهنم، فالویل لهم من عذاب الله تعالی فی النار. [۳۴۳]. امام رضا علیه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «کشندهی حسین در تابوتی از آتش خواهد بود که نصف عذاب همهی اهل

دنیا در آن است. دست ها و پاهای وی با زنجیرهایی از آتش بسته می شود و با سر در آتش دوزخ افکنده می شود تا در قعر جهنم افتند. او را بویی است که دوزخیان از سختی عفو نش به خدا پناه می برند. او به همراه کسانی که او را در کشتن حسین همراهی کرده اند، در آن جا برای همیشه خواهد بود و تا ابد عذاب دردناک او خواهد چشید. هر چه پوستشان، بربان گردد، خدای عزیز و جلیل پوست های دیگری بر جایش می نهاد، تا هر چه بیشتر شکنجه ای دردآور را بچشند. هر گز لحظه ای از عذابشان کاسته نمی شود و از چرکاب جوشان دوزخ سیراب می شوند. وای بر آن ها، از کیفر خداوند متعال که در دوزخ خواهند دید!»^۵. عن عبدالله بن بکر الأرجانی قال: صحبت أبا عبدالله عليه السلام في طريق مكة من المدينة فنزل منزلة يقال له عسفان، ثم مررنا بجبل أسود على يسار الطريق وحش فقلت: يابن رسول الله ما أوحش هذا الجبل؟ ما رأيت في الطريق جبل مثله. فقال: يا ابن بكر أتدري أى جبل هذا؟ هذا جبل يقال له: الْكَمْدُ وَ هُوَ عَلَى وَادٍ مِّنْ أَوْدِيَةِ جَهَنَّمَ فِيهِ قَتْلَةُ أَبِي الْحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِسْتَوْدَعُهُمُ اللَّهُ يَعْرِي مِنْ تَحْتِهِ مِيَاهُ جَهَنَّمَ [صفحة ۳۱۲] من الغسلين والصدید الآن و ما يخرج من جهنم و ما يخرج من طينه خبال و ما يخرج من لظى و ما يخرج من الحطمه و ما يخرج من سفر و ما يخرج من الجحيم و ما يخرج من الهاویه و ما يخرج من السعیر. و ما مررت بهذا الجبل في مسیری فوقت إلا رأيتما يستغاثان و يتضرعان و إنی لأنظر إلى قتله أبي فأقول لهم: إن

هؤلاء إنما فعلوا لما أسيستما، لم ترحمونا أذ وليت و قتلتمنا و حرمتمنا و ثبتم على حقنا و استبددتكم بالأمر دوننا، فلا يرحم الله من يرحمكمما، ذوقا وبال ما صنعتما و ما الله بظلام للعيid. [٣٤٤] عبدالله بن بكر ارجاني گويد: «با امام صادق عليه السلام در رفتن از مدینه به مکه همراه شدم. ایشان در منزلی که به آن «عسفان» گفته می شود. فرود آمد؛ سپس از کوه سیاه و مخوفی که در سمت چپ جاده بود، گذر کردیم. گفتم: یابن رسول الله، این کوه چه قدر وحشتناک است؟ من در طول راه، کوهی مانند آن ندیدم. امام صادق عليه السلام گفت: ای پسر بکر، آیا هیچ می دانی که این چه کوهی است؟ این کوهی است که به آن «کمد» گویند و در دره ای از دره های دوزخ واقع شده است که کشنده گان پدرم، امام حسین عليه السلام، در آنجايند. خدا آن ها را در آن جا رها کرده است؛ آب های دوزخ از چرکاب و خوناب و آب جوشان و سوزان گرفته تا گلی که از آب تن دوزخيان دست می شود و آبی که از آتش سوزان خارج می شود و هر آب کثيفی که از درك های دوزخ و حطمه و سفر و حجيم و هاویه و سعیر [٣٤٥] بیرون آید از زیر آن می گذرد. [صفحه ٣١٣] امام صادق عليه السلام در ادامه گفت: «من در راه خود، هر گاه از این کوه گذشته ام، توفيقی کرده و آن دو مرد را دیده ام که می نالند و فريادرسي می جويند و من به کشنده گان پدرم امام حسین نگاه می کنم و به آن دو می گويم: اينان بر بنای آن چه که شما بنیان نهاديد، عمل كردن، شما

آن گاه که حکومت یافتید به ما رحم نکردید، ما را کشتید و محروم ساختید و بر حق ما یورش آوردید، و بدون دخالت دادن ما، در حکومت، استبداد ورزیدید، پس خدا رحم نکند به هر که شما را مهر ورزد، اینک وزر و وبال آن چه را که کردید، بچشید، که خدا هر گز به بندگانش ستم نمی کند.» [٣٤٦].

خونخواهی فاطمه‌ی زهرا در روز رستاخیز

۱. عن علی بن موسی الرضا عليه السلام عن آبائه قال: قال رسول الله صلی الله عليه و آله: تحشر ابنتی فاطمه يوم القيامه و معها ثياب مصبوغه بالدم، فتعلق بقائمها من قوائم العرش فتقول: يا عدل أحکم بيّني و بين قاتل ولدى، قال رسول الله صلی الله عليه و آله: فيحکم الله تعالى لإبنتی و رب الكعبه! و إن الله عزوجل يغضب بغضب فاطمه و يرضي لرضاهـا. [٣٤٧]. امام رضا عليه السلام به واسطه‌ی نیاکانش از رسول خدا صلی الله عليه و آله نقل می کند که: «دخلتم فاطمه در حالی پا به عرصه محشر می گذارد که پیراهنی آغشته به خون، با خود همراه دارد، به پایه ای از پایه های عرش چنگ می زند و می گوید: ای خدای دادگر، میان من و کشنه‌ی فرزندم، خود داوری کن. رسول خدا صلی الله عليه و آله گفت: «سوگند به پروردگار کعبه که خداوند متعال به سود [صفحه ٣١٤] دخترم داوری می کند، و البته که خدای عزیز و جلیل با خشم فاطمه، خشمگین می گردد و با خوشنودی او خوشنود می شود». ۲. عن أبـان بن عـثمان عن أبـي عبدـالله جـعـفرـبـنـمـحـمـدـعـلـيـالـسـلـامـقـالـإـذـكـارـيـيـمـيـعـمـلـيـفـيـجـمـعـالـلـهـأـلـيـنـوـالـآـخـرـيـنـفـيـصـعـيدـوـاحـدـثـأـمـرـمـنـادـيـفـنـادـيـ،ـغـضـوـأـبـصـارـكـمـوـنـكـسـوـأـرـؤـسـكـمـحـتـيـتـجـوزـفـاطـمـهـ

ابنه محمد صلی الله علیه و آله الصراط. قال فتغضض الخلاائق أبصارهم فتأتی فاطمه علیها السلام علی نجیب من نجیب الجنه یشیعها سبعون ألف ملک، فتنقف شریفا من موافق القیامه، ثم تنزل عن نجیبها فتأخذ قمیص الحسین بن علی علیه السلام مضمخا بدمه و تقول: يا رب هذا قمیص ولدی و قد عملت ما صنع به، فیأتیها النداء من قبل الله عزوجل: يا فاطمه لک عندي الرضا، فتقول: يا رب انتصر لی من قاتله، فیأمر الله تعالی عنقا من النار فتخرج من جهنم فتلتفظ قتلہ الحسین بن علی علیه السلام کما یلتقط الطیر الحب، ثم یعود العنق بهم إلى النار فیعدبون فيها بأنواع العذاب، ثم ترکب فاطمه علیها السلام نجیبها حتی تدخل الجنه و معها الملائکه الم Shi'يون لها، و ذریتها بین يدیها و أولیاؤهم من الناس عن یمینها و شمالها. [۳۴۸] از ابان بن عثمان نقل است که امام جعفر صادق علیه السلام گفت: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، خدا همه‌ی مردمان را در یک بلندی بزرگ گرد می‌آورد؛ سپس ندا کننده‌ای را می‌فرماید تا ندا دهد: چشمانتان را فروبندید و سرهایتان را به زیر افکنید تا فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله، از صراط بگذرد، مردم چشمانشان را می‌بندند و فاطمه علیها السلام، سوار بر شتری نجیب از شتران بهشت می‌آید، در حالی که هفتاد [صفحه ۳۱۵] هزار فرشته به دنبالش راه می‌روند. او در جایگاهی بلند، از جایگاه‌های قیامت می‌ایستد. سپس از شترش پیاده می‌شود و پیراهن آغشته به خون پسرش، امام حسین علیه السلام را در دستش گرفته و می‌گوید: ای خدای من، این پیراهن فرزند من است که تو خود می‌دانی با او چه کردن. از جانب خدای

عزیز و جلیل به او ندا می شود: ای فاطمه، من خوشنودی تو را می خواهم. فاطمه می گوید: ای خدای من، انتقام مرا از کشندۀ
ی پسرم بگیر! خداوند متعال به پاره هایی از آتش، فرمان می دهد که از دوزخ درآیند و کشندگان حسین بن علی را از میان
مردم برباینند آن سان که پرنده‌گان دانه‌ها را می‌ربایند. سپس پاره‌های آتش، آن‌ها را با خود به دوزخ می‌برند تا در آن جا
با انواع شکنجه‌ها عذاب شوند. پس از آن، فاطمه علیها السلام بر شترش سوار می‌شود تا به همراه فرشتگان مشایعت کننده به
بهشت درآید. و نوادگان و فرزندانش در مقابل، و دوستدارنش در پیرامون او، وارد شوند.^۳ عن أبي جعفر عن علی بن أبي
طالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله يمثل لفاطمة علیها السلام رأس الحسين متسلحة بدمه فتصحیح: وأولده
واثمه فؤاده، فتصعق الملائكة لصیحه فاطمه علیها السلام و ينادي أهل القيامه: قتل الله قاتل ولدك يا فاطمه. قال: فيقول الله
عزو جل: ذلك أفعل به وبشيعته وأحبائه وأتباعه. وإن فاطمه علیها السلام في ذلك اليوم على نافه من نوق الجنه مدبرجه
الجبيين، واضحه الخدين، شهلا العينين، رأسها من الرهب المصفى، و أعناقها من المسك و العنبر، خطامها فرسخ من فراسخ
الأخضر، رحائلها در مفضض بالجوهر، على الناقة هودج، غشاوتها من نور الله و حشوها من رحمه الله، خطامها فرسخ من فراسخ
[صفحة ۳۱۶] الدنيا، يحف بهودجها سبعون ألف ملك بالتسبيح والتمجيد والتهليل والتکبیر والثناء على رب العالمين، ثم
ينادي مناد من بطنان العرش: يا اهل القيامه غضوا ابصاركم فهذه فاطمه بنت محمد رسول الله صلى الله عليه و آله تمر على
الصراط، فتمر فاطمه علیها السلام و

شیعتها علی الصراط کالبرق الخاطف، قال النبي صلی الله علیه و آله: و تلقی اعداؤها و اعداء ذریتها فی جهنم. [٣٤٩] .ابو جبیر [٣٥٠] از امام علی علیه السلام نقل می کند که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: در روز رستاخیز، سر آغشته به خون حسین، برای فاطمه علیها السلام ظاهر گردد و او فریاد کشد: ای وای فرزندم، ای وای میوه دلم. و فرشتگان از ناله و فریاد فاطمه علیها السلام بی هوش شوند و اهل قیامت همگی فریاد زنند: یا فاطمه! خدا، کشنده فرزندت را بکشد. و خدای عزیز و جلیل می گوید: با قاتل او و همراهان و دوستداران و پیروانش، همان کنم که خواستید. فاطمه علیها السلام در آن روز (روز رستاخیز) بر شتری از اشتaran بهشتی سوار می شود که پیشانی اش مزین، گونه هایش درخشان، چشمانش شهلا، سرشن چون طلای ناب، گردنش عطرآگین مانند مشک و عنبر، لگامش از زبرجد سبز، و زین پالانش از در نقره کاری شده و با گوهر باشد؛ و بر روی شتر کجاوه ای باشد که روپوشش از نور خدا و زیراندازش از رحمت خدا و طناب و ریسمانش به درازی یک فرسنگ از فرسنگ های دنیا باشد. آن کجاوه را هفتاد هزار فرشته با تسبیح و تمجید و تهلیل و تکبیر و با ستایش پروردگار جهانیان در میان گیرند. سپس [صفحه ٣١٧] ندا کننده ای از میان عرش ندا کند: ای اهل قیامت، چشم هایتان را بیندید که اینک، فاطمه دختر رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله، از صراط می گذرد. فاطمه با پیروانش، چون بر قی جهنده، از صراط می گذرند. پیامبر در پایان سخنی گفت: و دشمنان او (حضرت فاطمه) و دشمنان فرزندان به دوزخ افکنده

می شوند». ۴. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله إذا كان يوم القيمة نصب لفاطمه عليها السلام قبه من نور وأقبل الحسين عليه السلام رأسه على يده فإذا رأته شهقت شهقه لا يبقى في الجمع ملك ملك مقرب و لأنبي مرسل و لاعبد مؤمن إلا بكى لها فيمثل الله عزوجل رجلا لها في أحسن صوره وهو يخاصم قتله بلا رأس، فيجمع الله قتله و المجهزين عليه و من شرك في قتلهم فيقتلهم حتى أتى على آخرهم، ثم ينشرون فيقتلهم أمير المؤمنين عليه السلام، ثم ينشرون فيقتلهم الحسن عليه السلام ثم ينشرون فيقتلهم الحسين عليه السلام ثم ينشرون فلا- يبقى من ذريتنا أحد إلا قتله قتله، فعند ذلك يكشف الغيط و ينسى الحزن. ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: رحم الله شيعتنا، شيعتنا و الله هم المؤمنون فقد والله شرکونا في المصيبة بطول الحزن و الحسرة. [۳۵۱]. امام صادق عليه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آن گاه که روز رستاخیز فرار سد، برای فاطمه عليها السلام گنبدی از نور بر پا کنند و حسین علیه السلام در حالی که سرش در دستش باشد، پیش آید. هنگامی که فاطمه او را چنین بیند، چنان فریادی کشد که همه‌ی فرشتگان نزدیک خدا و پیامبران فرستاده شده و بندگان مؤمن، بر حال او بگریند. [صفحه ۳۱۸] خداوند متعال حسین علیه السلام را در شکل مردی با زیباترین صورت، ظاهر سازد تا با تنی بی سر، با کشنده‌گانش مخاصمه کند. و خدا کشنده‌گان حسین و کسانی که آن‌ها را تجهیز کردند و هر که در کشتن او شرکت داشت، همه را گرد آورد و تا آخرین نفرشان می کشد. آنها سپس زنده شوند تا امیر المؤمنین

آن ها را بکشد، باز زنده گردند تا امام حسن علیه السلام آن ها را بکشد، باز از نو زنده شوند تا امام حسین علیه السلام، خود آن ها را بکشد. سپس آن قدر مرده و زنده گردند تا همه‌ی نوادگان ما یک بار آن ها را بکشند. آن وقت است که خشم و غصب، برطرف می‌شود و اندوه و غم فراموش می‌گردد. امام صادق علیه السلام در پایان سخن‌گفت: خدا پیروان ما را بیامزد، به خدا پیروان ما هستند که اهل ایمانند، سوگند به خدا که آنان در این مصیبت با این درازنای زمان اندوه و حسرت، شریک و غمخوار ما شدند.^۵ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إذا كان يوم القيمة جاءت فاطمه في لمه من نسائها فيقال لها: أدخلى الجنّة: فتقول: لا أدخل حتى أعلم ما صنع بولدي من بعدي فيقال لها: أنظرى في قلب القيامة فتنظر إلى الحسين قائماً و ليس عليه رأس فتصرخ صرخه وأصرخ لصراخها و تصرخ الملائكة لصراخنا فيغضب الله عزوجل لنا عند ذلك فیأمر نارا يقال لها: هبّه، قد أوقد عليها ألف عام حتى اسودت لا يدخلها روح ابداً ولا يخرج منها غم أبداً فيقال: إلتقطي قتلته الحسين و حمله القرآن فلتلتقطهم، فإذا صاروا في حوصلتها صهلت و صهلوها بها و شهقت و شهقوا بها و زفرت و زفروا بها فينطقون بالسنة ذلك طلقه: يا ربنا فيما أوجبت لنا النار قبل [صفحه ۳۱۹] عبده الأوثان؟ فيأتיהם الجواب عن الله تعالى: إن من علم ليس كمن لا يعلم.

[۳۵۲]. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که گفت: «هنگامی که روز رستاخیز فارسد، فاطمه در میان گروه از زنان همراحت می‌آید. به او

گفته می شود: داخل بهشت شو. می گوید، تا زمانی که ندانم پس از من با فرزندانم چه کردن، داخل نمی شوم. به او گفته می شود: به مرکز محشر نگاه کن. نگاه می کند و امام حسین علیه السلام را که می بیند با تنی بی سر ایستاده است، ناگهان فریاد می زند و من نیز به فریاد او، فریاد می کشم و فرشتگان نیز از ناله و فریاد ما فریاد می کنند. آن گاه خدای عزیز و جلیل به خاطر ما، به خشم آید و به آتشی از آتش های دوزخ که به آن «بهبه» گویند و هزار سال در آن دمیده شده تا سیاه گردیده و هر گز آسایش و راحتی در آن راه نیافته و هیچ غم و اندوهی از آن کاسته نشده؛ فرمان می دهد: کشنده‌گان حسین و کشنده‌گان یاران او را که حاملان و حافظان قرآن بودند از میان مردم بچین و بربای. آتش، آن ها را از میان مردم می چیند و به کام خود می کشد. وقتی که در کام آتش فرورفتند آتش نعره ای بکشد و آن ها را به شیوه وادر، و غرش و غریوی کند که از آن ها چون اسب و خر، شیشه و زفیر بلند شود و با زبانی گویا و صدایی رسا بگویند: خدایا، چرا پیش از بت پرستان بر ما آتش را لازم کردی؟ از جانب خداوند متعال جواب آید: زیرا آن که می داند، مانند کسی نیست که نمی داند. [۳۵۳]. در این حدیث، ما عبارت «النقطی قتلہ الحسین و حملہ القرآن» را چنین [صفحه ۳۲۰] ترجمه کردیم: «کشنده‌گان حسین و کشنده‌گان یاران او را که حافظان و حاملان قرآن بودند و از میان مردم بردار!» تو گویی، عبارت، در متن چنین

است: «التحقى قتله الحسين و [اصحابه الذين هم] حمله القرآن». اما اگر «حمله القرآن» را به «قتله الحسين» عطف کنیم، معنای دیگری به دست می آید که به این ترتیب است: «به آتش دوزخ دستور می رسد، کشند گان امام حسین، آن حافظان و مدعايان دروغین قرآن را از میان مردم بردار و در کام خود فروبرد». همچنین می توان این عطف را، عطف تفسیری دانست و گفت: کشند گان امام حسین عليه السلام همانان بودند که در ظاهر و به صورت رسمی و حکومتی، حاملان و حافظان قران به شمار می رفند و بنابر ادعای خود، برای دفاع از قرآن و اسلام، امام حسین عليه السلام را واجب القتل و مهدور الدم می دانستند، زیرا ادعا می کردند، امام حسین عليه السلام شق عصای مسلمین کرده و در میان مسلمانان، دودستگی انداخته است. در مقالل مفصل و تواریخ معتبر، دلائل و شواهد فراوانی بر این تزویر بزرگ و ریای بنيان کن دیده می شود. بر اساس این اسناد، کشند گان امام حسین عليه السلام، آن حضرت را قربه الى الله کشتند. در همین قتل، روایت هایی از امام حسن عليه السلام و امام سجاد عليه السلام [۳۵۴] و... گذشت که در آن ها آمده بود: سی هزار نفر در کربلا گرد آمدند و امام حسین عليه السلام را در حالی کشتند که - به خیال خودشان - به خدا نزدیک می شدند: [صفحه ۳۲۱] «يقربون الى الله» و یا «کل يتقربون الى الله بدمه» [۳۵۵] از تابعی معروف، «خالد بن معدان طائی» نقل است که او وقتی، سر امام حسین عليه السلام را بر نیزه دید و مشاهده کرد که مسلمانان آن را با تکبیر و تهلیل می آورند، از میان مردم گریخت. پس از

یک ماه که او را یافتند و از سبب عزلتش پرسیدند، خطاب به امام حسین علیه السلام چنین گفت: جاؤوا برأسک یا بن بنت محمد مترملا بدماهه ترمیلاو یکبرون بآن قتل و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیلا [۳۵۶]. پر پیدا است که جمله های پایانی همین حدیث مورد بحث نیز همین معنا را تأیید می کند که می گوید: کشندگان امام حسین، به خدا اعتراض می کنند که چرا ما را حتی پیش از بت پرستان به آتش دوزخ گرفتار کردی؟ و از خدا جواب آید: زیرا آن که می داند مانند کسی نیست که نمی داند. [صفحه ۳۲۷]

سخنان امام حسین علیه السلام

توضیح

یکی از بهترین و صحیح ترین راه ها، بلکه بهترین و صحیح ترین راه، برای شناخت امام حسین علیه السلام و درک درست و فهم صحیح مقتل و مشهد و مقصد او، درک و فهم سخنان او است - چنان که درباره‌ی هر انسان دیگر نیز چنین است - به همین دلیل، لازم و بسیار ضروری است که بخشی از این مقتل را به سخنان ایشان، اختصاص دهیم. سخنانی که شیخ صدوق، در آثارش، از امام حسین علیه السلام آورده، به چند دسته تقسیم می شوند: برخی از آن ها را امام حسین علیه السلام از جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش، امام علی علیه السلام و برادرش، امام حسن علیه السلام و یا از دیگران نقل کرده است که ما در اینجا آن ها را نقل نخواهیم کرد، زیرا گوینده‌ی اصلی آن ها، امام حسین علیه السلام نیست. مگر این که در ضمن نقل، خود، نیز سخنی گفته باشد. دسته‌ی دیگر، سخنانی هستند که یا در ضمن وقایع و حوادث عاشورا گفته شده و یا حاکی از تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام

است. این سخنان نیز در این فصل، نقل نمی شود، زیرا در فصل های پیشین، در جای مناسب خود، آمده اند. دسته‌ی سوم، سخنانی هستند، که گوینده‌ی آن‌ها امام [صفحه ۳۲۸] حسین علیه السلام می باشد و گزارشی از زندگانی و تاریخ امام حسین علیه السلام، بویژه مقتل او، در ضمن آن نیامده است. سوگمندانه، در میان آثار به جا مانده از شیخ صدوق، این گونه سخنان از امام حسین علیه السلام، فراوان نقل نشده است؛ با این همه همین اندک نیز در جای خود، بسیار مغتنم و مفید است. از این رو، نیز از باب حسن مقطع و برای کامل بودن این مقتل، این آخرین فصل است که فصل الخطاب و فصل آخرین است.

در باب خداشناسی

۱. عن أبي البختري و هب بن وهب القرشي، عن أبي عبدالله الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام قال: قال الباقي عليه السلام: حدثني أبي زين العابدين عليه السلام عن أبيه الحسين بن علي عليهما السلام أنه قال: الصمد الذي لا جوف له؛ و الصمد الذي به إنتهى سودده؛ و الصمد الذي لا يأكل ولا يشرب؛ والصمد الذي لا ينام؛ و الصمد الذي لم يزل ولا يزال. [صفحة ۳۵۷]. ابوالبختري و هب القرشي از امام جعفر صادق عليه السلام روایت می کند که آن حضرت از پدرش امام محمد باقر عليه السلام نقل کرد که: پدرم، زین العابدين عليه السلام، از پدرش امام حسین علیه السلام خبر داد که آن حضرت گفت: «الصمد» کسی است که او را درونی نیست؛ صمد کسی است که سیادت و مهتری اش، به خودش منتهی می شود؛ صمد کسی است که نمی خورد و نمی آشامد؛ صمد کسی است که نمی خوابد؛ و صمد کسی است که از میان نمی رود [صفحه ۳۲۹] و جاودانه است». ۲. عن وهب بن وهب القرشي، قال:

حدثى الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه الباقي، عن أبيه عليهم السلام أن أهل البصرة كتبوا إلى الحسين بن علي عليه السلام يسألونه عن الصمد، فكتب إليهم: بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد فلا تخوضوا في القرآن ولا تجادلوا فيه ولا تتكلموا فيه بغير علم، فقد سمعت جدی رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: من قال في القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار. وأن الله سبحانه قد فسر الصمد. فقال «الله أحد، الله الصمد». ثم فسره فقال: «لم يلد ولم ي يكن له كفوا أحد». «لم يلد» لم يخرج منه شيء كثيف كالولد وسائر الأشياء الكثيفه التي تخرج من المخلوقين، ولا شيء لطيف كالنفس، ولا يتشعب منه البدوات كالسنن والنوم والخطره والهم والحزن والبهجه والضحك والبكاء والخوف والرجاء والرغبه والسامه والجوع والشبع، تعالى أن يخرج منه شيء وأن يتولد منه شيء كيف أو لطيف. «و لم يولد» لم يتولد من شيء ولم يخرج من شيء كما يخرج الأشياء الكثيفه من عناصرها كالشيء من الشيء والدابه والنباتات من الأرض والماء من الينابيع والثمار من الأشجار، ولا كما يخرج الأشياء اللطيفه من مراکرها كالبصر من العين والسمع من الأذن والشم من الأنف والذوق من الفم والكلام من اللسان و المعرفه والتميز من القلب و كالنار من الحجر. لا بل هو الله الصمد الذي لا من شيء ولا في شيء، مبدع الأشياء و خالقها و منشى الأشياء بقدرته، يتلاشى ما خلق للفناء بمشيته و يبقى ما خلق للبقاء بعلمه فذلكم الله الصمد،

الذى لم يلد و لم يولد، عالم الغيب و الشهاده، الكبير المتعال، و [صفحه ٣٣٠] لم يكن له كفوا أحد. [٣٥٨]. وهب بن وهب قرشى گويد که امام صادق عليه السلام بوسطه پدرش، امام باقر عليه السلام، او از پدر خود، امام سجاد عليه السلام، نقل کرد که «مردمان بصره به امام حسین عليه السلام نامه اى نوشتهند و از معنای «صمد» پرسیدند. امام حسین عليه السلام در پاسخ آن ها نوشت: «به نام خداوند مهرآين و مهرآفرين، اما بعد، نادانسته در قرآن فرونويد و در آن مجادله نکنيد و سخن مگويد که از جدم رسول خدا صلی الله عليه و آله شنیدم که می گفت: هر که نادانسته در مفاهيم و معانى قرآن سخن گويد، باید نشيمنگاه خويش را از آتش دوزخ تدارك بيیند. خدای سبحان، خود «صمد» را تفسير کرده و گفته است: «الله احد، الله الصمد». سپس آن را تفسير نموده و گفته است: (لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد). (لم يلد) يعني نه چيز غليظى، چون فرزند و ديگر چيزهای غليظى که از آفريندگار بیرون می آيد و نه چيز لطيفي چون نفس کشیدن، از او بیرون نمی آيد، و پديده هايي چون چرت زدن، خواب، خيال، هم و غم، شادي و خنده، گريه، بيم و اميد، رغبت و نفرت، پيرى و مرگ، گرسنگى و سيري بر او رخ نمی دهد. خدا فراتر از آن است که چيزى چه غليظ و چه لطيف از او برآيد يا زاده شود. (ولم يولد) يعني از چيزى زاده نشده و از چيزى در نياerde است. نه آن سان که چيزهای غليظ از عناصرشان درآيند، مانند خروج چيزى از چيزى، و حيوانات و

نباتات از زمین، آب ها از چشمه ها و میوه ها از درختان؛ و نه آن سان [صفحه ۳۳۱] که چیزهای لطیف از مراکزشان درمی آیند، چنان که دید از دیده، شنواهی از گوش، بویایی از بینی، چشایی از دهان، سخن از زبان، شناخت و تشخیص از دل، و بوق و جرقه از آتش. بلکه او، خدای صمدی است که نه از چیزی و نه در چیزی است. او پدید آورنده و آفریننده و ایجاد کننده‌ی همه چیز، با توانایی خویش است. هر آن چه را که برای نیستی آفریده، با خواست خود، نابود می‌گرداند و هر آن چه را که برای ماندن آفریده، با دانش خود، نگه می‌دارد. چنان است، خدای بی نیاز که نه زاده است و نه زاده شده است، دانای نهان و پیدا، بزرگ، و متعالی است و هرگز کسی همسان او نیست. [۳۵۹]. عن عکرمه، قال: بينما ابن عباس يحدث الناس إذ قام إليه نافع بن الأزرق، فقال: يا ابن عباس تفتى في النملة و القملة، صف لنا إلهك الذي تعبد، فأطرق ابن عباس أعظاماً لله عزوجل، و كان الحسين بن على عليه السلام جالساً ناحيه، فقال: إلى يا ابن الأزرق، فقال: لست إياك أسائل. فقال ابن العباس: يا ابن الأزرق و إنه من أهل بيته النبوه و هم ورثه العلم. فأقبل نافع بن الأزرق نحو الحسين، فقال له الحسين: يا نافع إن من وضع دينه على القياس لم يزل الدهر في الإرتماس، مائلاً عن المنهاج، ظاعناً في الإعوجاج، ضالاً عن السبيل، قائلاً غير الجميل. يا ابن الأزرق أصنف إلهي بما وصف به نفسه و أعرفه بما عرف به نفسه، لا يدرك بالحواس ولا يقاس بالناس، فهو قریب غیر ملتصل

و [صفحه ۳۳۲] بعيد غیر متقص، يوحد ولا-بعض، معروف بالآيات، موصوف بالعلامات، لا إله إلا هو الكبير المتعال. [۳۶۰]
از عکرمه نقل است که: «ابن عباس با مردم سخن می گفت، که نافع بن ارزق برخاست و گفت: ای پسر عباس، درباره‌ی
مورچه و شپش، فتوا می دهی؟ برای ما خدایی را که می پرستی وصف کن! ابن عباس برای بزرگداشت خداوند متعال سر به
زیر افکند و سکوت کرد. امام حسین علیه السلام که در گوشه ای نشسته بود، گفت: ای پیر ارزق، بیا به پیش من. گفت: از تو
نمی پرسم. ابن عباس گفت: ای پسر ازرق، او از خانواده‌ی پیامبری است که آنان وارثان دانشند. نافع، پسر ازرق، به سوی امام
حسین علیه السلام روی آورد و امام حسین علیه السلام به او گفت: ای نافع، کسی که دینش را بر مبنای قیاس بنیان نهاد،
همیشه‌ی روزگار در تاریکی‌ها فروغلتده، از راه در رود، در کجراهه افتاد، از راه راست به گمراهی گرفتار گردد و سخن به
ناروا و ناپسندیده گوید. ای پسر رازق پرودگارم را چنان وصف کنم که خود، خویشن را وصف کرده و او را آن چنان
شناسم که خود، خویش را شناسانده است. با حواس، درک نشود، با مردم، سنجیده نگردد. او نزدیک است اما چسبیده
نیست؛ دور است اما گستته نیست. به یکتایی وصف شود اما جزء (و عدد) نمی پذیرد. با نشانه‌ها شناخته می شود و با علامت
ها وصف می گردد. خدایی جز او نیست، بزرگ و متعالی است.».^۴ روی المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد، عن
أبيه عن جده [صفحه ۳۳۳] قال: قيل للحسين بن على علیه السلام: كيف أصبحت يا ابن رسول الله؟ قال: أصبحت ولی رب

فوقی، النار أمامی، يطلبنی، و الحساب مصدق بی، و أنا مرتهن بعملی، لا أجد ما أحب و لا أدفع ما أکرھ، والأمور بيد غیری، فإن شاء عذبني و إن شاء عفا عنی، فأی فقیر أفتر منی. [٣٦١] مفصل از امام جعفر صادق عليه السلام روایت می کند که او به واسطه ی پدرش، امام باقر عليه السلام، از جدش امام سجاد عليه السلام نقل کرد که: «به امام حسین عليه السلام گفته شد، یابن رسول الله، شب را چگونه سحر کردی؟ (کنایه از این که حال و روزت چگونه است؟) گفت: چنانم که مرا پروردگاری بالای سرم و آتش پیش رویم است، مرگ مرا می جوید و حساب الهی مرا در بر می گیرد و من در گرو کارکرد خویشم، آن چه را که می خواهم و دوست دارم، نمی یابم و آن چه را که نمی خواهم و نمی پسندم از خود دور ساختن نمی توانم، کارها در دست کسی جز من است که اگر خواست عذابم می کند اگر خواست از من می گذرد، بنابراین کدام نیازمندی از من نیازمندتر است؟»

دعای باران

جاء قوم من أهل الكوفة الى على بن أبي طالب عليه السلام فقالوا له، يا أمير المؤمنين ادع لنا بدعوات في الإستسقاء فدعا على عليه السلام الحسن والحسين فقال: يا حسن ادع،...، ثم قال للحسين: ادع، فقال الحسين: [صفحه ٣٣٤] اللهم معطى الخيرات من مظانها. و منزل الرحمات من معادنها. و مجرى البركات على أهلها، منك الغيث المغيث. و أنت الغيث المستغاث. و نحن الخاطئون و أهل الذنوب و أنت المستغفر الغفار، لا إله إلا أنت. اللهم أرسل السماء علينا ديمه مدرارا. و اسكننا الغيث و اكفا مغارا، غياثا مغيثا، واسعا مسبغا مهطلأ مريئا مريعا غدقنا مغدقنا عبابا مجلجللا، سحا سحساحا، بسا بساسا، مسبلا عاما،

ودقا مطفاها، يدفع الودق بالودق دفاعا و يطلع القطر منه غير خلب البرق و لا مكذب الرعد، تتعش به الضعيف من عبادک و تحيی به المیت من بلادک، منا علينا منک، آمین يا رب العالمین. فما تم کلامه حتى صب الله الماء صبا. و سئل سلمان الفارسی - رضی الله عنه - فقيل له: يا أبا عبدالله هذا شیء علماء؟ فقال: ويحكم ألم تسمعوا قول رسول الله صلى الله عليه و آله حيث يقول: اجريت الحکمه على لسان أهل بيته. [٣٦٢]. گروهی از مردم کوفه به پیش امام علی علیه السلام آمدند و به او گفتند: «ای امیرمؤمنان، برای ما در خواستن باران دعاها بخوان. امام علی علیه السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را خواست و گفت: حسن جان، دعایی بخوان... [پس از آن که امام حسن علیه السلام دعاایی در خواست باران خواند، امام علی علیه السلام] سپس به علیه السلام گفت: دعا کن، و حسین علیه السلام چنین گفت: پروردگارا، ای بخشندۀ خوبی ها از گمانگاهش و ای فروفرستنده ای رحمت ها از خواستگاهش و ای روان کننده ای برکت ها بر اهله! باران فریادرس از تو است و تویی که دادرس و فریادرسی و ما خطاکاران و گناهکارانیم و تو بخشایش خواه و [صفحه ٣٣٥] بسیار بخشنده ای و خدایی جز تو نیست. پروردگارا، اینک آسمان را برای ما سرشار و پویا، بیاران! و ما از بارانی پر و پیاپی، با بارشی کارساز، سیراب ساز. بارانی فریادرس، فراگیر، چاره ساز، پیوسته و پویا، دلچسب و گوارا، زاینده و سرشار، پرموج و پرخروش، ریزان و آب زا، روان و سیل آسا و پر و پایا. و چنان کن که سیلاپ ها یکدیگر را به پیش راند و چشمها را پر

سازند و بارش آسمان از پس آن ها، به با برقی بی بار و آذرخشی دروغین، که به راستی و پیاپی، ببارد، تا با آن بندگان ناتوانست را نیروی زندگی بخشد و زمین های مرده را زنده گردانی، باشد که بار دیگر، از لطف خویش به ما منت نهی و پیوسته ما را بنوازی، آمین ای گرداننده جهانیان، آمین! هنوز سخن امام حسین علیه السلام پایان نیافته بود که خدا، آسمان را بیاراید، آن هم چه باراندنی! از سلمان فارسی - راوی روایت - پرسیدند، آیا این دعاها را کسی به آن دو - امام حسن و حسین علیه السلام - آموخته بود؟ گفت: وای بر شما، مگر از رسول خدا نشنیده اید که می گفت: حکمت بر زبان خانواده‌ی من جاری گردد؟»

خیر دنیا و آخرت

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليهم السلام قال: كتب رجل إلى الحسين بن على عليه السلام: يا سيدى، أخبرنى بخير الدنيا والآخرة. فكتب إليه: بسم الله الرحمن الرحيم، أما بعد فإنه من طلب رضا الله بسخط الناس الله أمرور الناس و [صفحة ٣٣٦] من طلب رضا الناس بسخط الله و كله الله إلى الناس، و السلام. [٣٦٣]. امام صادق علیه السلام به واسطه‌ی پدرش، امام باقر علیه السلام. از نیای بزرگش، امام سجاد علیه السلام، نقل می کند که: «مردی به امام حسین علیه السلام در نامه ای نوشته: سرورم مرا از خیر دنیا و جهان دیگر باخبر ساز. امام حسین علیه السلام در پاسخش نوشته: به نام خداوند مهرآین و مهرآفرین، اما بعد، هر کس خوشنودی خدا را در مقابل ناخوشنودی مردم انتخاب کند؛ خدا کارهای مردم را با او، خود، کفایت می کند و هر کس خوشنودی مردم را با ناخوشنودی خدا بخواهد، خدا او

را به مردم و امی گذارد. والسلام.»

خصوصیت بنی امیه

عن النصر بن مالک قال: قلت للحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام: يا ابا عبدالله حدثی عن قول الله عزوجل: (هذا خصمان اختصوا فی ربهم) [٣٦٤] قال: نحن و بنو امیه اختصمنا فی الله عزوجل، قلنا: صدق الله. و قال: کذب الله. فحن و ایاهم الخصمان یوم القيامه. [٣٦٥]. نصر بن مالک گوید: به امام حسین علیه السلام گفتم: «برای من از این سخن خدای عزیز و جلیل بگو که گوید: «آن دو، دشمنان یکدیگرند که درباره‌ی پروردگارشان، دشمنی ورزیدند.» گفت: ما و بنی امیه هستیم، که درباره‌ی خدای عزیز و جلیل، به [صفحه ٣٣٧] یکدیگر دشمنی ورزیدیم، ما گفتیم: خدا راست می گوید. و آن‌ها گفتند: خدا دروغ می گوید، ما و آن‌ها در روز رستاخیز نیز دشمن هم خواهیم بود. [٣٦٦].».

نفرین منافقان

روی صفوان بن مهران الجمال عن ابی عبدالله علیه السلام أنه قال: مات رجل من المنافقین فخرج الحسين بن علی علیه السلام فلقی مولی‌ی له فقال له: الى أین تذهب؟ فقال: أفر من جنازه هذا المنافق أن أصلی عليه، فقال له الحسين علیه السلام قم إلى جنبی فما سمعتني أقول فقل مثله، قال: فرفع يديه فقال: اللهم أخر عبدک فی عبادک و بلادک، اللهم أصله أشد نارک، اللهم أذقه حر عذابک فإنه كان يوالی أعداءک و يعادی أولیاءک و يبغض أهل بیت نبیک. [٣٦٧]. صفوان جمال از امام صادق علیه السلام روایت کند. که گفت: «مردی از منافقان مرده بود. امام حسین علیه السلام از خانه بیرون آمد. و راه می رفت که به یکی از پیروان و موالی خویش رسید. امام حسین علیه السلام از او پرسید: به کجا می روی؟ پاسخ داد: از جنازه ای این منافق می گریزم تا بر او نماز

نخوانم. امام حسین علیه السلام به وی گفت: پهلوی من بایست و آن چه می گوییم، تو نیز بگو. سپس دستانش را بالا برد و گفت: بار پرودگارا، این بنده ات را در میان همه و در همه جا خوار ساز، بار پرودگارا، او را [صفحه ۳۳۸] در سخت ترین آتش دوزخت درانداز، بار پرودگارا، سوزش عذابت را به او بچشان زیرا که او دشمنان تو را دوست می داشت و دوستان تو را دشمن می داشت و به خانواده‌ی پیامبرت کینه می ورزید.»

امام و مردم داری

۱. عن یعقوب بن شعیب قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن صوم يوم عرفه قال: إن شئت صمت و إن شئت لم تصم و ذكر أن رجالاً أتى الحسن و الحسين عليه السلام فوجد أحدهما صائماً و الآخر مفطراً، فسألهم فقالاً: إن صمت فحسن و إن لم تصم فجائز. [۳۶۸]. از یعقوب، پسر شعیب، نقل است که گفت: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی روزه‌ی روز عرفه پرسیدم، گفت: اگر خواستی روزه می گیری و اگر نخواستی روزه نمی گیری و یادآوری کرد که مردی به پیش امام حسن و حسین علیه السلام آمد و دید، یکی روزه دار است و دیگری روزه نگرفته است. از آن‌ها در این باره پرسید. گفتند: اگر روزه بگیری خوب است و اگر هم روزه نگیری روا است». ۲. عن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أوصى رسول الله صلى الله عليه و آله إلى على وحده وأوصى على عليه السلام إلى الحسن و الحسين جميعاً و كان الحسن إماماً فدخل رجل يوم غرفه على الحسن عليه السلام و هو يتغذى و الحسين عليه السلام صائم، ثم جاء بعد ما قبض الحسن عليه السلام فدخل على الحسين عليه السلام يوم عرفه و هو

يتغذى و على بن الحسين عليه السلام صائم، فقال: له الرجل: إنني دخلت على الحسن عليه السلام و هو يتغذى و أنت صائم، ثم [صفحة ٣٣٩] دخلت عليك و أنت مفتر؟ فقال: أن الحسن عليه السلام كان إماما فأفتر لثلا يتخذ صومه سنّه و ليتأسى به الناس فلما أن قبض كت أنا الإمام فأردت أن لا يتخذ صومي سنّه فيتأسى الناس بي. [٣٦٩]. از امام صادق عليه السلام نقل است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط به علی علیه السلام وصیت کرد و علی علیه السلام به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام با هم وصیت کرد. در حالی که امام حسن علیه السلام پیشوای امام حسین علیه السلام بود. مردی در روز عرفه بر امام حسن علیه السلام وارد شد و دید، او غذا می خورد، اما حسین علیه السلام روزه دار است. سپس، بعد از آن که امام حسن علیه السلام وفات کرد، در روز عرفه بر امام حسین علیه السلام وارد شد و این بار، دید که او غذا می خورد، اما حضرت سجاد علیه السلام روزه دار است. آن مرد به امام حسین علیه السلام گفت: من یک بار، به حضور امام حسن علیه السلام رسیدم و دیدم روزه نگرفته اما تو روزه داری، و اینک در همین روز عرفه، تو را می بینم که در خود روزه دار نیستی!؟ امام حسین علیه السلام گفت: برادرم، حسن علیه السلام چون امام بود، امروز را روزه نمی گرفت، تا روزه اش به عنوان رسمي دینی، مرسوم نگردد و مردم نیز از او پیروی کنند؛ اما وقتی که او وفات کرد، من امام شدم و خواستم که روزه ام را آین دینی پنداشند و مردم نیز از من پیروی کنند. [۱] و چیزی را که از نظر دین، لازم و

ضرور نیست واجب و مرسوم نسازند.]^۳ . کان أبو عبدالله الحسین بن علی علیه السلام: اذا صام يتطیب بالطیب و يقول: الطیب [صفحه ۳۴۰] تخفه الصائم. [۳۷۰] هر گاه امام حسین علیه السلام روزه می گرفت، خود را با عطر خوشبو می ساخت و می گفت: ارمغان روزه دار، بوی خوش است.

موعظ و آداب

۱. عن الحسین بن علی علیه السلام قال: إن أعمال هذه الامه ما من صباح إلى و تعرض على الله تعالى. [۳۷۱] . امام حسین علیه السلام گفت: «بامدادی نیست، مگر این که در آن، کارکرد این امت (مسلمانان) بر خداوند متعال، عرضه می شود.» ۲. عن الحسین بن علی علیهمالسلام إنه قال: من سره أن ينسأ في أجله و يزاد في رزقه فليصل رحمه. [۳۷۲] از امام حسین علیه السلام روایت است که گفت: «هر که خوش دارد، زمان مرگش به تأخیر افتاد و رزق و روزیش افزوده گردد، صله ی رحم کند [پیوند خویشاوندی را نگسلد].» ۳. عن الحسین بن علی علیهمالسلام إنه قال: وجد لوح تحت حائط مدینه من المدائن فيه مكتوب: أنا الله لا إله إلا أنا و محمد نبی و عجبت لن أیقن بالموت کیف یفرح؟! و عجبت لمن ایقن بالقدر کیف یحزن؟! و عجبت لمن اختبر الدنيا کیف [صفحه ۳۴۱] یطمئن؟! و عجبت لمن ایقن بالحساب کیف یذنب؟! [۳۷۳] از امام حسین علیه السلام نقل است که گفت: «زیر دیوار یکی از شهرها لوحی پیدا شد که در آن نوشته شده بود: من خدایم و معبدی جز من نیست و محمد پیامبر من است و در شکفتمن، از کسی که به مرگ، یقین دارد، چگونه شادی می کند؟! و در شکفتمن از کسی که به سرنوشت، یقین دارد، چگونه اندوهناک می گردد؟! و در

شگفتمن از کسی که این دنیا را آزموده است، چگونه آن را مایه‌ی آرامش خود قرار می‌دهد؟! و در شکفتمن از کسی که به روز حساب و بازرگانی حتم دارد، چگونه گناه می‌کند؟!»^۴. عن الحسین بن علی عليه السلام أنه دخل المستراح، فوجد لقمه ملقاه، فدفعها إلى غلام فه فقال: يا غلام اذْكُرْنِي بِهَذِهِ الْلَّقْمَةِ إِذَا خَرَجْتَ فَأَكْلُهَا الْغَلَامُ، خرج الحسین بن علی عليه السلام قال: يا غلام أین اللقمه؟ قال: أكلتها يا مولای، قال: أنت حر لوجه الله تعالی. قال له رجل: أعتقهه یا سیدی؟ قال: نعم، سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه وآلہ یقول: من وجد لقمه ملقاه فسمح منها أو غسل ما عليها ثم أكلها لم تستقر في جوفه إلا اعتقه الله من النار. [۳۷۴]. روایت است که امام حسین علیه السلام داخل مستراح شد و دید لقمه ای بر زمین افتاده است. آن را به غلامش داد و گفت: غلام وقتی که بیرون آمد، این لقمه را به من یادآوری کن. غلام لقمه را خورد، و زمانی که امام حسین علیه السلام بیرون آمد، از غلام پرسید: لقمه کو؟ گفت: سرورم! آن را خوردم. امام حسین علیه السلام گفت: تو از این [صفحه ۳۴۲] پس، به خاطر خداوند متعال، آزادی. مردی به او گفت: مولای من، او را آزاد کردی؟! گفت: آری، از جدم رسول خدا صلی الله علیه وآلہ شنیدم که می گفت: هر کس لقمه‌ی افتاده ای را بیابد، که آن را پاک سازد یا بشوید و سپس آن را بخورد، قبل از این که لقمه درونش جای بگیرد، خدا وی را از آتش دوزخ، آزاد کند.»^۵. عن شریح بن هانی، قال: سأله

امیر المؤمنین علیه السلام

ابنه الحسن بن على فقال: يا بني ما العقل؟ قال: حفظ قلبك ما استودعه. قال: فما الحزم؟ قال: أن تنتظر فرصتك و تعالج ما
أمكنك. قال: فما المجد؟ قال: حمل المغارم و ابتناء المكارم. قال: فما السماحة؟ قال: اجا به السائل و بذل النائل. قال: فما الشح؟
قال: ان ترى القليل سرفا و ما انفقت تلفا. فما السرقة؟ قال: طلب اليسيير و منع الحقير. قال: فما الكلفة؟ قال: التمسك بمن
لا يؤمنك و النظر فيما لا يعنيك. قال: فما الجهل؟ قال: سرعه الوثوب على الفرصة قبل الاستمکان منها و الامتناع عن الجواب، و
نعم العون الصمت في مواطن كثیره و إن كنت فصیحا. ثم أقبل صلوات الله عليه على الحسين ابنه عليه السلام فقال له: يا بني ما
السؤدد؟ قال: اصطناع العشیره و احتمال الجزیره. قال: فما الغنا؟ قال: قوله أمانیک و الرضا بما یکفیک. قال: فما الفقر؟ قال: الطمع
و شدہ القنوط. قال: فما اللوم؟ قال: إحرار المرء نفسه و إسلامه عرسه. قال: فما الخرق؟ معاداتک أمیرک و من یقدر على
ضرک و نفعک. ثم التفت إلى الحارث الأعور فقال: يا حارث علموا هذه الحكم أولادکم فإنها زیاده في العقل و الحزم و الرأی.
[صفحه ۳۷۵] [۳۴۳] از شریح بن هانی نقل است که: «امیر مؤمنان از پسرش، امام حسن عليه السلام، پرسید، پسرم، عقل
چیست؟ گفت: دلت آن چه را که به آن سپرده ای، نگهدارد. گفت: دوراندیشی چیست؟ گفت: منتظر موقعیت مناسب باشی
و کاری را که می توانی، به شتاب دریابی. گفت: بزرگواری چیست؟ گفت: تحمل توانانها و بینان گذاری بزرگواری ها.
گفت: بزرگی چیست؟ گفت: پذیرش خواهشگر و بخشش بیشتر. گفت: تنگ نظری چیست؟ گفت: خرج اندک را اسراف

بینی و

آن چه را که انفاق کرده ای، از دست رفته و هدر شده پنداری. گفت: پس دزدی چیست؟ گفت: این که برای خود حتی اندک را بخواهی و از دیگران، حتی ناچیز را بازداری. گفت: سخت گیری چیست؟ گفت: اتکاء به کسی که تو را باور ندارد و اندیشیدن در چیزی که، تو را به کار نماید. گفت: نادانی چیست؟ گفت: شتاب در فرصت طلبی پیش از سنجش توانایی و خودداری از پاسخ گویی. و سکوت، چه یاریگر خوبی است، در بیشترینه ی جاهای حتی اگر سخنور و زبان آور باشی. امیرمؤمنان، سپس رو به پسرش، حسین علیه السلام کرد و از او پرسید: پسرم، سروری چیست؟ گفت: اصلاح کار خویشان و جبران لغش های زیرستان را به گردن گرفتن، پرسید: بی نیازی چیست؟ گفت: آرزوهایت اندک باشد و به آن چه تو را کافی است، راضی باشی. پرسید: نیازمندی چیست؟ گفت: آزمندی و سختی نامیدی. پرسید پستی چیست؟ گفت: این که، مرد خود را بپاید همسرش را فروگذارد. پرسید: حماقت چیست؟ گفت: با فرماندهی خود و کسی که بر سود و زیان تو تواناست، دشمنی ورزی. امیرمؤمنان رو به حارث اعور کرد و گفت: حارث، این حکمت ها و اندیزها را به فرزندانتان بیاموزید که فرایده خود را خردورزی، دوراندیشی و تدبیرند. [صفحه ۳۴۴] ۶. عن زياد القندي عن موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليهما السلام قال: لما خلق الله عزوجل موسى بن عمران كلمه على طور سيناء ثم اطلع على الأرض إطلاعه فخلق من نور وجهه العقيق. ثم قال: آليت بنفسي على نفسي
ألا أعتذر كف لابسه إذا تولى عليا

بالنار. [۳۷۶] زیاد قندی از امام موسای کاظم علیه السلام نقل کند که به واسطه‌ی نیاکانش از امام حسین علیه السلام روایت کرد که گفت: «زمانی که خداوند متعال، حضرت موسی را آفرید، در طور سینا با او سخن گفت، سپس با التفات ویژه‌ای بر زمین متجلی گشت و از نور جمالش، عقیق را آفرید. سپس گفت: به خودم سوگند می‌خورم، دست هر آن کس که آن را به دست کند، اگر علی علیه السلام را دوست داشته باشد، با آتش، عذاب نکنم.»^۷ عن علی بن موسی الرضا، عن الإمام موسى بن جعفر عن الصادق جعفر بن محمد، عن الباقي محمد بن علی، عن سید العابدین علی بن الحسین، عن سید شباب أهل الجنة الحسین بن علی، عن سیدالأوصیاء علی بن أبي طالب علیهم السلام عن سیدالانبیاء محمد صلی الله علیه و آله قال: لاتنظروا إلى كثرة صلوتهم و صومهم. كثرة الحج و المعروف و طنطتهم بالليل و لكن انظروا إلى صدق الحديث و أداء الأمامه. [۳۷۷] از امام رضا علیه السلام روایت است که آن حضرت به نقل از امام موسای کاظم علیه السلام و او از امام جعفر صادق علیه السلام و او از امام محمد باقر علیه السلام و او از سرور عبادتگران، [صفحه ۳۴۵] امام سجاد علیه السلام و او از سرور جوانان بهشت، امام حسین علیه السلام، و او از سرور أوصیاء امام علی علیه السلام و او از سرآمد پیامبران، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، نقل کردند که گفت: «به فرونی نما و روزه‌ی مردمان و زیاد بودن حج و کار نیک و سرو صدای شبانه‌ی آنان (در اشتغال به عبادت و قرائت قرآن) نگاه نکنید، بلکه

به راستی سخن و پرداخت امانت بنگرید. [۳۷۸] [۳۷۹].

پاورقی

- [۱] «ابن طاووس» شاگرد «ابن نمای حلی» بوده است و هر دو در قرن هفتم هجری می زیسته اند.
- [۲] محدث نوری، لؤلؤ و مرجان، ص ۱۷۸.
- [۳] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۳۷ - ۳۸، شماره ۱۰۹؛ محقق شوشتاری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۱۶۵؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۴.
- [۴] ابوالعباس نجاشی، احمد، رجال النجاشی، ص ۱۲۸.
- [۵] ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۲۷۵.
- [۶] رجال النجاشی، ص ۴۳۵.
- [۷] ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۱۶۵.
- [۸] آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۸.
- [۹] رجال النجاشی، ص ۴۲۷؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۷۱؛ ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۱۵۸.
- [۱۰] محقق طباطبایی، سید العزیز، اهل بیت فی المکتبه العربیه، ص ۵۳۵.
- [۱۱] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۹۵؛ ابن شهرآشوب، معالم العلماء، ص ۷۲.
- [۱۲] آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۹۳؛ محقق طباطبایی، اهل البت فی المکتبه العربیه، ص ۴۶۳.
- [۱۳] رجال النجاشی، ص ۱۹؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۷.
- [۱۴] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۰۴.
- [۱۵] همان، ص ۷۹؛ ابن شهرآشوب، معالم العلماء، ص ۵۷.
- [۱۶] رجال النجاشی، ص ۱۸۷.
- [۱۷] همان، ص ۱۷؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۴.

[۱۸] آقابزرك تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۳؛

[۱۹] محقق طباطبائی، اهل الیت فی المکتبه العربیه، ص ۵۳۷.

[۲۰] رجال النجاشی، ص ۳۷۶؛ ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۱۷۹.

[۲۱] آقابزرك تهرانی، الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۹۳.

[۲۲] محقق شوشتی، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۸۷ - ۱۸۹.

[۲۳] رجال النجاشی، ص ۲۴۲؛ آقابزرك تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۵.

[۲۴] مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب، ج ۱ ص ۲۱؛ رجال النجاشی، ص ۳۰۳.

[۲۵] رجال النجاشی، ص ۳۴۸.

[۲۶] ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۴۰۶.

[۲۷] رجال النجاشی، ص

[٢٨] آقابرگ تهرانی، الذریعه، ج ٢٢، ص ٢٥؛ شیخ صدوق الامالی، ص ٢١٥.

[٢٩] رجال النجاشی، ص ٣٨٥.

[٣٠] آقابرگ تهرانی، الذریعه، ج ٢٢، ص ٢٨.

[٣١] محقق طباطبایی، اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص ٥٣٨، به نقل از: کشف الظنون، ج ٢، ص ١٧٩٤.

[٣٢] محقق طباطبایی، اهل البیت فی المکتبه العربیه، ص ٥٣٩. نام برخی از این افراد که ذکر شد، در سلسله‌ی اسناد روایات مربوط به امام حسین علیه السلام که شیخ صدوق آن‌ها را نقل کرده است، دیده می‌شود، مثل: ابو مخفف لوط بن یحیی، در: الامالی، ص ٢٣١؛ اصیخ بن نباته، در: همان، ص ١٩٧ و ٤٢٣؛ نصر بن مزاحم منقری، در: علل الشرایع، ص ٢٢٨ و الامالی، ص ٢٠٢، ١٩٣، ١٨٩ و ٢٣١؛ ابو احمد عبدالعزیز جلوی، در: علل الشرایع، ص ٩ و ٢٢٩؛ ابو عبدالله بن محمد بن زکریا بن دینار غلابی، در: علل الشرایع، ص ١٣٧ و ١٣٨؛ ابو جعفر محمد بن احمد بن عمران اشعری، در: معانی الاخبار، ص ٣٤٦ و الامالی، ص ٢٠٠، ١٩٩، ١٧٤ و ٢٠٥؛ ابو اسحاق نهاؤندی، در: الامالی، ص ١٤٢؛ محمد بن یحیی عطار، در: الامالی، ص ٢٠٥، ١٩٧، ١٧٤، ٢٠٣، ١٩٨ و ١٢٩.

[٣٣] شیخ طوسی، الاستبصار، ج ٤، ص ٣٢٦ و ٣٣٢.

[٣٤] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ٣، ص ٦٥، به نقل از: سید ابن طاووس، فلاح السائل، ص ١١ و نیز از او، فرج المهموم، ص ١٢٩.

[٣٥] محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ٢٢ (خاتمه مستدرک الوسائل، ج ٤)، ص ٥ به نقل از: رجال السيد بحرالعلوم، ج ٣، ص ٢٩٩؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ٣، ص ٦٥، مقاله‌ی «ابن بابویه».

[٣٦] ر.ک: رجال النجاشی، ص ٣٨٩ - ٣٩٢ و

دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۲-۶۶؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل (خاتمه) ج ۲۱، ص ۲۵۷-۲۶۵ و همان، ج ۲۲، ص ۵ به بعد؛ محقق شوستری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۳۴ - ۴۳۷ و همان، چاپ قدیم، ج ۱۱، رساله فی سهو النبی صلی الله علیه و آله، ص ۵ و مقدمات آثار منتشر شده ی شیخ صدق.

[۳۷] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۵۶، شماره ۶۹۵؛ ابن شهرآشوب، معالم العلماء، ص ۱۱۱، شماره ۷۶۴.

[۳۸] کتاب من لا يحضره القيه، ج ۲، ص ۵۹۸.

[۳۹] کتاب الخصال، ص ۶۸.

[۴۰] شیخ صدق، الامالی، ص ۵۴۷.

[۴۱] شیخ صدق، الامالی، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

[۴۲] همان، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.

[۴۳] همان، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

[۴۴] شیخ مفید، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۲ - ۲۸۴.

[۴۵] داستان دردائیل، ماجرای فطرس و «قصه ی صلصائل» (محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۰ به نقل از کتاب الغیه)، سه حکایت شبیه به هم هستند که در حقیقت، از یک معجزه و کرامت حسینی حکایت دارد. در متون مذهبی ما، از این داستان بسیار سخن رفته و در بسیاری از موارد با عنوان «فطرس»، نقل شده است. شیخ حر عاملی می نویسد: حدیث فطرس را بیشتر محدثان در کتاب های خود روایت کرده اند. (حر عاملی، اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۹۲).

[۴۶] شیخ صدق، الامالی، ص ۱۹۷ - ۱۹۸؛ همو، علل الشارع، ص ۱۳۷ - ۱۳۸.

[۴۷] شیخ صدق این خبر را در جای دیگری نیز، با همین تفصیل و با اسناد خویش از جابر بن عبد الله انصاری، نقل کرده است؛ با این تفاوت که در آن جا می افزاید: پیامبر صلی الله علیه و آله نوزاد را بوسید

و زبانش را در دهان بچه نهاد و حسین علیه السلام زبان رسول خدا را مکید - همچنان که پیش تر، حسن علیه السلام مکیده بود - و پیامبر در گوش راست حسین علیه السلام اذان و در گوش چپش اقامه گفت. - چنان که پیشتر هنگام تولد حسن علیه السلام گفت بود. (شيخ صدوق، علل الشرائع، ص ۱۳۸؛ همو، معانی الاخبار، ص ۵۷ - ۵۸).

[۴۸] علل الشرائع، ص ۱۳۸.

[۴۹] همان، ص ۱۳۸.

[۵۰] همان، ص ۱۳۹.

[۵۱] همان.

[۵۲] همو، عيون الخبر الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۶.

[۵۳] شیخ صدوق هفت حدیث درباره‌ی نام گذاری امام حسین علیه السلام با اسناد خویش نقل کرده که با توجه به تکرار دو مورد از آن‌ها، در آثار مختلف ایشان، در مجموع، در این باره، نه خبر از ایشان روایت شده که ما متن شش مورد از آن‌ها را در اینجا آورده‌یم و به سه متن دیگر با اندکی توضیح ارجاع دادیم و نکته‌ای را از متن آن‌ها بدون توضیح فرونوگذاشتیم اما در حدیث اخیر دو نکته‌ی مهم، قابل بررسی است: یک: «اسماء بنت عمیس» که این روایت از زبان او نقل شده است، هنگام تولد حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در مدینه حضور نداشته است چرا که بنا به نقل همه‌ی تواریخ وی در سال هفتم بعثت به همراه شوهرش، «جعفر طیار»، از مکه به حبشه هجرت کرد و در سال هفتم هجرت، به همراه دیگر مهاجران به مدینه بازگشت (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۶۱۳، زیر مقاله‌ی «اسماء بنت عمیس»)؛ در حالی که تولد امام حسن و حسین علیهم السلام به ترتیب در سال‌های دوم و سوم یا سوم و چهارم هجرت

بوده است. (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۹؛ همو، التیه و الاشراف، ص ۲۱۳ و ۲۶۳؛ همو، اثبات الوصیه، ص ۱۶۴ «شیخ مفید، الارشاد، ج ۲ ص ۲۷؛ ابن سعد، ترجمه الامام الحسین علیه السلام و مقتله من کتاب الطبقات، ص ۱۷؛ ابن ابی ثلح بغدادی، تاریخ الائمه در ضمن مجموعه نفیس خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۳؛ سید ابن طاووس، الملھوف، ص ۹۱؛ اربلی، کشف الغمہ، ج ۲، ص ۲۱۵ و...)(حتی بنا به قول شاذ و ضعیفی که بر اساس آن، ولادت، بن علی علیه السلام در سال پنجم یا ششم هجری بوده است)، مرعشی نجفی، احقاق الحق، ملحقات، ج ۱۱، ص ۲۵۶ - ۲۵۹ به نقل از کتاب های اهل سنت (نمی توان حضور اسماء را در زمان تولد امام حسن و حسین علیه السلام در مدینه توجیه کرد. دو: در فرازی از همین خبر، راوی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید که چه اسمی برای نوزاد برگزیده است و علی علیه السلام پاسخ داد: من در انتخاب نام او بر شما پیشی نمی گیرم اما دوست داشتم نام وی را حرب بکذارم و عجیب این است که همین پرسش و پاسخ، غیر از امام حسن علیه السلام درباره ای امام حسین علیه السلام نیز تکرار می شود و در هر دو مورد پیامبر صلی الله علیه و آله، اعتنایی به خواسته و انتخاب علی علیه السلام نشان نمی دهد. به عقیده ای ما این جمله ای معتبرضه (دوست داشتم او را حرب بنام) از طریق تبلیغاتی های بنی امیه ساخته و پرداخته شده و ابتدا در اخبار و آثار علمای اهل تسنن منعکس شده است و پس از رواج آن، به متون

و منالع شیعه نیز راه یافته است. در این جا برای توضیح، یک نمونه از آن اخبار، از منابع اهل سنت نقل می کنیم: «علی علیه السلام، نخست، نام هر سه پسرش را حرب گذاشته بود اما چون با اعتراض پیامبر مواجه شد، مجبور گشت در هر سه مورد تغییر رأی بدهد و پسران خود را به پیشنهاد پیامبر، به ترتیب حسن و حسین و محسن بنامد.» (ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹؛ نویری، نهاية الارب، ج ۱۸، ص ۲۱۳) گویا سازندگان این روایت، علاوه بر این که می خواستند نام پدر معاویه بن ابی سفیان، «حرب» را ترویج کنند، قصد داشتند این دید را در اذهان مسلمانان بپروانند که علی برخلاف پیامبر، جنگ طلب بود، تا آن جا که هنگام تولد هر یک از سه پسر خود حسن و محسن، بی اعتنا به اعتراض پیامبر، می خواست آن ها را «حرب»، یعنی جنگ، بنامد!.

[۵۴] کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۰۵؛ علل الشرایع، ص ۳۳۲، ج ۲.

[۵۵] علل الشرایع، ص ۳۳۱ - ۳۳۲، ج ۱.

[۵۶] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۵۲۸ - ۵۳۱.

[۵۷] شیخ صدوق این حدیث بلند را در ضمن روایت طولانی دیگری، آن جا که از فضائل و مناقب مولا علی علیه السلام سخن می گوید نیز نقل کرده است. ر. ک: الأُمَالِي، ص ۵۲۰ - ۵۲۵.

[۵۸] سوره‌ی انسان (هل اتی)، آیه‌ی ۷.

[۵۹] سوره‌ی انسان (هل اتی)، آیه‌ی ۱.

[۶۰] سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۲.

[۶۱] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۳۲۹ - ۳۳۲.

[۶۲] سوره‌ی انسان. آیه‌ی ۷.

[۶۳] سوره‌ی انسان، آیه‌ی اول تا ۴.

[۶۴] شیخ صدوق این حدیث را از دو طریق ابن عباس و امام باقر علیه السلام، روایت کرده و در ذیل آن، سخنانی

نیز از حسن بن مهران و ابن عباس - که از راویان این حدیث می باشند - در تأویل و تفسیر آیات سوره‌ی هل آورده است. (شیخ صدوق، الامالی، ص ۳۳۳) غیر از شیخ صدوق، محدثان بسیار دیگری نیز، این روایت را نقل کرده‌اند.

[۶۵] «ابو عبدالله» کنیه‌ی سلمان فارسی نیز بود.

[۶۶] شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۵۳ - ۵۵۷.

[۶۷] برخی نسخه بدل‌ها به جای «امام خیر و یمن» عبارت «امام غیر و هن» ثبت کرده‌اند.

[۶۸] این قسمت از روایت فقط در کتاب کمال الدین وجود دارد.

[۶۹] این قسمت از روایت در کتاب کمال الدین آورده شده است.

[۷۰] شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۹ - ۶۰؛ همو، کمال الدین، ص ۲۶۴ - ۲۶۶.

[۷۱] رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه‌ی این حدیث، مفصل، نه پیشوای معصوم و برگزیده‌ی خدا را که از نسل امام حسین‌ند وصف می‌کند و از دعای خاص هر یک از آنان سخن می‌گوید. و ما، در اینجا تنها قسمت نخستین آن را، که درباره‌ی پیشوای شهید عاشوراء، امام حسین علیه السلام و پیام آور معصوم عاشوراء، امام زین العابدین علیه السلام، بود آورديم. بخشی از این حدیث، زبان زد خاص و عام و بسیار معروف است که بیشتر به صورت زیر نقل محافل و مساجد است: «إن الحسين مصباح الهدى و سفينة النجاه» این عبادت، در حقیقت، خلاصه و نقل به معنایی از بخش نخستین این حدیث بلند است که بخش‌های آغازین آن، در اینجا نقل شد. متن دقیق قسمت مورد بحث حدیث، بنا به نقل بعضی از راویانی که آن را نقل کرده‌اند، چنین است: «إن الحسين...، مصباح هدى و سفينة نجاه». (شیخ صدوق، عيون

الأخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۰) و بنا به برخی نقل‌ها، به جای نقل‌ها، به جای واژه‌ی «هدی»، «هاد» ثبت شده و چنین است: «إن الحسين...، مصباح هاد و سفينة نجاه». (شيخ صدوق، کمال الدين، ص ۲۶۵؛ امین الاسلام طرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۸۶؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداء، ج ۲ ص ۳۲۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۶؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداء، ج ۲ ص ۳۲۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۴، هر سه، به نقل از شیخ صدوق) ما، با وجود سال‌ها جست و جو این حدیث را هرگز، به صورت متداول و مشهورش، یعنی: «ان الحسين مصباح الهدی و سفينة النجاه»، نیافته ایم. چنین می‌نماید که ناقل نخستین این حدیث، شیخ صدوق است و دیگر راویان، همه از او گرفته‌اند.

[۷۲] شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷.

[۷۳] همو، الأمالی، ص ۶۵۲.

[۷۴] همان، ص ۱۸۷.

[۷۵] همان، ص ۲۹۹.

[۷۶] همان، ص ۱۷۴.

[۷۷] همان، ص ۵۷۴ - ۵۷۵، نقل با تقطیع.

[۷۸] شیخ صدوق در آثارش، از اصحاب کسا و پنج تن آل عبا و یا از امام حسن و حسین علیهم السلام فراوان سخن گفته و روایت کرده است، اما در اینجا برای این که از هدف و موضوع اصلی این نوشتار (زندگانی و مقتل امام حسین علیه السلام) دور نشده باشیم، به همین هفت حدیثی که نقل شد، بستنده می‌کنیم. تفصیل سخن را در کتاب‌هایی که برای شرح، و بسط فضائل و مناقب آل عبا نوشته شده است می‌توان دید.

[۷۹] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۵.

[۸۰] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۲.

[۸۱] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۳.

[۸۲] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۷۵ - ۱۷۷.

[۸۳] سوره‌ی آل عمران،

آیه ۴۲.

[۸۴] سوره آل عمران، آیه ۴۳.

[۸۵] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۱۹۷.

[۸۶] همان، ص ۲۰۳.

[۸۷] علل الشرایع، ص ۲۰۵.

[۸۸] سوره احقاف، آیه ۱۵.

[۸۹] علل الشرایع، ص ۲۰۶.

[۹۰] سوره احقاف، آیه ۱۵.

[۹۱] در این باره که امامان معصوم، از نسل امام حسن علیه السلام هستند نه از نسل امام حسن علیه السلام و یا هر کس دیگر، روایت‌های فراوانی در آثار شیخ مفید دیده می‌شود و ما در واپسین فصل این نوشتار (فصل هشتم: عاشورا و مهدی موعود) برخی از آن‌ها را آورده‌ایم.

[۹۲] عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۴.

[۹۳] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۱۹۹.

[۹۴] گفتنی است که پیش از این در باب میلاد امام حسین علیه السلام نیز از صفیه، عمه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن آن را از پاکی و پاکیزه‌ای امام حسین علیه السلام هنگام تولدش سخن می‌گفت. ر. ک: همین مقتل، فصل اول، حدیث دوم.

[۹۵] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۸۸ - ۸۹.

[۹۶] همان، ص ۱۹۱.

[۹۷] همان، ص ۱۹۶.

[۹۸] راوی این حدیث، اصیغ بن نباته کوفی، از اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و از نخستین کسانی است که کتابی در زمینه‌ی وقایع عاشورا و با نام «مقتل الحسین علیه السلام» داشته است. مراجعت شود به فهرست شیخ طوسی زیر نام اصیغ بن نباته (احتمال دارد که شیخ صدوق، این کتاب را در اختیار داشته و این حدیث را با اسناد خود از آن نقل کرده است، سوگمندانه، مقتل اصیغ بن نباته، چون مقتل شیخ صدوق امروز در دسترس ما نیست. این حدیث را، دانشور

بزرگ شیعی، ابن قولویه قمی (که هم عصر شیخ صدوق نیز بود) در

کتاب بسیار معتبر خود، کامل الزیارات، با همین متن و ترتیب آورده است. (ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۷۴).

[۹۹] شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۵۳۲ - ۵۳۵؛ همو، الأُمَالِي، ص ۶۹۴ - ۶۹۷.]

[۱۰۰] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

[۱۰۱] شیه صدوق، الأُمَالِي، ص ۱۸۹ - ۱۹۰؛ همو، علل الشرایع، ص ۲۲۸ با اندک تفاوت جزئی.

[۱۰۲] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۱۷۷ - ۱۷۸.

[۱۰۳] در این حدیث شریف، عبارت «لایوم کیومک یا أبا عبدالله» بسیار مهم و حائز اهمیت است. این عبارت را افزون بر شیخ صدوق، دیگر دانشوران شیعی نیز، روایت کرده اند (ر. ک سید ابن طاووس، الملهوف، ص ۹؛ ابن نما، مثیرالاحزان، ص ۲۳) و این سخن که هرگز روزی چون روز عاشورا نیست، علاوه بر آن که در این حدیث از امام حسن مجتبی علیه السلام و سپس با تأیید امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می شود، در حوادث و موقع مختلف نیز گفته شده و بر آن تأکید شده است که در اینجا به دو مورد، اشاره می کنیم: ۱ - شیخ صدوق به سند خویش از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که حضرت گفت: «لا یوم کیوم الحسین علیه السلام». شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۵۴۷) ۲ - علامه حلی به نقل از «احمد بن یحیی بلاذری» (متوفای ۲۷۹ ه.ق)، صاحب کتاب «انساب الاشراف»، نقل می کند که عبدالله بن عمر نیز می گفت: «لا یوم کیوم قتل الحسین». (علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۵۶) با این همه جای بسی شگفتی است که سخنی بدون دلیل و مدرک و سند، به امام صادق علیه السلام نسبت داده می شود و شبانه روز

از رسانه های عمومی و در محافل مذهبی، تبلیغ و ترویج می شود که آری: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا! غافل از این که این سخن ساختگی را؛ هرگز سندی و حتی به صورت مرسل و مقطوع یا ضعیف و سست هم نیست. چنان می نماید که این عبارت، شعار یا شعری، از شاعری وابسته به حزبی مسلح و جنگ طلب باشد. معنا و مفهوم این شعار، به فرقه‌ی زیدیه یا کیسانیه و ثقفی بیشتر بازندگی است تا به مذهب عدل علوی، یا تشیع سبز حسنه و حسینی و سجادی. به نظر ما، این سخن با شیعه‌ی اثناعشری و مذهب جعفری، نمی تواند نسبتی داشته باشد. رئیس مذهب با امام جعفر صادق علیه السلام است که بزرگ ترین شاخصه اش همچون پدرش، امام محمد باقر علیه السلام (باقرالعلوم)، دانش و بحث و درس است. اصولاً در مذهب جعفری و امامیه، امامت بیشتر به معنای هدایت است و امام بیش از هر چیز با علم و دانش شناخته می شود؛ برخلاف زیدیه که امام در میان آن‌ها نخست با خون و شمشیر شناخته می شود و نخستین شرط و مهم ترین امتیاز به عقیده آن‌ها در امامت و امام، همانا قیام مسلحانه و «قائم بالسیف» بودن امام است و چنان به نظر می رسد که این سخن ناساخته از زیدیه سرچشم‌گرفته است که کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا! به میان کشیدن این سخن که بالاخره هر روز، حق و باطل در تصادم و تعارضند، نیز معالجه‌ای بیش نیست چرا که در مقابله با باطل، آن‌چه که همواره لازم و ضروری است، معرفت و دانش است، و حق همیشه با صراحة دانش و

صدقات منطق، پیروز و سر بلند است چنان که در سیره‌ی سبز پیشوایان هادی و هادیان صادق، به وضوح دیده، می‌شود. کوتاه سخن، این که تنها در دفع و رفع باطل است که جنگ و جهاد به حق، تحمیل می‌گردد و گرنه حق را به ما هو حق نیازی به شمشیر و خون و احتیاجی به کربلاکاری و عاشوراسازی مستمر نیست.

[۱۰۴] همان، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.

[۱۰۵] همان، ص ۱۹۳.

[۱۰۶] کعب الاخبار با کنیت خویش «ابوسحاق» خوانده می‌شد.

[۱۰۷] کنایه از خود معاویه که به دستور مستقیم او امام حسن علیه السلام را کشتند و با نصب پسرش یزید به خلافت هم زمینه‌ی قتل امام حسین علیه السلام را فراهم ساخت.

[۱۰۸] شیخ صدوق، الأُمَالی، ص ۶۹۸ - ۷۰۰.

[۱۰۹] سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹۹.

[۱۱۰] شیخ صدوق، الأُمَالی، ص ۴۸۶؛ همو، کمال الدین، ص ۶۷۰ - ۶۶۹ همو با سندي ديگر و تفاوتی مختصر در کتاب علل الشرائع، ص ۱۷۱، و به نقل از او: شیخ طوسی، الأُمَالی، ص ۴۴۱.

[۱۱۱] ولید بن [عتبه بن ابی سفیان].

[۱۱۲] شیخ صدوق، الأُمَالی، ص ۲۱۵ - ۲۱۶. عتبه بن ابی سفیان.

[۱۱۳] همان، ص ۲۱۶ - ۲۱۷، ادامه روایت پیشین.

[۱۱۴] در این قسمت نیز مانند قسمت پیشین، از کارگزاری که یزید به مدینه فرستاده بود، «عتبه بن ابی سفیان» نام برده شده است اما دقیق و درست همان است که در همه‌ی منابع تاریخی آمده است که «ولید» کارگزار یزید در مدینه بود و پیش از همه، ولید بود که در مدینه با امام حسین علیه السلام درباره‌ی بیعت با یزید، برخورد کرد و امتناع از او بیعت را به یزید نوشت و... به نظر می‌رسد که نسخه برادران، هنگام نسخه برداری از

متن خبر، عبارت «ولید بن» را از قلم انداخته اند و در اصل چنین بوده است: «ولیدبن عتبه بن ابی سفیان».

[۱۱۵] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

[۱۱۶] الأُمَالِي، ص ۲۱۷ - ۲۱۸، ادامه حدیث.

[۱۱۷] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۹.

[۱۱۸] به عبارت دیگر، آنان که اطاعت از هر زمامداری را با لقب «اولی الامر» یا «اولی امر»، واجب می‌شمردند و عبادت خدا را بدون اطاعت از اولی الامرهایی چون یزید، محال و ناممکن می‌نمودند در واقع غیرخدا را می‌پرستیدند. از این حدیث و نظائر آن، به وضوح فهمیده می‌شود که در آن روزگار، به ویژه در آستانه‌ی فاجعه‌ی عاشوراء، بنی امية تا می‌توانستند، اسلام و قرآن را به نفع خود و حکومت خود استخدام کرده بودند و با استحمار مردم، مفاهیم و تعالیم مذهبی را به نفع خویش مصادره نموده بودند برای فهم دقیق تر فرد آنان در این کار، به حدیث زیر نیز توجه کنید: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن بنى امية اطلقو للناس تعليم الايمان ولم يطلقو تعليم الشرك لكي اذا حملوهم عليه لم يعرفوه. (فیض کاشانی، محسن، الوفی، ج ۴، ص ۲۵۵ به نقل از الکافی) از امام صادق علیه السلام نقل است که: بنی امية آموزش ایمان را برای مردم آزاد کردند، امام مردم را در آموزش شرک، آزاد نگذاشتند، تا هر وقت خواستند آنان را بر شرک ورزی و دارند، آن را نشناسند و نفهمند.

[۱۱۹] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۲۱۸ - ۲۱۹ در ادامه همان روایت پیشین.

[۱۲۰] سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۱.

[۱۲۱] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۲۱۹ ادامه‌ی روایت پیشین.

[۱۲۲] شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰۹.

[۱۲۳] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۲۱۹ - ۲۲۰، ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۲۴] کنایه‌ی از

روز کشته شدن عثمان.

[۱۲۵] همان، ص ۲۲۰ - ۲۲۱، در ادامه حدیث.

[۱۲۶] در برخی نسخه ها: الحیتان.

[۱۲۷] سوره آل عمران، آیه‌ی ۳۳ - ۳۴.

[۱۲۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۱ - ۲۲۲، در ادامه حدیث پیشین.

[۱۲۹] نسخه بدل.

[۱۳۰] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۳ - ۳۴.

[۱۳۱] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۲.

[۱۳۲] راوی حدیث، ابراهیم بن عبدالله گوید که او دائی ابواسحاق همدانی است.

[۱۳۳] منظورشان «عثمان» خلیفه‌ی سوم بود که در محاصره‌ی مسلمانان به زعم آنها تشنگی چشید تا کشته شد.

[۱۳۴] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.

[۱۳۵] همان، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، در ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۳۶] همان، ص ۲۲۴، ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۳۷] ممکن است که یکی از راویان، جای این دو رجز را عوض کرده باشد، چرا که رجز نخست بیشتر به تودیع و بشارت می‌ماند و نزدیکی وصال را می‌رساند و هرگز تناسبی با شروع جدال و قتال ندارد و رجز دوم چنان است که باید در اولین گام رسیدن به آوردگاه و در رویارویی با خصم، گفته شود.

[۱۳۸] همان، ص ۲۲۴.

[۱۳۹] درباره‌ی نام پدر حبیب، میان مورخان و محدثان و مقتل نگاران اختلاف است. شعر بالا نیز در نسخه‌های امالی شیخ صدوق، به صورت‌های مختلفی آمده است. برخی از آن‌ها، «مظاہر» و برخی «مطهر» و برخی دیگر «مطهر» ثبت کرده‌اند. البته واژه‌ی «مطهر» در مصروع اول این رجز، با عنایت به واژه «اطهر» در مصروع دوم، مناسب بیشتری دارد ولی ممکن است که مفهوم این کلمه، مراد باشد که در آن صورت، «مطهر» صفت پدر حبیب خواهد بود، نه اسم پدرش. (بدین معنا که «پدر من پاکیزه است» نه اینکه «اسم پدر من «مطهر» است»). از رجز

که بگذریم، قول دقیق و صحیح، همان قول مشهور و متداول است که نام پدر حبیب را «مظاہر»، ذکر می کند. در کتاب های رجالی شیعه نیز نیز نام پدر حبیب، به جز در کتاب «خلاصه‌ی علامه‌ی حلی»، همه جا «مظاہر» ثبت شده است. (شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، ص ۷۸ - ۷۹؛ همو، رجال الطوسي، ص ۶۰ و ۹۳ و ۱۰۰؛ شوشتري، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۹۶ - ۱۰۰) در تاریخ طبری نیز به روایت از مقتل ابی مخفف، مظاہر آمده است. (طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۲ و ۳۵۵ و ۴۲۰ - ۴۲۲) افزون بر همه‌ی این‌ها، کمیت بن زید اسدی (۶۰ - ۱۲۶ ق) که خود از قبیله‌ی حبیب و اسدی است در قصاید پرآوازه‌ی خود (هاشمیان) از حبیب نام برده و قدیمی ترین شارح هاشمیات، یعنی ابوریاش قیسی بصری (متوفی ۳۳۹ ق) در شرح آن نوشته است: «منظور از «حبیب» حبیب بن مظاہر فقعی است.» (ابوریاش، احمد بن ابراهیم، شرح هاشمیات الکمیت، ص ۱۶۵ - ۱۶۶).

[۱۴۰] همان، ص ۲۲۴، در ادامه‌ی حدیث.

[۱۴۱] مشرفی، به نوعی شمشیر، منسوب به مشارف، یکی از شهرهای یمن، گفته می شد.

[۱۴۲] شیخ صدقه الأمالی، ص ۲۲۴ ادامه‌ی حدیث پیشین، شیخ صدقه در صدر همین حدیث مفصل، سخنی نیز از برابر بن خضیر همدانی به میان آورده بود که گذشت.

[۱۴۳] همان، ص ۲۲۴ - ۲۲۵.

[۱۴۴] البته احتمال این که «مالك بن أنس کاهلی» تحریف شده‌ی «أنس بن الحارث الکاهلی» باشد بسیار است، چرا که اسناد و شواهد فراوانی بر این احتمال وجود دارد (شیخ طوسی، رجال الطوسي، ص ۹۹، ۲۱؛ ابن نما، مثيرالاحزان، ص

[۶۳] شوستری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۲؛ سماوی، ابصار العین، ص ۹۹ - ۱۰۰) که در آن تقویت می‌کند و این احتمالی است که پیشتر محقق شوستری گفته است. (قاموس الرجال، ج ۸، ص ۶۴۰) برخی نیز مالک بن انس کاہلی نوشته اند که به احتمال زیاد از کتاب امالی شیخ صدوق گرفته اند. (محمد بن فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۲۲۴؛ ابن شهرآشوب؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۰۲) به هر حال به نظر می‌رسد که احتمال محقق شوستری صائب باشد زیرا که متون زیارتی نیز همان را تأیید می‌کند.

[۱۴۵] در نسخه‌ی چاپی به غلط به جای «یزید» زیاد ثبت شده است.

[۱۴۶] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، ادامه حدیث پیشین.

[۱۴۷] اسم کامل و صحیح این شهید عبارت است از: «ابوالشعثاء یزید بن زیاد بن مهاصر الکندی البهدلی» و «زیاد بن مهاصر» یا «زیاد بن مهاجر» بی‌گمان غلط است. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۵ - ۴۴۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۷؛ محقق شوستری، قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ سماوی، ابصار العین، ص ۱۷۱.

[۱۴۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، در ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۴۹] و به عبارت درست: عبدالله بن عمیر کلبی.

[۱۵۰] درباره‌ی نام، نسب و نسبت این شهید با زنی که در کربلا به همراهش بود، اختلاف‌های بسیار دیده می‌شود و خلاصه‌ی آن به ترتیب زیر است: ۱ - وهب بن وهب که آن زن نیز به نام ام وهب مادرش؛ ۲. وهب بن عبدالله؛ ۳. وهب بن جناب؛ ۴. وهب بن حباب؛ ۵. وهب الكلبی؛ ۶. ابووهب، عبدالله بن عمیر کلبی علیمی. بنابر قول اخیر و اصلاح، نام او

عبدالله بن عمیر کلبی عمیر» و کنیت او «ابووهب» و آن زن، همسرش بود که با کنیت «ام وهب» شناخته می شد، هم چنان که خود، با کنیه‌ی «ابووهب» خوانده می شد. (شیخ طوسی، رجال الطوسی، ص ۷۸ و ۱۰۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۰؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶، ۴۲۹ و ۴۳۸؛ شیخ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۱؛ طبرسی، فضل بن حسن، ج ۱، ص ۶۸؛) مرحوم محقق شوشتاری، در این باره به تفصیل سخن گفته است. (شوشتاری، محمد تقی، الاخبار الدخلیه، ج ۱، ص ۴۶۱) همو، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۵۴۴ - ۵۴۶؛ ج ۱۰، ص ۴۴۸، و ص ۴۵۰ - ۴۵۲ و ۴۵۴ و ۴۵۶) چکیده‌ی پژوهش‌های وی چنین است که نام و نسب این شهید، «عبدالله بن عمیر کلبی علیمی» بود و آن زن که با کنیت «ام وهب» خوانده می شد، مادرش نبود بلکه زنش بود که کنیت، از نام پسر گرفته بود. تحریف نام این شهید، و این همه نام‌های مختلف از آن جا ناشی شده که زن او را مادرش تصور کرده اند و از آن که وی به «ام وهب» شناخته می شد آن را نقل به معنا (مادر وهب) کرده اند، در نتیجه نام وی را نیز، وهب پنداشته اند. همچنین در اثر ناخوانا و مغشوش بودن نسخه‌های خطی، نام «ابوجناب» که راوی مبارزه و شهادت شهید است به صورت ناقص «جناب» خوانده شده و از طرفی همین را پدر شهید پنداشته اند بنابراین او را «وهب بن جناب» خوانده اند. بالاخره با مرور زمان و با افتادن نقطه، جناب را به «حباب» تبدیل کرده و او را «وهب بن حباب» نامیده اند. محقق شوشتاری درباره‌ی

این بخش از امالی شیخ صدوق می نویسد: «نسخه، مشحون از تصحیف است... و اضافاتی که از حاشیه به متن رسخ کرده از کسی بوده است که به ضرس قاطع، می توان گفت، طعم علم از نچشیده بود.». (قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۵۶).

[۱۵۱] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، در ادامه‌ی حدیث.

[۱۵۲] ناگفته نماند که در این بخش نیز تصحیف‌ها و تحریف‌هایی وجود داشت که با مراجعته به متون مستند و متقدم، تصحیح گردید. (تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۲ - ۴۱۳ و ص ۴۴۱ - ۴۴۲؛ رجال الطوسي، ص ۱۰۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۷؛ شوشتري، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۳۷ - ۳۴۰؛ سماوي، محمد، ابصار العین، ص ۱۴۷ - ۱۵۰) در میان شهدای کربلا، کسی به نام «هلال بن حجاج» نبوده است و نام صحیح این شهید (نافع به هلال) است که ماهرترین تیرانداز از یاران امام حسین علیه السلام بود و رجز فوق، همه جا به نام او نوشته شده است. و اما ابن حجاج، کنیه‌ی «عمرو بن حجاج» بود که بر سر آب آوردن از فرات، با «نافع» زد و خوردی داشته است. لازم به یادآوری است که «نافع بن هلال» غیر از «هلال بن نافع» است که نام وی نیز در تاریخ عاشورا زیاد دیده می شود با این تفاوت مهم و متضاد که هلال در صفات اشقيا بود و هرگز نباید از شهدای کربلا خوانده شود متأسفانه این اشتباه در مقاتل متأخر رخ داده است که در اينجا دقت بيشتری می طلبد.

[۱۵۳] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۵۴] رجز این شهادت، درست در وزن و قافیه‌ی رجز مسلم بن عقیل است که در

کوفه، هنگام مصاف با دشمن، آن را می خواند (ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۵ ص ۳۷۴ «شیخ، الارشد، ج ۲، ص ۵۸؛ مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۸ - ۵۹؛ نویری، نهاية الارب، ج ۲۰، ص ۴۰۰) و مصرع نخست، دقیقا همان مصرع نخستین رجز ایشان است. تو گویی، پسر (عبدالله بن مسلم)، رجز پدر را پس از شهادت او، از کوفیایی که آن روز، شاهد شهادت مسلم بن عقیل بودند و سپس در کربلا به حسین پیوستند، شنیده بود که خود نیز هنگام رزم و شهادت، نظر آن را با اقتباس مصرع اولش می سراید و با همان رجز به دیدار پدر می شتابد.

[۱۵۵] در اینجا برخی نسخه‌ها صفت «الصغر» را نیز اضافه کرده‌اند.

[۱۵۶] شیخ صدوق، الأُمَالی، ص ۲۲۶، ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۵۷] ترجمه‌ی رجز از مرحوم کمره‌ای و مأخوذه از ترجمه‌ی امالی صدوق است.

[۱۵۸] شیخ صدوق، الأُمَالی، ص ۵۴۷.

[۱۵۹] همان، ص ۵۴۸؛ همو کتاب الخصال، ص ۶۸.

[۱۶۰] همو، کتاب الخصال، ص ۶۸.

[۱۶۱] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۲۲۹.

[۱۶۲] شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

[۱۶۳] گویی مرحوم حجت الاسلام نیر تبریزی به این حدیث - به ویژه به صدر حدیث - نظر داشته آن‌جا که گفته است: هر چه بر وی سخت تر گشته نبرد رخ ز شوqش، سرخ تر گشته چو ورد آری آری عشق را این است حال چون شود نزدیک، هنگام وصال.

[۱۶۴] شیخ صدوق، الأُمَالی، ص ۲۲۶ - ۲۲۷، در ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۶۵] ناگفته پیداست که ام کلثوم دختر علی علیه السلام و خواهر امام حسین علیه السلام می باشد و گفتگویی که میان او و ابن زیاد نقل شد، همه جا به نام زینب

یا ام کلثوم دختر علی، ثبت شده است، چرا که «ام کلثوم» کنیت زینب نیز هست. اما این که کسی، ام کلثوم را دختر امام حسین بداند در جایی دیگر، دیده نشد. به احتمال قوی نسخه برادران در اینجا عبارت «بنت الحسین» را، به سهو به جای «اخت الحسین» نوشته اند که ما صحیح آن را میان قلاب آوردیم.

[۱۶۶] شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۲۸.

[۱۶۷] همان، ص ۱۹۳ - ۱۹۴، قسمت اخری حدیث (نقش نگین انگشت امام سجاد علیه السلام) را شیخ به همین صورت در عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۶ نیز نقل کرده است.

[۱۶۸] نقل با تقطیع از: شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۴۱ - ۵۴۳؛ همو، عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۴ - ۵۶.

[۱۶۹] شیخ صدوق، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

[۱۷۰] از این حدیث فهمیده می شود که داستان شتربان، افسانه ای بیش نیست. در کتاب های روضه، داستانی را با آب و تاب برای گریاندن مردم نقل می کنند، که «بجدل» نام، یا شخص دیگری که ساربان امام حسین علیه السلام بود، انگشت سیدالشهداء را برید و انگشتی حضرتش را به تاراج برد. این داستان ساختگی، انواع مختلفی به خود گرفته است. گاهی نزاع میان ساربان و پیکر بی سر امام، بر سر یک انگشتی و گاهی دیگر بر سر یک کمربند زرین و گاهی چیز دیگر است. نه تنها هیچ سند یا مدرکی، حتی یکی از این داستان ها را تأیید نمی کند، بلکه مدارک، و دلائل فراوانی، ساختگی بودن آن ها را نشان می دهد. یکی از آن اسناد و دلائل، همین حدیث اخیر است و دیگری، حدیثی است که پیش از این حدیث، از دو کتاب شیخ صدوق (الامالی و عيون اخبار الرضا)

نقل شد که امام رضا علیه السلام فرمود: «انگشت‌تری امام حسین علیه السلام به جانشین او پسرش امام سجاد علیه السلام رسید و امام چهارم پس از پدر، همیشه آن را در انگشت داشت.» و روش ترین مدرک بر رد این داستان، همین حدیث اخیر است که محمدبن مسلم آن را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. و محمد بن مسلم، کسی است که رجال شناسان و راوی پژوهان شیعه، برترین و رسانترین ثناها و ستایش‌ها را در حق وی نوشته‌اند. او نخستین کس از چهار کسی است که «او تاد الارض و اعلام الدين» وصف شده‌اند. در مورد او نوشته‌اند: «وَ كَانَ مِنْ أُوْثَى النَّاسِ»....(ر. ک: محقق شوستری، قاموس الرجال، ج ۹، ۵۷۲ - ۵۸۲) در این حدیث، محمد بن مسلم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «شنیده‌ام که انگشت‌تری امام حسین علیه السلام را در کربلا به یغما بردند» و امام صادق علیه السلام با صراحة آن را انکار می‌کند و می‌گوید: چنین نیست که می‌گویند.» ما، پیش‌تر در کتاب «تحریف شناسی عاشورا و زندگانی امام حسین علیه السلام» به تفصیل از افسانه‌ی ساربان سخن گفته، مدارک و دلائل ساختگی بودن آن را توضیح داده‌ایم و در این چکیده‌ی آن را با برخی اشارات آورده‌یم. برای تفصیل، به آن مراجعه شود.

[۱۷۱] شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ۱۶، ص ۵۹؛ همو، الأُمَالِي، ص ۲۴۹.

[۱۷۲] در برخی نسخه‌ها «الغانمه» و برخی دیگر «العامه» آمده است.

[۱۷۳] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۲۲۸ - ۲۲۹.

[۱۷۴] همان، ص ۱۹۰ - ۱۹۱.

[۱۷۵] همان، ص ۱۹۱.

[۱۷۶] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۸.

[۱۷۷] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۹.

[۱۷۸] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۱۹۲ - ۱۹۳؛ همو، عيون الخبر الرضا، ج ۱، ص ۲۹۹

[۱۷۹] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۲۲۵ - ۲۲۷، نقل با تقطیع است و چنان می نماید که در بخش پسین خبر، سخنानی افتاده باشد و مراجعه به چندین چاپ علل الشرایع نیز کارساز نیفتاد.

[۱۸۰] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۴۱.

[۱۸۱] شیخ صدوق، عيون الخبر الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.

[۱۸۲] مرحوم شیخ صدوق از معدود محدثان دانشوری بود که به سهوالنبی - البته با کیف و کمی که در جای خود بحث شده - معتقد بود. چنان که از این حدیث و دنباله‌ی آن به وضوح پیداست، گویا شیخ صدوق افزون بر کتاب مذکور (ابطال الغلو و التفویض) آثار یا اثر دیگری نیز در این خصوص داشته است که سوگمندانه، همچون کتاب نام برده شده و «مقتل الحسین عليه السلام» امروزه خبری از آنها نیست. البته پیش و پس از شیخ صدوق، عالمان بزرگ دیگری و بنام دیگری نیز با او هم عقیده بوده اند که دانشمند پرآوازه‌ی روزگار ما، مرحوم محقق شوستری، از جمله‌ی آنان است. ایشان رساله‌ی مستقلی، با عنوان «سهوالنبی» نوشته بود که در چاپ نخستین قاموس الرجال، به ضمیمه‌ی جلد یازدهم، به صورت سنگی و کلیشه‌ای منتشر شده است. این نکته گفتنی است که از حدیث مورد بحث، همچون احادیثی که پیش تر درباره‌ی انگشتتری امام حسین عليه السلام و افسانه‌ی ساربان گذشت، به روشنی پیدا است که تحریف در تاریخ عاشورا سابقه‌ای بس دیرینه دارد و امامان معصوم علیهم السلام تا می توانستند، با تحریفات عاشورایی مبارزه می کردند.

[۱۸۳] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۲.

[۱۸۴] سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۲۹.

[۱۸۵] شیخ صدوق، کتاب النبوه، ص ۲۳۷.

[۱۸۶] سوره مریم، آیه‌ی ۷.

[۱۸۷] شیخ صدوق، کتاب النبوه، ص ۲۳۶ - ۲۳۷.

[۱۸۸]

شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ٢٠٢ - ٢٠٣.

[١٨٩] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ٢٣٢؛ همو، علل الشرایع، ص ٣٨٩؛ همو، کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٨٩ و ١٧٥.

[١٩٠] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ٣٨٩.

[١٩١] زیاد بن أبيه، پدر عبید الله بن زیاد است که پدرش معلوم نبود، و او را گاه «زیاد بن أبيه» (فرزنده پدرش) و گاه «زید بن أمه» (فرزنده مادرش و یا پسر کنیز) و گاهی «زیاد بن سمیه» (فرزنده سمیه) و گاهی دیگر به نامی دیگر می خوانند و معاویه ادعا کرد، وی فرزند پدرش، ابوسفیان و برادر او است.

[١٩٢] شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ١٨١.

[١٩٣] همو، الأُمَالِي، ص ٢٠٧.

[١٩٤] سورهٔ شوری، آیهٔ ٢٣.

[١٩٥] سورهٔ اسراء، آیهٔ ٢٦.

[١٩٦] سورهٔ احزاب، آیهٔ ٣٣.

[١٩٧] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ٢٢٩ - ٢٣١.

[١٩٨] یکی از دو شاخهٔ مهم قبیلهٔ انصار.

[١٩٩] شیخ صدوق، کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٤١٩؛ همو، عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٢٢ - ٢٣؛ همو، کتاب الموعظ، ص ١٣١ - ١٣٢.

[٢٠٠] شیخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٢٣.

[٢٠١] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ٢٣١ - ٢٣٢.

[٢٠٢] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ١٤٣ - ١٤٨.

[٢٠٣] سورهٔ صافات، آیهٔ ١٠٧.

[٢٠٤] شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ٥٩ - ٥٨؛ همو، عيون اخبار الرضا، ج ١، ص ٢٠٩.

[٢٠٥] سورهٔ مریم، آیهٔ ٥٤.

[۲۰۶] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۷۷ - ۷۸؛ همو، کتاب النبوه، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.

[۲۰۷] علل الشرایع، ص ۷۸.

[۲۰۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۰.

[۲۰۹] همو، ثواب الاعمال، ص ۱۲۳.

[۲۱۰] مطلع چکامه ای از سید حمیری است که بیست و سه بیت از آن در دیوانش آمده و بیت دومش چنین است، یا اعظم لازلت

من / و طفاء ساکبه رویه. ر. ک: دیوان السيد الحمیری، ص ۱۷۹ - ۱۸۱.

[۲۱۱] ثواب الاعمال، ص ۱۰۹.

[۲۱۲] همان، ص ۱۰۹ - ۱۱۰؛ همو، الأُمَالِي، ص ۲۰۵.

[۲۱۳] در برخی نسخه ها «بیتا».

[۲۱۴] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۶۹۳.

[۲۱۵] کتاب الخصال، ص ۶۲۵، نقل با تقطیع.

[۲۱۶] ثواب الاعمال، ص ۱۰۸.

[۲۱۷] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۲۰۵.

[۲۱۸] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۴۱۰؛ همو، علل الشرایع، ص ۲۳۰، مرحوم شیخ صدوق اخبار و احادیث فراوانی درباره ی امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است، از آنجا که در آن ها سخنی از عاشورا به میان نیامده، به همین یک روایت بسنده شد.

[۲۱۹] سوره ی يوسف، آیه ۸۵.

[۲۲۰] سوره ی يوسف، آیه ۸۶.

[۲۲۱] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۲۰۴؛ همو، کتاب الخصال، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.

[۲۲۲] کتاب الخصال، ص ۵۱۷ - ۵۱۹، با تقطیع.

[۲۲۳] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۳۱۹؛ همو، معانی الاخبار، ص ۱۰۸ - ۱۰۷، به نقل از حضرت امام موسای کاظم علیه السلام، به واسطه ی پدر و نیاکانش از امام سجاد علیه السلام.

[۲۲۴] همین معنا و مفهوم از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. (ر. ک: شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۳۱۸؛ همو، کتاب الهدایه، ص ۵۰).

[۲۲۵] عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۸ - ۴۹.

[۲۲۶] شیخ صدوق، الأُمَالِي، ص ۷۳۷.

[٢٢٧] همو، ثواب الاعمال، ص ١١٣.

[٢٢٨] همان، ص ١١٢ - ١١٣؛ همو، الأُمالي، ص ٦٤. ٢٠٦ با تفاوت و تغيير.

[٢٢٩] ثواب الاعمال، ص ١١٣ - ١١٤.

[٢٣٠] همان، ص ١٢٢.

[٢٣١] همان، ص ١١٤.

[٢٣٢] همان، ص ١٢١.

[٢٣٣] همان، ص ١٢٢؛ همو، كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٥٧٩.

[٢٣٤] ثواب الاعمال، ص ١١٣؛ همو، كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٢ ص ٥٨١.

[٢٣٥] ثواب الاعمال، ص

[۲۳۶] حسن بن سلمان حلی، المحتضر، ص ۱۴۶ - ۱۴۷ به نقل از شیخ صدوق؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۸ - ۲۲۹ به نقل از حسن بن سلیمان، کتاب المعراج.

[۲۳۷] شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۲۲.

[۲۳۸] همان، ص ۱۱۴.

[۲۳۹] شیخ صدوق، الأُمَالی، ص ۲۰۶؛ همو، کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۲.

[۲۴۰] همو، ثواب الاعمال، ص ۱۱۰.

[۲۴۱] شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۰۸؛ همو، کتاب الهدایه، ص ۲۵۶؛ همو، الأُمَالی، ص ۱۱۴؛ همو، علل الشرایع، ص ۴۶۰ که در دو منبع اخیر به جای امام حسین علیه السلام حدیث از امام حسن علیه السلام نقل شده است؛ شیخ طوسی، الأُمَالی، ص ۲۰۱ به نقل از شیخ صدوق.

[۲۴۲] ثواب الاعمال، ص ۱۱۰. شیخ صدوق این روایت را به سه طریق، از جمله به طریق صحیح، از عبدالله بن مسکان نقل کرده است. ر. ک: همان، ص ۱۱۰؛ نیز کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۱ و عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۴.

[۲۴۳] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱؛ همو، الأُمَالی، ص ۲۰۶، نیز صفحه ۳۰۹، به نقل از زید بن علی.

[۲۴۴] یعنی این عرفان و معرفت به امامت و حقانیت راه امام حسین علیه السلام و پیوستگی و وابستگی فکری به آن حضرت که زائر عارف را به زیارت او می کشاند، بالآخره، موجب می شود که او از گناهان گذشته اش توبه کند و در آینده نیز هر گاه گناه و خطایی از او سرزد، جبرانش نماید که البته، توفیق به این همه، تنها از خدامیم تواند باشد.

[۲۴۵] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱؛ کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۱.

[۲۴۶] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱؛ کتاب من لا

يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٥٨١.

[٢٤٧] ثواب، الاعمال، ص ١١١.

[٢٤٨] شيخ صدوق، الأمالى، ص ٦٨٤، نقل با تقطيع.

[٢٤٩] ثواب الاعمال، ص ١١٦؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٥٨١.

[٢٥٠] ثواب الاعمال، ص ١١٢.

[٢٥١] همان، ص ١١٦.

[٢٥٢] همان، ص ١١٦ - ١١٧.

[٢٥٣] همان، ص ١١٧.

[٢٥٤] همان، ص ١٢٠ - ١٢١.

[٢٥٥] همان، ص ١١٢.

[٢٥٦] همان، ص ١١٧ - ١١٨.

[٢٥٧] همان، ص ١١٣ - ١١٢.

[٢٥٨] همان، ص ١١١.

[٢٥٩] همان، ص ١١٢.

[٢٦٠] همان، ص ١١٢.

[٢٦١] همان، ص ١١٥.

[٢٦٢] همان، ص ١١٧.

[٢٦٣] همان، ص ١١٨.

[٢٦٤] همان، ص ١١٨.

[٢٦٥] همان، ص ١١٨.

[۲۶۶] همان، ص ۱۱۸.

[۲۶۷] همان، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

[۲۶۸] همان، ص ۱۱۹.

[۲۶۹] همان، ص ۱۲۲.

[۲۷۰] ابهامی که در آخر این روایت دیده می شود نشان می دهد که گویی یکی از راویان، از گفتن صریح پاداش زیارت امام حسین علیه السلام بینناک بوده است. اما در روایت بعدی که نقل دیگری از همین روایت است، این ابهام برطرف شده و سخن امام صادق علیه السلام به وضوح نقل شده است.

[۲۷۱] ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۱۰.

[۲۷۲] ثواب الاعمال، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

[۲۷۳] شیخ صدق، کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۰؛ همو، ثواب الاعمال، ص ۱۱۵.

[۲۷۴] ثواب الاعمال، ص ۱۱۵ - ۱۱۶؛ کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۰؛ همو، معانی الاخبار، ص ۳۹۱ - ۳۹۲.

[۲۷۵] ثواب الاعمال، ص ۱۱۶.

[۲۷۶] کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۰؛ همو، ثواب الاعمال، ص ۱۱۵؛ همو، الأمالی، ص ۲۰۶ - ۲۰۷.

[۲۷۷] کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۸۲.

[۲۷۸] ثواب الاعمال، ص ۱۱۴.

[۲۷۹] کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۸۱؛ ثواب الاعمال، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.

[۲۸۰] کتاب من لا يحضر الفقيه، ج ۲،

ص ۲۸۱؛ ثواب الاعمال، ص ۱۱۵.

[۲۸۱] كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۹۴ - ۵۹۷.

[۲۸۲] همان، ج ۲، ص ۵۹۸.

[۲۸۳] همان، ج ۲، ص ۵۹۹.

[۲۸۴] همان، ج ۲، ص ۵۹۸.

[۲۸۵] همان، ج ۲، ص ۵۹۷ - ۵۹۸.

[۲۸۶] شیخ صدوق در اینجا، به وضوح از کتاب خود مقتل الحسین علیه السلام سخن می‌گوید. یک بار دیگر نیز در کتاب الخصال، از آن ذکری به میان آورده است که در فصل سوم این کتاب، گذشت.

[۲۸۷] ثواب الاعمال، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

[۲۸۸] كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۶۰۰؛ ثواب الاعمال، ص ۱۲۰.

[۲۸۹] كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۶۰۰؛ ثواب الاعمال، ص ۱۲۰.

[۲۹۰] عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۴؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۹۹.

[۲۹۱] عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۴.

[۲۹۲] كتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰۰.

[۲۹۳] همان، ج ۱، ص ۲۶۸.

[۲۹۴] كتاب الخصال، ص ۴۷۵؛ عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۲.

[۲۹۵] عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۸.

[۲۹۶] همان، ج ۱، ص ۵۷.

[۲۹۷] کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۰۴.

[۲۹۸] اشاره به آیه ۳۳، از سوره توبه.

[۲۹۹] اشاره به آیه‌ی ۴۸ از سوره‌ی یونس.

[۳۰۰] عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۸؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۷.

[۳۰۱] کمال الدین، ص ۳۱۷.

[۳۰۲] همان، ص ۳۱۷.

[۳۰۳] همان، ص ۳۱۸.

[۳۰۴] همان، ص ۳۱۸.

[۳۰۵] احتمال دارد معنای این بخش از حدیث (المکنی بعنه) چنین باشد: از ترس عمویش (جعفر کذاب) مختفی گردد و با کنایه و کنیت، نام برده شود.

[۳۰۶] کتاب الخصال، ص ۴۷۷.

[۳۰۷] سوره بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

[۳۰۸] ادامه همان آیه‌ی شریفه.

[۳۰۹] سوره‌ی

زخرف، آیه ۵۷.

[۳۱۰] سوره انبیاء، آیه ۲۳.

[۳۱۱] شیخ صدوق، کتاب النبوه، ص ۱۰۰ - ۱۰۱؛ همو، معانی الأخبار، ص ۱۲۶ - ۱۲۷؛ کمال الدين و تمام النعمة، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

[۳۱۲] عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۲.

[۳۱۳] معانی الأخبار، ص ۳۴۶.

[۳۱۴] البته این که آل ابوسفیان پیوسته با آل محمد صلی الله علیه و آل‌ه در تعارض و تخاصم بودند و نزاع حق و باطل در تاریخ مسلمانان، همواره میان این دو خاندان بوده است، قولی است که جملگی برآند و در تاریخ اسلام به وضوح دیده می‌شود. ابن ابیار قضاعی (۵۹۵ - ۶۵۹ق) در این باره سخنی دارد که بسیار رسا و گویا است که می‌نویسد: أَلْبَ عَلَى الرَّسُولِ، أَبُوسَفِيَّانَ وَلَا كَتَ كَبَدَ حَمْزَةَ، هَنْدَ وَنَازَعَ حَقَ عَلَىِ، مَعَاوِيَهِ وَاحْتَرَ هَامَهُ الْحَسِينَ يَزِيدَ...، كَانَ الْحَسِينَ يَقْطَعُ اللَّيلَ تَسْبِيحاً وَ قُرْآنَاً وَ يَزِيدَ يَتَلَفُّ الْعُمَرَ تَبْرِيحاً وَ عَدْوَانَا، عَمِرُكَ اللَّهُ كَيْفَ يَلْتَقِيَانِ! (ابن‌الابار‌القضاعی، درر السبط، ص ۹۳، ۱۱۶) ابوسفیان در عدوات با پیامبر، مردم را گرد آورد و زنش، هند، جگر حمزه را به دندان کشید و پرسش، معاویه، نیز با حق علی‌السلام به ستیزه برخاست و یزید، پسر معاویه، هم سر حسین علی‌السلام را از تن جدا کرد... حسین علی‌السلام شب‌ها را با تسبیح و قرآن سحر می‌کرد و یزید عمرش را با شرارت و ستم، تلف می‌کرد، تو را به خدا، چگونه این دو به هم می‌رسیدند. تقی‌الدین مقریزی (۷۶۶ - ۸۴۵ق) نیز کتابی است که در این موضوع دارد که با نام گویای «التزاع التخاصم فيما بين بنی أمیه و بنی هاشم» منتشر

شده است.

[۳۱۵] ر. ک: شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۵۷ - ۲۵۸.

[۳۱۶] سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۶۴.

[۳۱۷] عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳؛ علل الشرایع، ص ۲۲۹.

[۳۱۸] علل الشرایع، ص ۱۶۰؛ محمد بن جریر بن رستم طبری، دلائل الامامه، ص ۲۳۹ به نقل از شیخ صدوق.

[۳۱۹] «میره» به معنی، انبار آذوقه و خانه‌ای است که از آن غذا و خواروبار دریافت می‌شود.

[۳۲۰] اشارت به سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۱۴ - ۱۵.

[۳۲۱] اشارت به سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

[۳۲۲] اشارت به معجزه‌ی حضرت صالح که در قرآن فراوان آمده است.

[۳۲۳] اشارت به سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰۲ - ۱۱۷.

[۳۲۴] اشارت به سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

[۳۲۵] اشارتی است به برخی از معجزات پیامبر اسلام.

[۳۲۶] در برخی نسخه‌ها «اختیار» آمده است.

[۳۲۷] سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

[۳۲۸] اشاره سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۱.

[۳۲۹] علل الشرایع، ص ۲۴۱ - ۲۴۳.

[۳۳۰] حسین بن روح، سومین نماینده از چهار نماینده‌ی خاص امام زمان (عج) بود.

[۳۳۱] کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۴.

[۳۳۲] همان، ص ۶۷۱ - ۶۷۲.

[۳۳۳] درباره‌ی عاشورا و موعد منتقم، احادیث و اخبار فراوانی در آثار شیخ صدوق؛ وجود دارد که ما برخی از آن‌ها در

این جا آوردم. یکی از نکاتی که با تأمل در این روایت ها به دست می آید، این است که در امامان معصوم ما تنها امام قائم (عج) را منقم خون امام حسین علیه السلام می دانند و هر قیام دیگری را اگر چه رنگ شیعی داشته باشد و گرچه برای انتقام گیری از کشندگان امام حسین علیه السلام بوده باشد، به وضوح زیر سؤال می برند و فقط امام زمان (عج) را «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می نامند و همیشه از

او با عنوان «قائمنا» یعنی قیام کننده‌ی ما، یا «القائم» یعنی امام قیام کننده، یاد می‌کنند.

[۳۳۴] ثواب الاعمال، ص ۲۶۱.

[۳۳۵] همان، ص ۲۶۰.

[۳۳۶] همان، ص ۲۵۹.

[۳۳۷] همان.

[۳۳۸] عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۷.

[۳۳۹] ثواب الاعمال، ص ۲۵۷.

[۳۴۰] همان، ص ۲۵۷.

[۳۴۱] کتاب النبوه، ۲۳۶.

[۳۴۲] اشارت به سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۶.

[۳۴۳] عيون اخبار الرضا، ص ۲، ص ۴۷.

[۳۴۴] ثواب الاعمال، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

[۳۴۵] نامهای در کات دوزخ که در قرآن مجید آمده و هر یک با توصیف ویژه خود، وصف شده است.

[۳۴۶] در بخش پایانی این روایت، اشارتی به آن دو مرد رفته است که پس از پیامبر، به زور و تزویر در جای جانشین او یعنی حضرت علی علیه السلام نشستند و راه ستم و جسارت به خانواده‌ی پیامبر را باز کردند. این تحلیل تاریخی که فاجعه‌ی کربلا از کودتای سقیفه‌ی بنی ساعدۀ آب خورده و پا گرفته است، تحلیلی است که از آن، در احادیث و اخبار تاریخی بسیار سخن رفته است. این نکته در متون ادبی و آثار شاعران شیعی نیز مورد توجه واقع شده است. کمیت اسدی در هاشمیات، و سید حمیری در چکامه‌ی پرآوازه‌ی خود «قصیده‌ی عینیه» و دعبدل خزاعی در چکامه‌ی معروف «مدارس آیات» و پس از آن‌ها دیگران در آثار هنری خود از آن، بسیار سخن گفته‌اند. حکیم فرزانه، ادیب علامه، مرحوم شیخ محمد حسین غروی اصفهانی نیز در منظومه‌ی بلند و فاخر خویش «الأنوار القدسية»، آن جا که از جنایت ددمنشانه‌ی «حرمله بن کاہل اسدی» و شهادت مظلومانه‌ی «عبدالله رضیع» (علی اصغر) یاد می‌کند، با صراحةً بليغ و فصيح می‌سراید: و ما رماه اذا حرمله و إنما رماه من

مهد

له سهم اتی من جانب السقیفه و قوسه علی ید الخلیفه ویل له مما جنت یداه و هل جنی بما جنی عداه و ما أصاب سهمه نحو الصبی بل کبد الدین و مهجه النبی) آن تیر را حرم‌له نینداخت، بلکه آن که زمینه را برای او فراهم کرده بود، پرتاب کرد. آن تیر پیکانی بود که از جانب سقیفه پرتاب شد و کمانش به دست خلیفه بود. وای بر او از جنایتی که مرتكب گشت، جنایتی که هرگز کسی غیر از او دست بدان نیالود. آن تیر، نه حلقوم آن طفل، که قلب دین و جان پیامبر را شکافت. (غروی اصفهانی، محمد حسین، الانوار القدسیه، ص ۱۵۱)) مرحوم حجھالاسلام نیر تبریزی نیز با اقتباس و تضمین شعار قبایل عرب که در سقیفه ای بنی ساعده فریاد می کشیدند: «منا الامیر، منا الامیر» چنین می سراید: دانی چه روز دختر زهرا اسیر شد روزی که طرح بیعت «منا امیر» شد (نیر تبریزی، آتشکده، ص ۷۰، ۵۹، ۱۱۶).

[۳۴۷] عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶.

[۳۴۸] شیخ مفید، الامالی، ص ۱۳۰، به نقل از شیخ صدق.

[۳۴۹] ثواب الاعمال، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.

[۳۵۰] ممکن است، که ابو جییر تصحیف از ابن جییر، تابعی معروف باشد.

[۳۵۱] ثواب الاعمال، ص ۲۵۷.

[۳۵۲] همان، ص ۲۵۸.

[۳۵۳] منظور این است که، بیش تر بت پرستان، ندانسته و از سر جهل به بت پرستی گرفتار شدند، اما شما دانسته و از سر علم و عمد، فرزند صدیق پیامبر را مظلومانه کشtid.

[۳۵۴] البته با این تفاوت که امام حسن مجتبی علیه السلام در مقام پیش گویی و امام سجاد علیه السلام و... در مقام گزارش از یک واقعیت تلغیت بوده اند که کشندگان حسین را چنین شناسانده اند.

[۳۵۵] شیخ صدق،

[٣٥٦] ای فرزند محمد، سرت را آغشته به خون، آوردن. و برای کشته شدنت، تکبیر می گفتند. غافل از این که آنان با کشتن تو، «الله الا الله» را کشته بودند. (ر.ک؛ عطاردی، عزیز الله، مسند الامام الشهید، ج ٣، ص ٤٥١ - ٤٢٥؛ هلالی، جعفر، معجم شعراء الحسين عليه السلام، ج ١، ص ٩٥٣).

[٣٥٧] شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ٧.

[٣٥٨] شیخ صدوق، التوحید، ص ٩٠.

[٣٥٩] برای شرح و تفسیر حدیث، رجوع شود به: قاضی سعید قمی، شرح توحید الصدوق، ج ٢، ص ٦١ - ٨٤.

[٣٦٠] التوحید، ص ٧٩.

[٣٦١] شیخ صدوق، کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٤٠٤؛ همو، الأمالي، ص ٧٠٧، همو، کتاب الموعظ، ص ٩٨ - ٩٩.

[٣٦٢] کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٥٣٧ - ٥٣٨.

[٣٦٣] شیخ صدوق، الأمالي، ص ٢٦٨.

[٣٦٤] سوره حج، آیه ١٩.

[٣٦٥] کتاب الخصال، ص ٤٣.

[٣٦٦] در بخش های پیشین نیز چند حدیث دربارهٔ مخاصمه بنی هاشم و بنی امية روایت شد، با این تفاوت که در اینجا، از تأویل آیه ای از قرآن نیز، سخن گفته شده است. ر.ک؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ٣٤٥ - ٣٤٧.

[٣٦٧] کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٦٨.

[٣٦٨] همان، ج ٢، ص ٨٧.

[٣٦٩] همان، ج ٢، ص ٨٧ - ٨٨؛ علل الشرایع، ص ٣٨٦.

[٣٧٠] کتاب الخصال، ص ٦٢.

[٣٧١] عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٤٤.

[٣٧٢] همان، ص ٤٤.

[۳۷۳] همان، ج ۲، ص ۴۴.

[۳۷۴] همان، ج ۲، ص ۴۳ - ۴۴.

[۳۷۵] شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۴۰۱.

[۳۷۶] ثواب الاعمال، ص ۲۰۹.

[۳۷۷] عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۱.

[۳۷۸] ما در اینجا، به این هفت حدیث حسینی بسنده گردد، سخن را به

پایان می بریم. برای مطالعه‌ی روایات بیش تر از امام حسین علیه السلام می توان به متن آثار شیخ صدوق مراجعه کرد. (ر. ک، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۸۲؛ ج ۴، ص ۳۸۱ - ۳۸۴؛ التوحید، ص ۳۷۴، ۳۰۷، ۲۳۸؛ معانی الاخبار، ص ۳۸ - ۴۱، ص ۳۸۲، ۲۱۱، ۲۱۰؛ علل الشرایع، ص ۵۹۰؛ الأمالی، ص ۴۳۰، ۴۷۷، ۴۲۵، ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۰۸ - ۴۰۹؛ مصادقه الاخوان، ص ۳۲؛ کتاب الموعظ، ص ۵۶ - ۵۸؛ عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۰ - ۳۰۱).

[۳۷۹] هر چند اصل این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، اما چنان که از سند درخشان آن بر می آید، امامان معصوم و پیشوایان پاک و راستین شیعه، از جمله امام حسین علیه السلام پیوسته به آن تأکید می ورزیدند، تا پیروان آن‌ها در طول اعصار، انصاف و راستی را، پیش تر و بیش تر از ظواهر دینی و مذهبی پاس دارند؛ که عبادت دغل کاران و ریاکاران، پیش خدای صادق و عادل، پژیزی ارزش ندارد.

بسمه تعالیٰ

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ ه.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سرہ الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسريع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر بنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب نقلین (كتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر بنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده‌ی نویسنده‌ی آن می‌باشد.

فعالیت‌های موسسه:

۱. چاپ و نشر کتاب، جزو و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه‌های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماكن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی‌های رایانه‌ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه‌ساز، موبایل‌ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

۹. برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره‌های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه:

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان.

در پایان:

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقليد و همچنین سازمان‌ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعة و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

